

9

تفسير بارك

ترجمہ دیگر بہ قرآن مجید (حصہ دسرا)

مَا يَرُدُّونَ ﴿٩١﴾ وَمَا الْحَيْرَةَ أُمَمًا
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَدْعُوا
رَسُولَ مِنْ قَبْلِكَ فَ
جَاءَكَ مِنْ قَبْلِكَ
أَوْ سَلَّمَ فِي السَّمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	تفسیر باران جلد ۹
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۵	فهرست
۲۳	مقدمه
۲۴	فهرست راهنما
۲۵	سوره نُقْمَان
۲۵	اشاره
۲۷	نُقْمَان : آیه ۵ - ۱
۲۸	نُقْمَان : آیه ۷ - ۶
۳۱	نُقْمَان : آیه ۹ - ۸
۳۱	نُقْمَان : آیه ۱۱ - ۱۰
۳۳	نُقْمَان : آیه ۱۳ - ۱۲
۳۶	نُقْمَان : آیه ۱۵ - ۱۴
۳۸	نُقْمَان : آیه ۱۶
۳۹	نُقْمَان : آیه ۱۹ - ۱۷
۴۱	نُقْمَان : آیه ۲۱ - ۲۰
۴۳	نُقْمَان : آیه ۲۶ - ۲۲
۴۶	نُقْمَان : آیه ۲۷
۴۷	نُقْمَان : آیه ۲۸
۴۸	نُقْمَان : آیه ۳۱ - ۲۹
۴۹	نُقْمَان : آیه ۳۲
۵۰	نُقْمَان : آیه ۳۳

٥١	لُقمان : آیه ٣٤
٥٧	سوره سجده
٥٧	اشاره
٥٩	سجده : آیه ٣ - ١
٦٠	سجده : آیه ٤
٦١	سجده : آیه ٥
٦٢	سجده : آیه ٦
٦٣	سجده : آیه ٧
٦٦	سجده : آیه ٩ - ٨
٦٩	سجده : آیه ١٢ - ١٠
٧٠	سجده : آیه ١٤ - ١٣
٧١	سجده : آیه ١٧ - ١٥
٧٤	سجده : آیه ٢٠ - ١٨
٧٤	سجده : آیه ٢١
٧٦	سجده : آیه ٢٢
٧٨	سجده : آیه ٢٣
٨٠	سجده : آیه ٢٥ - ٢٤
٨١	سجده : آیه ٢٧ - ٢٦
٨٣	سجده : آیه ٣٠ - ٢٨
٨٧	سوره احزاب
٨٧	اشاره
٨٩	احزاب : آیه ٣ - ١
٩١	احزاب : آیه ٥ - ٤
٩٥	احزاب : آیه ٦
١٠٠	احزاب : آیه ٨ - ٧
١٠٣	احزاب : آیه ٢٧ - ٩

۱۴۱	احزاب : آیه ۲۸ - ۲۹
۱۴۲	احزاب : آیه ۳۰ - ۳۱
۱۴۴	احزاب : آیه ۳۲
۱۴۶	احزاب : آیه ۳۳
۱۶۴	احزاب : آیه ۳۴
۱۶۷	احزاب : آیه ۳۵
۱۷۰	احزاب : آیه ۳۶
۱۷۳	احزاب : آیه ۳۷
۱۷۶	احزاب : آیه ۳۸ - ۳۹
۱۷۸	احزاب : آیه ۴۰
۱۸۷	احزاب : آیه ۴۱ - ۴۴
۱۸۸	احزاب : آیه ۴۵ - ۴۶
۱۸۹	احزاب : آیه ۴۷ - ۴۸
۱۹۲	احزاب : آیه ۴۹
۱۹۴	احزاب : آیه ۵۰ - ۵۲
۲۰۶	احزاب : آیه ۵۳ - ۵۴
۲۱۰	احزاب : آیه ۵۵
۲۱۱	احزاب : آیه ۵۶
۲۱۷	احزاب : آیه ۵۷ - ۵۸
۲۲۳	احزاب : آیه ۵۹
۲۲۵	احزاب : آیه ۶۰ - ۶۲
۲۲۸	احزاب : آیه ۶۳
۲۲۹	احزاب : آیه ۶۴ - ۶۸
۲۳۱	احزاب : آیه ۶۹
۲۳۳	احزاب : آیه ۷۰ - ۷۱
۲۳۴	احزاب : آیه ۷۲ - ۷۳

٢٤١	سوره سبأ
٢٤١	اشاره
٢٤٣	سبأ: آيه ٢ - ١
٢٤٤	سبأ: آيه ٥ - ٣
٢٤٤	سبأ: آيه ٦
٢٤٤	سبأ: آيه ٨ - ٧
٢٤٨	سبأ: آيه ٩
٢٥٠	سبأ: آيه ١١ - ١٠
٢٥٢	سبأ: آيه ١٣ - ١٢
٢٥٥	سبأ: آيه ١٤
٢٥٩	سبأ: آيه ١٩ - ١٥
٢٤٣	سبأ: آيه ٢١ - ٢٠
٢٤٩	سبأ: آيه ٢٣ - ٢٢
٢٧٢	سبأ: آيه ٢٤
٢٧٥	سبأ: آيه ٢٥
٢٧٥	سبأ: آيه ٢٦
٢٧٦	سبأ: آيه ٢٧
٢٧٦	سبأ: آيه ٢٨
٢٧٧	سبأ: آيه ٣٠ - ٢٩
٢٧٨	سبأ: آيه ٣٣ - ٣١
٢٨٤	سبأ: آيه ٣٥ - ٣٤
٢٨٥	سبأ: آيه ٣٩ - ٣٦
٢٨٧	سبأ: آيه ٤١ - ٤٠
٢٨٨	سبأ: آيه ٤٢
٢٩٠	سبأ: آيه ٤٣
٢٩١	سبأ: آيه ٤٥ - ٤٤

٢٩٢	سَبَأ: آيه ٤٦
٢٩٧	سَبَأ: آيه ٤٧
٢٩٩	سَبَأ: آيه ٤٨
٢٩٩	سَبَأ: آيه ٤٩
٣٠١	سَبَأ: آيه ٥٠
٣٠٢	سَبَأ: آيه ٥٤ - ٥١
٣٠٥	سوره فاطر
٣٠٥	اشاره
٣٠٧	فاطر: آيه ٢ - ١
٣٠٩	فاطر: آيه ٣
٣١٠	فاطر: آيه ٤
٣١١	فاطر: آيه ٥ - ٦
٣١٢	فاطر: آيه ٧
٣١٣	فاطر: آيه ٨
٣١٤	فاطر: آيه ٩
٣١٤	فاطر: آيه ١٠
٣٢٢	فاطر: آيه ١١
٣٢٤	فاطر: آيه ١٢
٣٢٥	فاطر: آيه ١٣
٣٢٧	فاطر: آيه ١٤
٣٣١	فاطر: آيه ١٥
٣٣٢	فاطر: آيه ١٧ - ١٦
٣٣٣	فاطر: آيه ١٨
٣٣٤	فاطر: آيه ٢٣ - ١٩
٣٣٤	فاطر: آيه ٢٤ - ٢٤
٣٣٧	فاطر: آيه ٢٧

۳۳۹	فاطر: آیه ۲۸
۳۴۲	فاطر: آیه ۳۰ - ۲۹
۳۴۴	فاطر: آیه ۳۸ - ۳۱
۳۴۹	فاطر: آیه ۳۹
۳۵۱	فاطر: آیه ۴۱ - ۴۰
۳۵۳	فاطر: آیه ۴۳ - ۴۲
۳۵۴	فاطر: آیه ۴۴
۳۵۵	فاطر: آیه ۴۵
۳۵۷	پیوست های تحقیقی
۳۸۷	منابع تحقیق
۳۹۵	فهرست کتب نویسنده
۳۹۸	بیوگرافی نویسنده
۳۹۹	درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. - ج. ۲. آل عمران، نساء. - ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. - ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. - ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. - ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. - ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. - ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. - ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر. - ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. - ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. - ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر. - ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک. - ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶۷/۳۶ت BP۹۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

اشاره

خدایان آرائی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد نهم (لقمان تا فاطر) / مهدی خدایان آرائی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۹) ۷-۱۵۷-۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصِّلَتْ تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مراسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۵۷] - ۳۵۸

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد نهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرائی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۷-۱۵۷-۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸

آدرس انتشارات: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰

Email: Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

□ تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

□ تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

□ آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

□ کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

□ کاشان: میدان امام خمینی، خیابان ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

□ اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲

فہرست

سورہ لقمان

لُقمان : آیہ ۵ - ۱۱...۱

لُقمان : آیہ ۷ - ۱۲...۶

لُقمان : آیہ ۹ - ۱۵...۸

لُقمان : آیہ ۱۱ - ۱۵...۱۰

لُقمان : آیہ ۱۳ - ۱۷...۱۲

لُقمان : آیہ ۱۵ - ۲۰...۱۴

لُقمان : آیہ ۱۶ - ۲۲...۲۱

لُقمان : آیہ ۱۹ - ۲۳...۱۷

لُقمان : آیہ ۲۱ - ۲۵...۲۰

لُقمان : آیہ ۲۶ - ۲۷...۲۲

لُقمان : آیہ ۲۷ - ۳۰...۲۷

لُقمان : آیہ ۲۸ - ۳۱...۲۸

لُقمان : آیہ ۳۱ - ۳۲...۲۹

لُقمان : آیہ ۳۲ - ۳۳...۳۳

لُقمان : آیہ ۳۳ - ۳۴...۳۴

لُقمان : آیہ ۳۴ - ۳۵...۳۴

سورہ سجده

سجده : آیہ ۳ - ۴۳...۱

سجده : آیه ۴...۴۴

سجده : آیه ۵...۴۵

سجده : آیه ۶...۴۶

سجده : آیه ۷...۴۷

سجده : آیه ۹ - ۸...۵۰

سجده : آیه ۱۲ - ۱۰...۵۳

سجده : آیه ۱۴ - ۱۳...۵۴

سجده : آیه ۱۷ - ۱۵...۵۵

ص:۳

سجده : آیه ۲۰ - ۱۸... ۵۸

سجده : آیه ۲۱... ۵۸

سجده : آیه ۲۲... ۶۰

سجده : آیه ۲۳... ۶۲

سجده : آیه ۲۵ - ۲۴... ۶۴

سجده : آیه ۲۷ - ۲۶... ۶۵

سجده : آیه ۳۰ - ۲۸... ۶۷

سوره احزاب

احزاب : آیه ۳ - ۱... ۷۳

احزاب : آیه ۵ - ۴... ۷۵

احزاب : آیه ۶... ۷۹

احزاب : آیه ۸ - ۷... ۸۴

احزاب : آیه ۲۷ - ۹... ۸۷

احزاب : آیه ۲۹ - ۲۸... ۱۲۵

احزاب : آیه ۳۱ - ۳۰... ۱۲۶

احزاب : آیه ۳۲... ۱۲۸

احزاب : آیه ۳۳... ۱۳۰

احزاب : آیه ۳۴... ۱۴۸

احزاب : آیه ۳۵... ۱۵۰

احزاب : آیه ۳۶... ۱۵۳

احزاب : آیه ۳۷...۱۵۶

احزاب : آیه ۳۹ - ۳۸...۱۵۹

احزاب : آیه ۴۰...۱۶۱

احزاب : آیه ۴۴ - ۴۱...۱۷۰

احزاب : آیه ۴۶ - ۴۵...۱۷۱

احزاب : آیه ۴۸ - ۴۷...۱۷۲

احزاب : آیه ۴۹...۱۷۵

احزاب : آیه ۵۲ - ۵۰...۱۷۷

احزاب : آیه ۵۴ - ۵۳...۱۸۹

احزاب : آیه ۵۵...۱۹۳

احزاب : آیه ۵۶...۱۹۴

احزاب : آیه ۵۸ - ۵۷...۲۰۰

احزاب : آیه ۵۹...۲۰۶

احزاب : آیه ۶۲ - ۶۰...۲۰۸

احزاب : آیه ۶۳...۲۱۱

احزاب : آیه ۶۸ - ۶۴...۲۱۲

احزاب : آیه ۶۹...۲۱۳

احزاب: آیه ۷۱ - ۷۰...۲۱۶

احزاب: آیه ۷۳ - ۷۲...۲۱۷

سوره سَبَا

سَبَا: آیه ۲ - ۱...۲۲۵

سَبَا: آیه ۵ - ۳...۲۲۶

سَبَا: آیه ۶...۲۲۸

سَبَا: آیه ۸ - ۷...۲۲۸

سَبَا: آیه ۹...۲۳۰

سَبَا: آیه ۱۱ - ۱۰...۲۳۲

سَبَا: آیه ۱۳ - ۱۲...۲۳۴

سَبَا: آیه ۱۴...۲۳۷

سَبَا: آیه ۱۹ - ۱۵...۲۴۱

سَبَا: آیه ۲۱ - ۲۰...۲۴۵

سَبَا: آیه ۲۳ - ۲۲...۲۵۱

سَبَا: آیه ۲۴...۲۵۴

سَبَا: آیه ۲۵...۲۵۷

سَبَا: آیه ۲۶...۲۵۷

سَبَا: آیه ۲۷...۲۵۸

سَبَا: آیه ۲۸...۲۵۸

سَبَا: آیه ۳۰ - ۲۹...۲۵۹

سَبَأُ: آیه ۳۳ - ۳۱... ۲۶۰

سَبَأُ: آیه ۳۵ - ۳۴... ۲۶۶

سَبَأُ: آیه ۳۹ - ۳۶... ۲۶۷

سَبَأُ: آیه ۴۱ - ۴۰... ۲۶۹

سَبَأُ: آیه ۴۲... ۲۷۰

سَبَأُ: آیه ۴۳... ۲۷۲

سَبَأُ: آیه ۴۵ - ۴۴... ۲۷۳

سَبَأُ: آیه ۴۶... ۲۷۴

سَبَأُ: آیه ۴۷... ۲۷۹

سَبَأُ: آیه ۴۸... ۲۸۱

سَبَأُ: آیه ۴۹... ۲۸۱

سَبَأُ: آیه ۵۰... ۲۸۳

سَبَأُ: آیه ۵۴ - ۵۱... ۲۸۴

سوره فاطر

فاطر: آیه ۲ - ۱... ۲۸۹

فاطر: آیه ۳... ۲۹۱

ص: ۵

فاطر: آیه ۴...۲۹۲

فاطر: آیه ۶-۵...۲۹۳

فاطر: آیه ۷...۲۹۴

فاطر: آیه ۸...۲۹۵

فاطر: آیه ۹...۲۹۶

فاطر: آیه ۱۰...۲۹۸

فاطر: آیه ۱۱...۳۰۴

فاطر: آیه ۱۲...۳۰۶

فاطر: آیه ۱۳...۳۰۷

فاطر: آیه ۱۴...۳۰۹

فاطر: آیه ۱۵...۳۱۳

فاطر: آیه ۱۷-۱۶...۳۱۴

فاطر: آیه ۱۸...۳۱۵

فاطر: آیه ۲۳-۱۹...۳۱۶

فاطر: آیه ۲۶-۲۴...۳۱۸

فاطر: آیه ۲۷...۳۱۹

فاطر: آیه ۲۸...۳۲۱

فاطر: آیه ۳۰-۲۹...۳۲۴

فاطر: آیه ۳۸-۳۱...۳۲۶

فاطر: آیه ۳۹...۳۳۱

فاطر: آیه ۴۱ - ۴۰...۳۳۳

فاطر: آیه ۴۳ - ۴۲...۳۳۵

فاطر: آیه ۴۴...۳۳۶

فاطر: آیه ۴۵...۳۳۷

* پیوست های تحقیقی...۳۳۹

* منابع تحقیق...۳۵۷

* فهرست کتب نویسنده...۳۵۹

* بیوگرافی نویسنده...۳۶۰

ص:۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد نهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانده تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ فصلت، شوری، زُحرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّین، انشقاق، بروج، طارق، اُعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره لقمان

اشاره

ص: ۹

۱- این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۱ قرآن می باشد.

۲- لُقمان، پیامبر نبود اما خدا به او «حکمت» عطا کرده بود، او به چنان مقامی دست یافت که خدا در این سوره سخنان او را ذکر کرده است. لقمان به پسرش نصیحت هایی نمود و این نصیحت ها در این سوره بیان شده است. برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

۳- موضوعات مهم این سوره چنین است: عظمت قرآن، سخنان لقمان به پسرش، دعوت به یکتاپرستی و احترام پدر و مادر، پرهیز از بُت پرستی و تکبر و غرور. اشاره به نشانه های قدرت خدا در آسمان ها و زمین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این آیات کتابی است که پرمحتوا و استوار می باشد، قرآن با انسان ها سخن می گوید و آنان را به سعادت فرا می خواند.
قرآن، مایه هدایت و رحمت برای

نیکوکاران است.

آری، این نیکوکاران هستند که از قرآن تو بهره می گیرند و با عمل به قرآن، سعادت را از آن خود می کنند.

به راستی نیکوکاران چه کسانی هستند؟

آنان چه کرده اند که تو آنان را نیکوکار می نامی؟ من دوست دارم همانند آنان شوم.

از ویژگی های نیکوکاران برایم می گویی:

۱ - آنان نماز را به پا می دارند.

۲ - آنان زکات مال خویش را پرداخت می کنند.

۳ - آنان به روز قیامت یقین دارند.

۴ - آنان در زندگی خود بر اساس هدایت تو، عمل می کنند. (آنچه که تو فرمان دادی، انجام می دهند).

اگر من هم مانند آنان زندگی کنم، رستگار خواهم شد، در اینجا وعده می دهی که نیکوکاران رستگار می شوند، آنان در دنیا، نعمت آرامش دارند و در آخرت تو آنان را در بهشت جاودان، مهمان می کنی و آنان را از نعمت های زیبای خود بهره مند می کنی.

لقمان: آیه ۶-۷

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسُّهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷)

از نیکوکاران برایم سخن گفתי، اکنون می خواهی از گروهی برایم سخن بگویی که برای گمراهی دیگران تلاش و کوشش می کنند. آنان در جستجوی سخنان لغو و بیهوده اند تا مردم نادان را به وسیله آن سخنان، گمراه کنند.

آنان خود گمراه هستند و دین تو را به بازی می گیرند و سعی می کنند تا مردم

ص: ۱۲

را از دین تو جدا کنند، تو برای آنان عذابی آماده کرده ای که آنان را خوار و ذلیل کند. (۱)

وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، با غرور و تکبر، روی برمی گردانند، چنان که گویی قرآن را نشنیدند، گویا که کر هستند و نمی توانند بشنوند، به راستی که عذاب دردناکی در انتظار آنان است.

دوست دارم بدانم این دو آیه، درباره چه ماجرای نازل شده است؟

به مطالعه کتاب ها می پردازم.

نتیجه بررسی من این می شود:

محمد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه بود و مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت می کرد و برای آنان قرآن می خواند. گروهی از مردم به قرآن علاقه مند شده بودند و برای شنیدن قرآن نزد محمد (صلی الله علیه و آله) می رفتند و به آیات قرآن گوش می دادند، مسلمانان امید زیادی داشتند که آنان مسلمان شوند و دست از بت پرستی بردارند.

«نضر» نام یکی از بزرگان مکه بود. وقتی این ماجرا را فهمید با خود فکری کرد، او تصمیم گرفت تا کنیز آوازه خوانی را بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه اش آورد.

وقتی نضر خیردار می شد که کسی از مردم مکه می خواهد مسلمان شود، نزد او می رفت و او را به مهمانی دعوت می کرد. نضر، آن مرد را به خانه اش می برد.

وقتی که نضر و مهمانش به خانه می رسیدند، نضر آن زن آوازه خوان را صدا می زد و به او می گفت: «از مهمان من، پذیرایی کن، به او شراب بده و برای او

ص: ۱۳

سپس نَصْر به مهمان خود چنین می گفت: «مَحْمَد به تو می گوید اگر مسلمان شوی در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهی شد، بیا من همین الآن به تو آن نعمت های زیبا را می دهم. این کنیز امشب در اختیار تو باشد، چرا می خواهی یک عمر نماز بخوانی و به خودت زحمت بدهی تا به بهشت برسی؟ من آنچه در بهشت است را امشب به تو می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد...

آری، نَصْر با این سخنان، قرآن تو را مسخره می کرد و مردمی را که در جهل و نادانی بودند، گمراه می کرد، او با این کار خود توانست گروهی از جوانانی را که زمینه هدایت را داشتند، گمراه کند و مانع مسلمان شدن آنان شود.

عده ای از مسلمانان نزد او رفتند و او را از این کار نهی کردند و برای او آیاتی از قرآن خواندند، اما او به سخن آنان گوش نکرد و راه خود را ادامه داد، اینجا بود که این دو آیه نازل شد و وعده آتش جهنم به او داده شد. (۲)

از آیه ۶ این سوره فهمیده می شود که «غنا» حرام است و هر کس آن را گوش کند، گناه کرده است.

«غنا» آهنگ هایی است که با مجلس گناه و فساد مناسبت دارد و سبب می شود شهوت انسان تحریک شود. هر نوع موسیقی، آهنگ و صدایی که این ویژگی را داشته باشد، شنیدن آن حرام است.

اگر موسیقی ای شنیدم و احساس کردم آن صدا یا موسیقی با گناه جنسی مناسبت دارد، باید بدانم که آن صدا و موسیقی حرام است و مرا از راه کمال و سعادت دور می کند.

غنا، روح نفاق را در قلب انسان می رویاند، کسی که غنا گوش کند، قلب او کم کم از نور ایمان فاصله می گیرد و تاریکی جای آن را می گیرد. در خانه ای که صدای غنا به گوش رسد، دیگر فرشتگان وارد آن خانه نمی شوند. (۳)

لقمان: آیه ۹ - ۸

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

از کسانی که تلاش می کنند مردم را گمراه کنند، سخن گفتمی و به آنان وعده عذاب دادی، اکنون از مؤمنان سخن می گویی: کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، باغ های پر از نعمت بهشت از آن آنان خواهد بود، آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود، این وعده توست و وعده تو حق است، تو خدای توانا و فرزانه هستی.

لقمان: آیه ۱۱ - ۱۰

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ رَوَايَةٍ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

تو خدای یگانه هستی و بر هر کاری قدرت داری، تو آسمان ها را بدون ستون هایی که بتوان دید، برافراشتی.

تو در زمین کوه های استوار قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشند، روی زمین، از همه نوع حیوانات پراکنده کردی، تو از آسمان باران را فرو فرستادی

ص: ۱۵

و از هر نوع گیاهی به مقدار کافی و لازم رویاندی.

آری، این تو بودی که در زمین برای انسان همه وسایل زندگی را فراهم نمودی، همه این ها، آفریده های توست. بُت پرستان که بُت ها را می پرستند، چرا فکر نمی کنند؟ آن بُت ها چه چیزی را آفریده اند؟ بُت ها قطعه ای چوب یا سنگ، بیشتر نیستند و بر هیچ کاری، توانایی ندارند، پس چرا عدّه ای آنان را می پرستند؟ به راستی که بُت پرستان در گمراهی آشکاری هستند.

ص: ۱۶

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

اکنون از «لقمان» برایم سخن می گویی، تو به لقمان «حکمت» عطا کرده بودی، او به چنان مقامی دست یافت که تو سخنان او را در قرآن ذکر می کنی.

تو به لقمان گفتی: «ای لقمان! شکرگزار نعمت های من باش، هر کس شکرگزاری کند، به خود سود رسانده است، هر کس هم کفران نعمت کند، به خود ضرر زده است، زیرا من خدای بی نیاز هستم و به عبادت بندگان خود، هیچ نیازی ندارم، من سرچشمه همه خوبی ها و نعمت ها هستم و نیز شایسته ستایش می باشم».

لقمان پسر خود را نصیحت می کرد، تو در این سوره نصیحت های او به

پسرش را یاد آور می شوی و چنین می گویی: لقمان به عنوان موعظه به پسرش چنین گفت: «فرزندم! هرگز برای خدا شریکی قرار نده که شرک به خدا، ستم بزرگی است».

آری، کسی که به تو شرک بورزد، به خود ظلم کرده است و سرمایه وجودی خود را تباه کرده است.

اسم او حَمَاد بود و در شهر بصره زندگی می کرد، او این سوره را بارها خوانده بود و دوست داشت بداند لقمان که بود؟ چگونه شد که خدا به او حکمت عطا کرد. (۴)

حمّاد با خود فکر کرد که باید جواب این سؤال را از امام صادق (علیه السلام) بشنود، پس صبر کرد تا زمان حج فرا رسید و به سوی مکه رهسپار شد، او در مکه با امام صادق (علیه السلام) دیدار کرد و سؤال خود را پرسید.

امام صادق (علیه السلام) در جواب او چنین فرمود: «لقمان ویژگی های خوب زیادی داشت و خدا به همین خاطر به او حکمت عطا کرد». آن روز، امام صادق (علیه السلام) ویژگی های زیادی برای لقمان بیان کرد که در اینجا بعضی از آن ویژگی ها را می نویسم:

۱ - لقمان مردی پرهیزکار بود، او کم سخن می گفت و بیشتر وقت ها در حال فکر کردن بود.

۲ - وقتی ثروت به او رو می کرد، خوشحالی نمی کرد. او می دانست که دنیا وفا ندارد.

۳ - وقتی سختی و مشکلات به او می رسید، اندوهناک نمی شد، بلکه بر آن ها، صبر می کرد.

ص: ۱۸

۴- او به داغ فرزندانش مبتلا شد، اما برای مرگ آنان، گریه نکرد، زیرا باور داشت که سرانجام همه انسان ها مرگ است.

۵- اگر می دید که دو نفر با هم اختلاف دارند و با هم دعوا می کنند، آنان را با هم آشتی می داد. (۵)

روزی، خدا فرشتگانش را نزد لقمان فرستاد، لقمان آن فرشتگان را نمی دید، اما صدای آنان را می شنید. فرشتگان به او گفتند:

__ ای لقمان! آیا می خواهی خدا تو را نماینده خود روی زمین قرار دهد؟ به تو پادشاهی و حکومت بدهد تا میان مردم، داوری کنی؟

__ اگر این دستور خداست، من اطاعت می کنم، اما اگر خدا مرا در انتخاب، آزاد گذاشته است، نمی پذیرم.

__ چرا؟

__ هیچ کاری به سختی قضاوت و داوری در میان مردم نیست. هر کس دنیا را بر آخرت برگزیند، دنیا و آخرت را از دست می دهد.

فرشتگان از این سخن لقمان تعجب کردند. خدا سخن او را پسندید. شب فرا رسید و لقمان در خواب بود، خدا حکمت را به لقمان عطا کرد. وقتی لقمان از خواب بیدار شد، داناترین مردم آن روزگار شده بود.

پس از مدتی، آن فرشتگان نزد داوود(علیه السلام) رفتند و به او گفتند که آیا دوست دارد خدا به او حکومت دهد. داوود جواب مثبت داد.

اینجا بود که خدا به داوود(علیه السلام) پادشاهی و حکومت عطا کرد. لقمان نزد داوود(علیه السلام) می رفت و برای او سخن می گفت و او را از حکمت خود بهره مند می ساخت. روزی داوود(علیه السلام) به لقمان گفت: «ای لقمان! خوشا به حال تو خدا!

ص: ۱۹

به تو حکمت عطا کرد و از سختی های حکومت نجات پیدا کردی، امّا خدا به من حکومت داد و من به سختی های آن گرفتار شده ام». (۶)

آری، لقمان راه حکمت را انتخاب کرد و اکنون تو در قرآن، سخنان حکمت آمیز او را برای همه انسان ها بیان می کنی. حکمتی که تو به لقمان عطا کردی، همان فهم دقیق راه و روش زندگی است. اگر من به سخنان او گوش فرا دهم، می توانم از این حکمت بهره مند گردم.

لقمان: آیه ۱۵ - ۱۴

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَا تُطْعُهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

برایم گفتی که لقمان فرزندش را به یکتاپرستی فرا خواند، این اولین نصیحت او بود، دوست دارم بدانم موعظه های دیگر لقمان چه بود، اما باید کمی صبر کنم، در میان بحث نصیحت های لقمان، تو در آیات ۱۴ و ۱۵، موضوع احترام به پدر و مادر را مطرح می کنی و سپس در آیه ۱۶، بقیه نصیحت های لقمان را بیان می کنی.

آری، لقمان از فرزندش خواست تا شکرگزار نعمت های خدا باشد، به راستی چه نعمتی بالاتر از نعمت پدر و مادر؟

پدر و مادر برای ما زحمت زیادی کشیده اند، برای همین تو، نیکی کردن به پدر و مادر را بر ما واجب کردی.

تو تأکید کردی که انسان به مادرش نیکی بیشتری کند، زیرا مادر با سختی زیادی او را حمل کرد و رنج فراوانی برد و به مدّت دو سال هم به او شیر داد.

آری، مادران در دوران بارداری، گرفتار ناتوانی جسمی می شوند، آنان شیر جانشان را به پرورش جنین خود، اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی جسم خود، بهترین ها را تقدیم او می دارند.

در دوران شیردهی هم همین است، مادر شیر جانش را به کودکش می دهد. دوران شیردهی کامل، دو سال است، مادرانی که سالم و تنومند هستند، می توانند دو سال به کودک خود شیر بدهند.

* * *

تو از انسان می خواهی تا شکر گزار تو و پدر و مادرش باشد و بداند که سرانجام برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شود. اگر کسی به پدر و مادرش، بی احترامی کند، در روز قیامت، نتیجه کار خود را خواهد دید.

در روز قیامت، بوی خوش بهشت از فاصله دور به مشام انسان ها می رسد، اما کسی که پدر و مادرش از او ناراضی هستند، هرگز بوی خوش بهشت را احساس نخواهد کرد. (۷)

* * *

درست است که انسان باید احترام پدر و مادر خود را نگاه دارد، اما پیوند انسان با تو بر همه پیوندها مقدم است.

اگر پدر و مادری بخواهند فرزند خود را از تو جدا کنند، فرزند نباید به سخن آنان گوش کند، البتّه باید در امور دنیایی به آنان کمک کند و با آنان به نیکویی رفتار کند، او حقّ ندارد با شدّت عمل و بی حرمتی با آنان برخورد نماید.

ص: ۲۱

اگر پدر و مادر او را زیر فشار گذاشتند، صبر پیشه کند و هرگز با آنان بدرفتاری نکند، او باید از کسانی که به درگاه تو رو می کنند، پیروی کند. تو در روز قیامت به او پاداش بزرگی خواهی داد.

تو بر اعمال و رفتار بندگان خود آگاهی داری، به نیکوکاران پاداش نیکو می دهی و کافران و بُت پرستان را به عذاب گرفتار می سازی.

لقمان: آیه ۱۶

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

اکنون می خواهی ادامه نصیحت های لقمان را برایم بگویی، لقمان به فرزندش چنین گفت: «فرزندم! بدان اگر تو کار خوب یا بدی انجام دهی و آن کار به اندازه یک دانه خردل هم باشد، خدا در روز قیامت آن کار را برای حسابرسی حاضر می کند، هر چند آن کار بسیار کوچک، در دل سنگی یا گوشه ای از آسمان ها یا زمین، پنهان شده باشد، خدا به همه امور کوچک کاملاً آگاه است و از همه چیز باخبر است.»

هدف لقمان از این سخن این بود که فرزندش به یاد قیامت باشد و بداند که او نتیجه کارهای خود را در روز قیامت می بیند.

لقمان در سخن خود از «خردل» سخن گفت، خردل گیاهی است که دانه های بسیار کوچکی دارد. در زبان عربی وقتی می خواهند کوچکی چیزی را مثال بزنند، می گویند: «آن چیز مثل دانه خردل است»، اما زبان فارسی ما چنین

ص: ۲۲

می گویم: «آن چیز به اندازه سر سوزن است».

در روز قیامت من نتیجه همه کارهای خود را می بینم، هر چند کار من به اندازه سر سوزنی باشد!

لقمان: آیه ۱۹-۱۷

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

پسرم! نماز را بر پادار، به خوبی ها امر کن و مردم را از زشتی ها نهی نما، در برابر سختی هایی که به تو می رسد، صبر کن و شکمیا باش که صبر از کارهای مهم و اساسی می باشد، هیچ انسانی بدون صبر نمی تواند بر مشکلات غلبه کند.

پسرم! با مردم مهربان باش و در مقابل آنان فروتن باش، هرگز با بی اعتنایی از مردم رو برنگردان. با کبر و غرور روی زمین راه مرو که خدا کسانی که خودپسند و مغرور هستند را دوست ندارد.

پسرم! در راه رفتن، میانه رو باش، نه بسیار تند برو و نه بسیار آهسته. صدایت را آهسته ساز و هیچ گاه فریاد نزن که زشت ترین صداها، صدای دراز گوشان است.

در زمانی که لقمان زندگی می کرد، هیچ صدایی زشت تر از صدای دراز گوش

(الاغ) نبود. همه حیوانات وقتی نیازی دارند، صدای خود را بلند می کنند، اما الاغ، تنها حیوانی است که گاهی بدون هیچ نیاز و دلیلی، فریاد سر می دهد.

لقمان، نعره ها و فریادهای انسان های مغرور را به صدای الاغ همانند می کند، زیرا انسان فهمیده، هیچ نیازی نمی بیند که داد و فریاد راه بیندازد و فریاد بزند، جاهلان به هر بهانه ای فریاد می زنند و صدای خود را بلند می کنند.

* * *

در این سوره، ده نصیحت لقمان را بیان کردی، این خلاصه نصایح او به فرزندش است:

۱ - یکتاپرست باش !

۲ - قیامت را فراموش نکن !

۳ - نماز را به پادار !

۴ - امر به معروف کن !

۵ - نهی از منکر نما !

۶ - در سختی ها شکبیا باش !

۷ - به مردم بی اعتنا نباش !

۸ - با کبر و غرور راه نرو !

۱۰ - در راه رفتن، معتدل باش !

۱۰ - فریاد نزن !

حکمتی که تو به لقمان عطا کردی، همان فهم دقیق راه و روش زندگی است. اگر من به این سخنان عمل کنم، از حکمت لقمان، بهره برده ام.

ص: ۲۴

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

مهم ترین موعظه لقمان، دعوت به یکتاپرستی بود، تو این موعظه مهم را در این سوره نازل کردی و از محمّد (صلی الله علیه
وآله) خواستی تا آن را برای مردم مکه بخواند، آن مردم گرفتار خرافات شده بودند و بُت ها را به عنوان شریک تو می
پرستیدند، اکنون فرصت مناسبی است تا آنان را به یکتاپرستی دعوت کنی، برای همین این آیات را نازل می کنی:

آیا نمی بینید که من آنچه در آسمان و زمین است، در اختیار شما قرار دادم؟ آیا نگاه نمی کنید که نعمت های آشکار و
پنهان خود را به شما ارزانی داشته ام؟

من به شما این همه نعمت دادم، اما شما از پذیرش دین من، خودداری می کنید، شما دست از بُت پرستی بر نمی دارید و در دین باطل خود سرسختی نشان می دهید. شما هیچ دلیلی برای بُت پرستی ندارید، هیچ کتاب آسمانی شما را به بُت پرستی دعوت نکرده است، هیچ پیامبری، شما را به بُت پرستی فرا نخوانده است. محمّد از شما می خواهد تا از قرآن پیروی کنید، شما در جواب به او می گوئید «ما فقط از دین پدران و نیاکان خود پیروی می کنیم»، شیطان پدران شما را به سوی آتش جهنّم فرا خواند و آنان او را اطاعت کردند، آیا شما از پدران خود پیروی می کنید تا در آتش جهنّم گرفتار شوید؟

در آیه ۲۰ این سوره چنین خواندم: «خدا نعمت های آشکار و پنهان را به شما عطا نمود».

نعمت آشکار خدا را که می شناختم، هر چه که با چشم می توانم بینم، نعمت آشکار خداست: خورشید، ماه، باران، سلامتی، نعمت پدر و مادر و...

اما من دوست داشتم بدانم منظور از نعمت پنهان خدا چیست؟ برای همین به مطالعه و تحقیق رو آوردم، سرانجام به حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) رسیدم،

یکی از یاران امام کاظم (علیه السلام) از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام در جواب به او چنین فرمود:

___ نعمت پنهان خدا، امامی است که از دیده ها پنهان است.

___ آقای من! مگر در میان امامان، امامی غائب خواهد شد؟

___ آری. امام دوازدهم از دیده ها پنهان خواهد شد، امّا هرگز یاد او از دل های مؤمنان نخواهد رفت. او سرانجام ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. (۸)

ص: ۲۶

وقتی این حدیث را خواندم، به فکر فرو رفتم، آری، اکنون مهدی (علیه السلام) از دیده ها پنهان است، نمی توانم او را ببینم، من در روزگار «غیبت» هستم.

شنیده ام که هر کس در این زمان بر دین خود باقی بماند و طولانی شدن غیبت امام، او را ناامید نکند، در روز قیامت کنار اهل بیت (علیهم السلام) و هم درجه آنان خواهد بود. (۹)

خدایا! از تو می خواهم کمک کنی تا در دین خود ثابت قدم باشم، به تو پناه می برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، سبب شک و تردیدم شود. از تو می خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم.

توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده!

بارخدایا! ایمان مرا به امام زمان خویش، زیاد و افزون و افزون تر فرما و مرا از یاد او غافل مگردان. (۱۰)

لقمان: آیه ۲۶ - ۲۲

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَرَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶)

محمد (صلی الله علیه وآله) سال های سال، مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما گروهی از

آنان با او دشمنی کردند و او را دروغگو خواندند، تو می دانستی که محمد(صلی الله علیه وآله) از گمراهی آن مردم، رنج می برد و بسیار اندوهناک می شود، برای همین با او چنین می گویی:

هر کس با تمام وجود، خود را تسلیم امر من کند و در عمل هم نیکوکار باشد، به دستاویزی استوار چنگ زده است و به تکیه گاهی مطمئن تکیه کرده است. سرانجام همه کارها با من است و در روز قیامت، به او پاداش نیکو می دهم.

ای محمد! کفر کافران نباید تو را اندوهناک کند، بدان که آنان در روز قیامت برای حسابرسی در پیشگاه من حاضر می شوند و من آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازم و آنان را کیفر می کنم.

هیچ کدام از کردار و رفتار آنان از من مخفی نیست، من به راز دل ها دانا هستم.

ای محمد! ثروت دنیای آنان تو را شگفت زده نکند، من مدتی کوتاه به آنان مهلت می دهم و آنان از این نعمت های زودگذر دنیا بهرمنند می شوند، اما به زودی مهلت آنان به پایان می رسد و من آنان را به عذابی دردناک گرفتار می کنم.

وقتی که مرگ آنان فرا رسد و فرشتگان پرده از چشمان آنان بگیرند و آنان جهنم و آتش سوزان آن را ببینند از این سخن خود پشیمان می شوند، اما آن وقت دیگر پشیمانی سودی ندارد. (۱۱)

* * *

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیات دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به

آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا کنند.

اگر از انسان ها پرسیده شود: «این آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: «خدای یگانه آسمان و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی.

پس چرا عده ای حق را انکار می کنند و رو به بُت پرستی می آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را انتخاب کند، عده ای حق را انکار می کنند، نتیجه کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود، هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را کند، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حق را نمی شنود، حق را نمی بیند.

تو به ایمان و عبادت بندگان نیاز نداری، هر کس ایمان آورد و تو را عبادت کند، به خود سود رسانده است، آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن توست، تو خدای بی نیاز هستی، سرچشمه همه خوبی ها و نعمت ها هستی و شایسته ستایش می باشی.

ص: ۲۹

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)

هر موجودی که در جهان وجود دارد، نشانه ای از قدرت و علم توست، تعداد آن ها آن قدر زیاد است که کسی نمی تواند آن ها را بشمارد.

تو برای خلق موجودات فقط گفتی «باش»، آن موجود خلق شد، چون همه موجودات از گفتن واژه «باش»، خلق شدند، برای همین در این آیه از آن ها به عنوان واژه یاد می کنی. البته تو هرگز مانند انسان سخن نمی گویی، تو جسم نداری.

به راستی چه کسی می تواند تعداد آفریده های تو را بشمارد؟

در زمان قدیم برای نوشتن از قلم استفاده می شد، قلم را داخل مرکب یا جوهر سیاه رنگ می زدند و بر روی کاغذ می نوشتند.

در این آیه برای من مثالی ذکر می کنی تا عظمت جهان را بهتر بفهمم: اگر قرار باشد من آفریده های تو را بشمارم، نیاز به کاغذ و جوهر و قلم دارم.

فرض می کنم که همه درختان زمین، قلم شوند و آب دریاها جوهر باشد و هفت دریای دیگر به آن اضافه گردد. آنگاه من شروع به نوشتن کنم، آن قدر بنویسم تا آب همه آن دریاها تمام شود، باز نمی توانم همه آفریده ها را بنویسم!

آری، تو خدای توانا و فرزانه هستی، جز تو چه کسی، شایستگی پرستش دارد؟ (۱۲)

اگر انسان بخواهد ستارگانی را که تاکنون در آسمان کشف شده است،

بشمرد، چقدر زمان می برد؟

ستاره شناسان به این سؤال این گونه جواب داده اند: «اگر همه انسان ها جمع بشوند، هر کدام از آن ها در هر ثانیه، ده ستاره را بشمارند و تمام عمر خود را صرف این کار کنند، باز سی هزار سال طول می کشد تا بتوانند همه ستارگان را بشمارند».

تعداد ستارگان کشف شده این است:

ده هزار میلیارد میلیارد!

الله اکبر!

لقمان: آیه ۲۸

مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

از زمان آدم (علیه السلام) تا برپایی قیامت، انسان های زیادی به این دنیا آمده اند، به راستی تو چگونه همه آنان را در یک لحظه زنده می کنی؟ وقتی فکر می کنم می بینم تعداد آن ها بسیار زیاد است.

در این آیه، جواب این سؤال مرا می دهی: «آفرینش و رستخیز همه انسان ها برای من مانند آفرینش یک انسان است، من خدای شنوا و بینا هستم».

تو چگونه یک انسان را می آفرینی، به همین آسانی می توانی میلیاردها انسان را خلق کنی، میلیاردها انسان را زنده کنی و از قبر بیرون آوری. تو خدا هستی و قدرت تو اندازه ای ندارد.

وقتی روز قیامت فرا رسد، تو فقط اراده می کنی و می گویی: «ای انسان ها! زنده شوید»، ناگهان همه زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو

ص: ۳۱

لقمان: آیه ۳۱ - ۲۹

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَيَّحَرَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱)

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیدار می کنی و خورشید و ماه را در اختیار انسان قرار داده ای، خورشید و ماه با نظام خاص و برای زمان معینی در حرکت هستند، حرکت آنان تا ابد نخواهد بود، وقتی قیامت برپا شود، خورشید و ماه از حرکت باز می ایستند و خاموش می شوند. خورشید و ماه تا زمانی که قیامت برپا شود، به صورت دقیق در مدار خود حرکت می کنند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

تو جهان را با نظم اداره می کنی و از همه اعمال و رفتار بندگان خود آگاهی داری، همه این ها دلیل بر آن است که تو حق هستی و خدایان دروغین باطل! راه کسانی که بُت ها را می پرستند، راه باطل است، راه کسانی که تو را می پرستند، راه حق و حقیقت است، تو خدای بی همتا و بلندمرتبه هستی.

تو کشتی ها را به خدمت انسان گماشتی، کشتی ها به فضل و رحمت تو، در

دریاها روان می شوند.

آری، تو از روز و شب، خورشید و ماه و حرکت کشتی ها سخن گفتی، در همه این ها برای کسانی (که شکیا هستند و شکرگزار تو می باشند)، نشانه ای از قدرت توست.

ابتدا تصوّر می کردم کشتی ها در زندگی من اثری ندارند، اما بعداً متوجه شدم که بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجه می شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اولیه آن ها) با کشتی منتقل شده اند و سپس به دست من رسیده است.

لقمان: آیه ۳۲

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)

تویکتاپرستی را در نهاد همه انسان ها قرار دادی، همه انسان ها با فطرت خود تو را می شناسند، اما لذت های دنیا نمی گذارد انسان ها به ندای فطرت خویش گوش کنند.

اگر بُت پرستان سوار بر کشتی شوند و طوفانی سهمگین فرا رسد، آنان از همه جا ناامید می شوند و تو را با اخلاص صدا می زنند، آنان بُت های خود را

ص: ۳۳

فراموش می کنند و فقط تو را می خوانند و به تو ایمان می آورند.

آری، بلا زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت افتاده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند. تو آنان را نجات می دهی، وقتی که بلا و مصیبت از آنان برطرف شد، دو گروه می شوند: گروهی به ایمان خود وفادار می مانند، گروهی دیگر، همه چیز را فراموش می کنند و راه کفر در پیش می گیرند.

چه کسانی آیات تو را انکار می کنند و راه کفر برمی گیرند؟ فقط کسانی که پیمان شکن هستند و کفران نعمت می کنند، این چنین هستند، آنان راه کفر را برمی گیرند و خود را از سعادت محروم می کنند.

* * *

لقمان: آیه ۳۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُزُورُ (۳۳)

اکنون از انسان ها می خواهی تا از عذاب تو بپرهیزند، از روزی بترسند که هیچ کس به فکر دیگری نیست و هیچ کس نمی تواند عذاب را از دیگری دور کند. در آن روز، هر کس گرفتار اعمال خودش است، نه پدر مشکلی از فرزند می گشاید و نه فرزند می تواند گره از کار پدر بگشاید.

تو وعده دادی که همه انسان ها را در روز قیامت زنده کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند، این وعده تو، حق و حتمی است و حتماً فرا می رسد.

تو می دانی که شیفتگی به دنیا باعث می شود انسان به زشتی ها رو بیاورد، برای همین چنین می گویی: «ای انسان! مبادا زندگی دنیا شما را فریب دهد! مبادا شیطان شما را مغرور سازد».

در اینجا به این دو دشمنِ سعادت انسان اشاره کردی:

۱ - عشق و علاقه به دنیا:

عشق به دنیا باعث می شود انسان هدف اصلی خویش را فراموش کند، کسی که عاشق دنیا می شود از یاد می برد که دنیا به هیچ کس وفا ندارد، او به دنبال جمع کردن ثروت بیشتر می رود و ناگهان مرگ او فرا می رسد و او با دست خالی به سوی قبر سرازیر می شود.

۲ - شیطان:

شیطان با دسیسه های خود می خواهد انسان را فریب دهد، او استاد ماهری است، او به انسان می گوید: «تو هنوز فرصت توبه داری، تا جوان هستی از لذت های دنیا بهره مند شو، تو فرصت برای توبه داری»، اما این فریبی بیش نیست، ناگهان مرگ فرا می رسد و فرصت توبه برای همیشه از دست می رود.

لقمان: آیه ۳۴

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

محمّد (صلی الله علیه وآله) بارها برای بُت پرستان از روز قیامت سخن گفت: «روزی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش

ص: ۳۵

می آیند، آتش جهنم برافروخته گردد...» (۱۳)

آنان از محمد (صلی الله علیه و آله) می پرسیدند که قیامت کی برپا می شود؟ زمان آن چه وقتی است؟ تو می گویی که مردگان بار دیگر زنده می شوند، این حادثه کی روی می دهد؟

اکنون تو از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «آگاهی از زمان قیامت، مخصوص خداست، خداست که باران را نازل می کند، او از آنچه در رحم مادران است، آگاهی دارد، هیچ کس نمی داند فردا چه بر سرش می آید و هیچ کس نمی داند در کدام سرزمین می میرد، فقط خداست که تمام این ها را می داند، او خدای دانا و آگاه است.»

* * *

بُت پرستان از محمد (صلی الله علیه و آله) درباره زمان برپایی قیامت سؤال کردند، تو به آنان گفتی که آگاهی از روز قیامت، مخصوص توست و هیچ کس از آن خبر ندارد، سخن تو این است: ای انسان! تو از لحظه باریدن باران اطلاع نداری، تو نمی دانی فردا چه اتفاقی برایت می افتد، تو نمی دانی در کجا مرگ به سراغت می آید، تو را چه رسد که بخواهی از لحظه برپایی قیامت باخبر باشی!!

نادانسته های تو بسیار است. علم به زمان قیامت، مخصوص من است، به چه فکر می کنی؟ تو نمی دانی فردا، زنده هستی یا نه؟ وقتی به سفر می روی، نمی دانی آیا بار دیگر به خانه باز می گردی یا نه؟ ای انسان قدری فکر کن، تو از علم بهره ای اندک داری.

* * *

در این آیه از این پنج چیز که علم آن مخصوص توست نام بردی:

۱ - علم زمان قیامت.

ص: ۳۶

تو فقط می دانی که قیامت چه زمانی برپا می شود و هیچ کس از این علم، بهره ای ندارد.

۲ - علم باران.

منظور از علم به باران، علم به زمان باریدن باران نیست، این کار را انسان هم می تواند تا اندازه ای انجام دهد.

علم باران، چیز دیگری است !

اگر امشب باران در شهر من ببارد، تو می دانی که چند قطره از این باران، بر زمین باریده است. چند قطره بر روی درختان؟

آیا کسی می داند که از ابتدای خلقت، چند قطره باران باریده است؟ چند قطره از باران بر روی دریا و چند قطره از آن بر روی خشکی ها باریده است؟ آن قطره بارانی که هزار سال پیش بر روی سنگی در گوشه ای از دنیا بارید، الان کجاست؟ آیا به دریا رفت؟ به کدام دریا؟ آیا در دل زمین فرو رفت، الان آن قطره کجاست؟ آیا سر از چشمه ای درآورد؟ یا هنوز در دل زمین است؟ آیا بخار شد و به هوا رفت؟ آن بخار کجا رفت؟ آیا بار دیگر ابری تشکیل شد و این بخار هم جزئی از آن ابر شد؟ این ها را تو می دانی.

۳ - علم جنین

بشر امروزه می تواند با دستگاه هایی که اختراع کرده است، بفهمد که جنینی که در رحم مادر است، دختر است یا پسر.

علم به جنین چیز دیگری است !

فقط تو هستی که می دانی آیا این جنین زنده به دنیا می آید یا نه؟ وقتی به دنیا می آید آیا عمر طولانی دارد یا عمر کوتاه؟ روزی او زیاد خواهد بود یا کم؟ آیا وقتی به سنّ جوانی برسد، بیمار و ناتوان خواهد بود یا توانا و قدرتمند؟ او در

زندگی چه راهی را در پیش خواهد گرفت؟ آیا او انسان موفقی خواهد بود یا این که سر بار جامعه خواهد شد؟ آیا پزشک و مهندس و کارآفرین و... خواهد شد؟ آیا باعث افتخار جامعه خود می شود یا مایه آبروریزی پدر و مادر خود؟ این ها را فقط تو می دانی.

۴ - علم به حوادث

فقط تو می دانی که فردا برای من چه پیش می آید، آیا خوشحال خواهم بود، آیا گریان خواهم بود؟ آیا بیمار می شوم، آیا فردا روز مرگ من خواهد بود؟

۵ - علم به مکان مرگ

من در کجا از دنیا می روم؟ در وطن خود؟ در شهر دیگر؟ در وسط جاده؟ در آسمان با سقوط هواپیما؟ کجا؟ هیچ کس این را نمی داند.

چه افرادی که با هزاران امید به سفری می روند و دیگر از آن سفر باز نمی گردند، آنان با پای خود به سوی مرگ رفته اند.

این پنج علمی که بیان شد، قسمتی از علم غیب است. علم غیب همان آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد، در این آیه تصریح شده است که علم غیب مخصوص خداست.

من در تاریخ خوانده ام که گاهی پیامبر از حادثه ای که در آینده اتفاق می افتاد، خبر داده اند. یک روز علی (علیه السلام) پیامبر را در حال گریه دید. علی (علیه السلام) از پیامبر سوال کرد: چرا گریه می کنی؟

پیامبر در پاسخ گفت: «جبرئیل به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را در کنار نهر فرات شهید می کنند». آری، پیامبر ده ها سال قبل از شهادت حسین (علیه السلام) از ماجرای کربلا خبر داد. (۱۴)

ص: ۳۸

آخرین آیه سوره لقمان می گوید: «فقط خدا از حوادث آینده خبر دارد»، پس چگونه پیامبر از حوادثی که بیش از پنجاه سال دیگر روی خواهد داد، باخبر بود؟

چه کسی به من کمک می کند تا به جواب سؤال خود برسم؟

جواب این سؤال در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن آمده است: «خدا به هر کس که بخواهد علم غیب می دهد».

آری، خدا به پیامبر چیزهایی آموخته است که از غیب است، این علم را خدا به او داده است، اگر خدا چیزی از غیب به پیامبر نیاموزد، پیامبر غیب نمی داند.

آری، پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر خدا به او این دانش را ندهد، او از اسرار جهان چیزی نمی داند، اما وقتی خدا به او این دانش را می دهد، او از برخی اسرار نهان جهان، آگاهی می یابد. امامان معصوم هم علم به بعضی از حوادث را از پیامبر به ارث برده اند، پیامبر در لحظه آخر عمر خود، هزار در علم به روی علی (علیه السلام) گشود که از هر دری، هزار در دیگر گشوده می شود. این علمی است که پیامبر به علی (علیه السلام) داد و پس از علی (علیه السلام) این علم به امامان بعدی رسید، آنان گاهی از حوادثی که در آینده روی می داد، باخبر بودند، آن ها این علم را به خودی خود نداشتند، بلکه خدا این علم را به آنان عطا کرده است. (۱۵)

سوره سجده

اشاره

ص: ۴۱

۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۳۲ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۱۵ این سوره چنین آمده است: «مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند به سجده می روند». هر کس متن عربی این آیه را بشنود، باید به سجده برود، به همین خاطر این سوره را سوره سجده نامیده اند. این اولین سجده واجب قرآن است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش آسمان ها و زمین، قیامت، ویژگی های کافران، ویژگی های مؤمنان، عذاب کافران در روز قیامت، پاداش بهشت برای مؤمنان، هلاکت کافران به عذاب آسمانی...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَّا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، این قرآن، معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. در حقیقت بودن این قرآن، هیچ شکّی نیست، تو این قرآن را بر قلب محمد (صلی الله علیه وآله) فرو فرستادی تا زمینه هدایت و رستگاری انسان‌ها را فراهم نماید.

محمد (صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم خواند، امّا گروهی از آنان گفتند: «قرآن ساخته ذهن محمد است». این چه سخن باطلی است که آنان می‌گویند؟ قرآن، کلام حقیقی است که از سوی تو نازل شده است.

تو خواستی تا محمد (صلی الله علیه وآله) مردمی را که برای آنان پیامبری نیامده بود از عذاب

روز قیامت بترساند. باشد که آنان به راه راست هدایت گردند.

* * *

سجده: آیه ۴

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
(۴)

تو آفریننده این جهان هستی، آفرینش جهان را بر اساس برنامه ریزی انجام دادی، زمین و آسمان ها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای برای قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. پس از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

بُت پرستان تصوّر می کنند که بُت ها می توانند آنان را شفاعت کنند، هرگز چنین نیست، یار و یاورى غير از تو برای انسان نیست، آن هنگام که عذاب تو فرا رسد، فقط تو هستی که می توانی انسان را از عذاب نجات دهی، هیچ کس بی اجازه تو نمی تواند شفاعت بکند، تو خدای یگانه هستی و شایسته پرستش. چرا انسان ها پند نمی گیرند؟

* * *

سجده: آیه ۵

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

این تو هستی که کار این جهان از آسمان گرفته تا زمین را اداره می کنی، همه هستی در دست قدرت توست، تو هستی که خلق می کنی و روزی می دهی.

تو ماه و خورشید و ستارگان را آفریدی، هر کدام از آنان در مدار مخصوص خود در حرکتند، تو به باران فرمان می دهی که بر کجا ببارد، تو فرمان می دهی که درختان در بهار زنده شوند، تو روزی بندگان را می دهی، انسان ها را خلق می کنی، آنچه آنان لازم دارند برایشان فراهم می سازی.

زمین به دور خود می چرخد و شب و روز به وجود می آید، تو زمین را همچون گهواره ای آرام برای انسان قرار دادی، ابر و باد و ماه و خورشید و فلک به امر تو در کارند.

آیا این جهان همواره باقی خواهد ماند؟

هرگز. فقط تو هستی که همیشه بوده ای و خواهی بود، هر چه غیر توست، سرانجام نابود می شود.

تو بودی که آفرینش را آغاز کردی، سرانجام هم، این آفرینش را به پایان

ص: ۴۵

می بری! تو همه چیز را نابود می کنی. اختیار این جهان و هر چه در آن است، در دست توست، تو همان طور که جهان را آفریدی، می توانی آن را نابود کنی.

آیا نابودی جهان پایان کار است؟

نه. بار دیگر آفریدن را آغاز می کنی، فرشتگان را زنده می کنی و انسان ها به فرمان تو سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. آن روز، روز قیامت است، روزی که به اندازه هزار سال از سال های این دنیا طول می کشد.

این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنم گرفتار می شوند.

آری، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی ها در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حق دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدتی هم می میرند، آنان کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

سجده: آیه ۶

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶)

ص: ۴۶

تو قیامت را برپا می کنی تا انسان ها را حسابرسی کنی، به راستی تو چگونه این کار را خواهی کرد؟ میلیاردها انسان در صحرای قیامت جمع خواهند شد، آیا حسابرسی به اعمال ریز و درشت آنان، ممکن است؟

این کار برای انسان ها غیر ممکن است، اما تو خدایی هستی که از پنهان و آشکار باخبر هستی، تو همه چیز را می دانی، علم تو، اندازه ای ندارد. تو توانا و مهربان هستی.

آری، روز قیامت، روز حسابرسی است، تو از همه چیز باخبر هستی و برای همین است که در آن روز به اندازه سرسوزنی به کسی ظلم نمی شود، همه رفتارها و کردارهای انسان ها، ثبت شده است. هر کس نتیجه رفتار و کردار خود را می بیند.

تو در آن روز به نیت های خوب بندگانت نیز پاداش می دهی، خیلی ها هستند که نیت کار خوبی داشته اند و اما فرصت انجام آن را پیدا نکرده اند، آنان نیت خود را به هیچ کس نگفته اند، اما تو از آن باخبر بودی و در روز قیامت به آن نیت پاداش می دهی.

همچنین تو از نفاق و دورویی منافقان باخبر هستی، ممکن است یک نفر یک عمر در میان مسلمانان زندگی کند و نماز بخواند و روزه بگیرد، اما منافق باشد، روز قیامت تو او را به آتش جهنم می افکنی. تو از راز دل همه باخبر هستی.

سجده: آیه ۷

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷)

ص: ۴۷

تو آن خدایی هستی که هر چه را آفریدی، نیکو آفریدی، تو نیاز هر کدام از آفریده های خود را می دانستی و به هر کدام، آنچه به آن نیاز داشت، عطا کردی. تو آدم (علیه السلام) را از گل آفریدی.

به این جمله فکر می کنم: «خدا هر چه را آفرید، نیکو آفرید و به هر کدام، آنچه به آن نیاز داشت، عطا نمود»، من به مطالعه و تحقیق می پردازم و به این مطالب می رسم:

۱ - حلزون

وقتی فهمیدم که خدا به حلزون ها ۲۵۰۰ دندان ریز داده است، تعجب کردم! قدرت این دندان ها به اندازه ای است که حلزون می تواند برگی را ریز ریز کند. حلزون قبل از اینکه غذایش را بخورد، با دندان هایش آن را به خوبی آسیاب می کند.

۲ - مگس

دانشمندان حشره شناس می گویند ساختمان مغز و سیستم اعصاب مگس از مجهزترین هواپیماها پیچیده تر است، برای مثال: سرعت بال زدن مگس ۳۵۰ بار در ثانیه است. ملخ یک هواپیمای معمولی، در هر ثانیه تقریباً ۲۷ بار دور می زند.

۳ - کنه

«اوربیتید» نام نوعی کنه است که در خاک زندگی می کند، او قوی ترین جاندار روی زمین است. او می تواند ۱۱۸۰ برابر وزن خود را جا به جا کند. قدرت انسان وقتی می تواند همانند او باشد که بتواند ۸۲۰۰۰ کیلوگرم را از زمین بلند کند، اگر ۷ اتوبوس را روی هم بگذارند و من آن ها را از زمین بلند

ص: ۴۸

کنم، توانسته ام با این کرم کوچک رقابت کنم! یک انسان ورزشکار به زحمت می تواند دو برابر وزن خود را از زمین بلند کند.

۴ - مرغ مگس خوار

مرغ مگس خوار، کوچک ترین پرنده جهان است، قلب او ۱۲۶۰ بار در دقیقه می زند، (قلب انسان در دقیقه ۷۰ بار می زند). او هر ثانیه ۷۰ بار بال می زند. او می تواند ۸۰۰ کیلومتر را بدون لحظه ای استراحت، پرواز کند. (نوعی از آنان هر سال برای مهاجرت مجبور هستند طول خلیج مکزیک را پرواز کنند).

به راستی انسان هر چقدر در آفرینش بیشتر فکر کند به عظمت قدرت خدا بیشتر پی می برد.

* * *

تو انسان را از خاک آفریدی، خاک بی ارزش ترین عنصر روی زمین است، تو از همین خاک، مغز انسان را آفریدی که شگفت ترین آفریده جهان است.

مغز در هر ثانیه بیش از یک صد میلیون پیام از اندام های مختلف عصبی دریافت می کند و در همان یک ثانیه، همه این اطلاعات را پردازش و بررسی می کند.

در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی اعلام شد: گروهی از دانشمندان ژاپنی و آلمانی سعی کردند تا یک درصد عملکردی را که مغز انسان در یک ثانیه انجام می دهد، شبیه سازی کنند.

آنان آزمایش خود را با بزرگ ترین رایانه جهان که ۸۳ هزار پردازنده داشت، انجام دادند.

آنان به این نتیجه رسیدند که اگر این رایانه بزرگ بخواهد یک درصد از تمام پردازش ها و ارتباطاتی را (که یک ثانیه در مغز روی می دهد) شبیه سازی کند،

چهل دقیقه وقت لازم دارد.

سجده: آیه ۹-۸

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

برایم گفتی که آدم (علیه السلام) را از گل آفریدی و سپس فرزندان او را از نطفه ناچیزی آفریدی، نطفه ای که از غذاهایی که انسان می خورد، تشکیل می شود، همه غذاهای انسان، ریشه اش به خاک برمی گردد.

تو نطفه انسان را در رحم مادر (که جایگاه مطمئنی بود) قرار دادی و آن نطفه رشد کرد و جنین شد و تو به او شکل و اندام بخشیدی، سپس از روح خود در آن دمیدی، به او قدرت شنوایی و بینایی و فهمیدن عطا کردی. تو این گونه انسان را آفریدی، ولی انسان ها چقدر کم شکر گزار تو هستند!

بار دیگر سخن تو را در آیه ۸ می خوانم: «سپس خدا روح خودش را در انسان دمید». به راستی منظور از این سخن چیست؟ آیا تو روح داری و آن روح خود را در ما دمیده ای؟

این انسان است که جسم دارد و روح، اما تو یگانه ای، تو نه جسم داری نه روح!

اگر تو روح می داشتی به روح خود نیازمند بودی، تو بی نیاز از همه چیز

ص: ۵۰

هستی، اگر بگویم تو روح داری، تو را نیازمند فرض کرده ام!

پس چرا در این آیه گفتی که در آدم از روح خود دمیدم؟

باید مطالعه کنم تا به جواب سؤال خود برسم...

به گفتگوی محمّد بن مسلم با امام صادق (علیه السلام) می رسم، این گفتگو، گمشده من است: روزی محمّد بن مسلم به امام صادق (علیه السلام) رو کرد و گفت:

___ در قرآن خوانده ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

___ خدا اوّل، جسم آدم را از گل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.

___ یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت؟ یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

___ بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

___ آقای من! اگر این طور است پس چرا در قرآن آمده است که من از روح خود در آدم دمیدم؟ چرا خدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

___ من مثالی برای تو می زنم. آیا می دانی خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کند؟ او به ابراهیم (علیه السلام) می گوید: «خانه ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه ای که خدا آن را به عنوان خانه خود

انتخاب کرده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را انتخاب کرد، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرد. (۱۶)

سخن امام صادق (علیه السلام) به پایان رسید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست، خانه خدا را ابراهیم (علیه السلام) به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالا- معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گلِ سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

وَقَالُوا أَتَدَّأَ ضَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُعْجِرُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصِرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

محمد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان مکه از روز قیامت سخن می گفت، آنان با تعجب می پرسیدند: «وقتی ما مُردیم و بدن ما پوسید و به مستی خاک تبدیل شدیم، آیا دوباره زنده می شویم؟». (۱۷)

آنان روز قیامت را انکار می کردند و می خواستند با انکار آن، آزادانه به هوسرانی خود ادامه دهند. آنان غرق در لذت های دنیا شده اند، از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «فرشته مرگ را بر شما گمارده اند و او جان شما را می گیرد، وقتی روز قیامت برپا شود شما برای حسابرسی به پیشگاه

خدا حاضر می شوید».

مرگ و زندگی انسان به دست او نیست، این تو هستی که عزرائیل را مأمور مرگ انسان ها کرده ای. زمان مرگ هر انسانی مشخص است، وقتی آن زمان فرا رسد، عزرائیل جان او را می گیرد، هیچ انسانی نمی تواند مرگ را از خود دور کند.

امروز این کافران، روز قیامت را دروغ می شمارند، وقتی قیامت فرا رسد، آنان در پیشگاه تو سرهای خود را به زیر می افکنند، حال آنان چه اَسَف بار است! در آن لحظه آنان چنین می گویند: «پیامبران تو در دنیا به ما وعده چنین روزی را می دادند، ما آنچه را تو وعده داده بودی، به چشم دیدیم. پیامبران از صدای جهنم برای ما سخن گفتند و ما امروز صدای هولناک جهنم را شنیدیم، اکنون از تو می خواهیم ما را به دنیا بازگردانی تا گذشته را جبران کنیم و عمل نیک انجام دهیم، ما دیگر به وعده های تو ایمان آورده ایم».

* * *

سجده: آیه ۱۴ - ۱۳

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

تو به آنان چنین پاسخ می دهی:

به شما اختیار دادم تا شما راه خود را انتخاب کنید، من پیامبران را برای هدایت شما فرستادم و حق را بر شما آشکار کردم.

ص: ۵۴

من هیچ کس را مجبور به ایمان نکردم. اگر می خواستم می توانستم کاری کنم که همه مجبور به ایمان شوند، امّا چنین نخواستم. من به انسان ها فرصت انتخاب دادم.

دیگر فرصت شما به پایان رسیده است، ایمان امروز شما ارزشی ندارد، شما در دنیا پیامبران مرا دروغگو خواندید و کتاب مرا انکار کردید. این وعده حتمی من است که دوزخ را از جنّ ها و انسان ها پر می کنم.

اکنون عذاب جهنّم را بچشید به خاطر این که چنین روزی را نادیده می گرفتید. من هم امروز شما را به حال خود وامی گذارم و از لطف و رحمت خود بی نصیب می گردانم، پس عذاب همیشگی را که نتیجه اعمال خودتان است، بچشید.

* * *

در روز قیامت، حقیقت آشکار می شود، پرده های غفلت و لجاجت کنار می رود، همه به یگانگی تو اعتراف می کنند، مؤمنان و کافران تو را ستایش می کنند، ولی ستایش کافران پذیرفته نمی شود، زیرا دیگر کار از کار گذشته است.

فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آنان را بر صورت روی زمین می کشانند و آنان را به سوی جهنّم می برند، به راستی چه سرنوشت بدی در انتظار آنان است. (۱۸)

* * *

سجده: آیه ۱۷ - ۱۵

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا

ص: ۵۵

خَرُّوا سُرْجَدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

از آتش جهنمی که در انتظار کافران است، سخن گفتمی، اکنون می خواهی از بهشتی که به مؤمنان وعده دادی، سخن بگویی، ابتدا شش ویژگی مؤمنان را بیان می کنی:

۱ - مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند به سجده می روند و تو را تسبیح می کنند و ستایش تو را به جا می آورند و تکبر نمی کنند.

آری، قرآن آنان را به یکتاپرستی و بندگی فرا می خواند و آنان این گونه تو را اجابت می کنند.

۲ - آنان تسبیح و حمد تو را به جا می آورند، «سبحان الله» و «الحمد لله» می گویند، تو را از همه نقص ها و عیب ها پاک می دانند و همه خوبی ها را از آن تو می دانند.

۳ - مؤمنان هرگز تکبر نمیورزند، آن ها همواره تواضع و فروتنی دارند.

۴ - شب هنگام که غافلان در خواب ناز هستند، از بستر برمی خیزند، همه جا سکوت است و آرامش. هیچ کس آنان را نمی بیند، آنان نماز شب می خوانند. (۱۹)

۵ - آنان تو را با بیم و امید می خوانند، نه از عذاب تو خود را ایمن می دانند و نه از رحمت تو مأیوس می شوند، امید زیاد به لطف تو سبب غرور و غفلت

می شود، ترس زیاد از عذاب هم سبب یأس و سستی می گردد. آنان هم امید دارند و هم بیم.

۶- آنان از آنچه تو به آنان داده ای به نیازمندان کمک می کنند.

هیچ کس نمی داند و نمی تواند حدس بزند که تو چه پاداش های زیبایی برای آنان آماده کرده ای، پاداش هایی که مایه روشنی چشم آن ها می شود و اشک شوق از دیدگان آنان جاری می کند، همه آن پاداش ها، سزای کارهای خوبی است که آنان انجام داده اند.

آری، نهرهای آب از زیر درختان جاری است، میوه های بهشت همیشه هست، سایه درختان آن همیشگی است، برگ درختان در آنجا نمی ریزد، در بهشت هیچ کمبودی نیست، مؤمنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان روی تخت ها می نشینند و از نعمت های زیبای آنجا بهره می برند... (۲۰)

قرآن در آیه ۱۵ این سوره، ویژگی اول مؤمنان را چنین بیان می کند: «مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند به سجده می افتند و خدا را تسبیح می کنند و حمد و ستایش او را به جا می آورند و تکبر نمی کنند».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید.

اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش،

ص: ۵۷

سجده: آیه ۲۰ - ۱۸

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۲۰)

تو همه انسان ها را به یکتا پرستی فرا خواندی، آیا کسانی که ایمان آورده اند با کسانی که نافرمانی کردند، یکسان هستند؟

هرگز!

این دو گروه، هرگز یکسان نیستند، کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، در بهشت جای می گیرند، پاداش کارهای نیک آنان، بهشت جاودان است.

ولی کسانی که نافرمانی کردند، جایگاهشان جهنم است، آنان در آتش سوزان جهنم گرفتار می شوند، هر بار که بخواهند از آنجا خارج شوند، فرشتگان آنان را بازمی گردانند و به آنان می گویند: «آیا به یاد دارید که جهنم را دروغ می شمردید؟ پس بچشید آنچه را دروغ می شمردید».

سجده: آیه ۲۱

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

تو انسان را برای سعادت و رستگاری آفریدی، به او اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کند، برای او پیامبران و کتاب های آسمانی فرستادی، اما گروهی از انسان ها گرفتار غفلت می شوند و راه کفر را برمی گزینند، تو دوست نداری کسی به عذاب جاویدان گرفتار شود، پس آن ها را به بلا گرفتار می سازی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند.

تو آن ها را قبل از عذاب جهنم، به عذاب این دنیا گرفتار می کنی، بلاهای زیادی برایشان می فرستی، شاید توبه کنند و به سوی تو بازگردند و سعادت مند شوند.

* * *

تو برای گناهکاران دو قانون داری:

۱ - قانون بلا: آنان را به بلاهای سخت مبتلا می کنی تا از خواب غفلت بیدار شوند.

۲ - قانون استدراج: وقتی آنان با نزول بلاها هم از خواب غفلت بیدار نشدند، از راه افزایش نعمت ها، آنان را مجازات می کنی.

آری، تو در نعمت ها را به روی آنان می گشایی، صحت و تندرستی، ثروت و دارایی، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان عنایت می کنی تا سرگرم خوش گذرانی شوند.

وقتی غرق نعمت ها و خوشی ها شدند، آنان را به عذابی ناگهانی گرفتار می سازی، مرگ سراغ آنان می آید و آنان را به سوی آتش جهنم می برد. (۲۱)

* * *

ص: ۵۹

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲)

چه کسی ستمکارتر از همه است؟ چه کسی بیش از همه به خود ظلم کرده است؟

کسی که وقتی قرآن برای او خوانده می شود، از آن روی برگرداند و آن را انکار کند. چنین کسی شیفته دنیا شده است و برای این که از لذت های دنیا بیشتر بهره ببرد، قرآن را انکار می کند و پیامبران را دروغگو می خواند، تو به او مهلت می دهی، او فکر می کند که این نعمت ها همیشه برای او خواهد بود، او شیفته زیبایی های ظاهری دنیا می شود و به این دنیا، دل خوش می دارد، ای ناگهان مرگ او فرا می رسد و فرشته مرگ می آید تا جان او را بگیرد، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشمش کنار می رود و عذاب تو را می بیند.

این وعده توست: تو انتقامی سخت از کسانی که مُجرم هستند، خواهی گرفت.

* * *

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟

تو از پیامبر خود می خواهی تا به گناهکاری که از گناه خود پشیمان شده است، سلام کند و او را گرامی بدارد و به او مژده بخشش و مهربانی تو را بدهد.

تو گناهکار پشیمان را می بخشی، این وعده توست، تو حساب گناهکار را از مُجرم، جدا کرده ای.

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟

گناهکار کسی است که خطایی انجام می دهد، امّا این کار را از روی عناد و دشمنی و لجاجت با تو انجام نمی دهد، او از روی نادانی و غفلت یا به سبب غلبه شهوت و غضب گناهی می کند. وقتی او پشیمان شد و از گناهش توبه کرد، تو او را می ببخشی.

امّا مُجرم کسی است که از روی عناد و دشمنی با تو به دستورات تو عمل نمی کند و راه خطا می رود، هدف او چیزی جز لجاجت با تو نیست، تو مُجرم را به عذاب سخت گرفتار خواهی ساخت. (۲۲)

ص: ۶۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳)

گروهی از مسلمانان که تازه اسلام آورده بودند، وقتی آیات قرآن را می شنیدند، آن را با تورات مقایسه می کردند، آنان با خود می گفتند: «محمد می گوید تورات هم کتاب خداست، به راستی اگر چنین است، پس چرا تورات با قرآن اختلاف دارد؟ مگر می شود خدا در قرآن حکمی بدهد و در تورات حکم دیگری؟ شاید تورات، کتاب آسمانی نباشد، شاید یهودیان آن را از پیش خود ساخته اند».

تو می دانستی که گروهی از مسلمانان چنین فکری دارند، برای همین تو این آیه را نازل کردی: «ای محمد! من به موسی کتاب تورات را دادم، شک نداشته باش که موسی (علیه السلام) آیات مرا دریافت کرد، من تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادم».

تو دوست داری که مسلمانان همه کتاب های آسمانی را کتاب تو بدانند، پیامبران، معلّمان بزرگ بشریت می باشند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند.

وقتی کسی به مدرسه می رود در کلاس اوّل، خواندن و نوشتن می آموزد، با فرا رسیدن سال بعد، به پایه بالاتر می رود و دروس پایه اوّل را کنار می گذارد.

زمان موسی (علیه السلام)، کتاب تورات برای بشر مفید بود، اکنون نوبت قرآن است. قرآن کامل ترین دین را به مردم معرفی می کند و همه نیازهای بشر را تأمین می کند.

معلوم است منظور از تورات در اینجا، آن توراتی است که تحریف نشده است. هر مسلمان به آن تورات که تو بر موسی (علیه السلام) نازل کردی، ایمان دارد.

* * *

اگر در قرآن مطلبی را می خوانم که خلاف تورات است، نباید فکر کنم که تورات از طرف تو نبوده است!

این نشانه کامل بودن اسلام است، زیرا رشد انسان ها، زمینه ساز نزول حکم جدید بوده است. شنیده ام که در تورات فقط یک روز، روزه واجب است (روز دهم آغاز هر سال که همان روز دهم ماه تشرین است). اما در قرآن روزه سی روز (ماه رمضان) واجب شده است.

روزه یهودیان، یک شبانه روز کامل است، آنان به مدّت بیست و چهار ساعت از خوردن و آشامیدن خودداری می کنند، اما مسلمانان از اذان صبح تا غروب آفتاب روزه هستند.

* * *

ص: ۶۳

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵)

سخن از بنی اسرائیل به میان آمد، تو به موسی (علیه السلام) تورات را دادی تا بنی اسرائیل را هدایت کند.

پس از مرگ موسی (علیه السلام)، گروهی از آنان را به عنوان «امام» قرار دادی، زیرا آنان در راه تو شکیبایی نمودند و به آیات تو یقین داشتند. تو آنان را امام قرار دادی تا به فرمان تو مردم را هدایت کنند.

آن امامان چه کسانی بودند؟

پیامبرانی که پس از موسی (علیه السلام) به پیامبری رسیدند و وظیفه هدایت مردم را به عهده گرفتند، آن پیامبران، پیشوا و امام مردم بودند، نام بعضی از آنان را در اینجا می نویسم: یوشع، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، عَزِیر، ایوب، یونس، زکریا، یحیی، عیسی (علیهم السلام).

تو برای هدایت بنی اسرائیل، پیامبرانی را به عنوان امام و پیشوا در میان آنان قرار دادی، اما بنی اسرائیل دست به اختلاف زدند و راه های مختلفی را پیمودند، سرچشمه این اختلافات، چیزی جز هوس و عشق به ریاست نبود، تو در روز قیامت در میان آنان داوری خواهی کرد و هر کس را به سزای عملش خواهی رساند، آنان که از حق پیروی کردند در بهشت جای خواهی داد و آنان که باطلی را ساختند و مردم را به سوی آن فرا خواندند، در آتش جهنم خواهند سوخت.

روزی امام صادق(علیه السلام) آیه ۲۳ این سوره را برای یاران خود خواند و فرمود: «خداوند به پیامبر بشارت داد که از خاندان او امامانی قرار می دهد». (۲۳)

وقتی من این حدیث را خواندم، فهمیدم که این آیه از یک قانون خدا سخن می گوید، خدا برای هدایت مردم، رهبرانی آسمانی قرار می دهد. این قانون خدا می باشد و برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.

آیه ۲۳ از امامان، سخن می گوید، امامانی که خدا بعد از موسی(علیه السلام) برای بنی اسرائیل فرستاد، پیامبر هم بودند، ولی امامان امت اسلامی، پیامبر نیستند، زیرا محمد(صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبر بود و پس از او هرگز پیامبری نمی آید.

آری، در روز عید غدیر خدا به محمد(صلی الله علیه و آله) فرمان داد تا علی(علیه السلام) را به عنوان «امام» معرفی کند و از مردم بخواهد با او بیعت کنند.

هیچ گاه خدا زمین را از امام خالی نمی گذارد، دوازده امام معصوم، وظیفه رهبری جامعه را به عهده دارند، این همان راه امامت است که خدا مردم را به پیروی از آن فرا خوانده است.

امروز هم مهدی(علیه السلام) امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، خدا از من خواسته است تا ولایت او را بپذیرم و پیرو او باشم. (۲۴)

* * *

سجده: آیه ۲۷ - ۲۶

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ (۲۶) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷)

سخن از موسی(علیه السلام) و قوم بنی اسرائیل به میان آمد، موسی(علیه السلام) در راه مبارزه با

ص: ۶۵

فرعون با مشکلات زیادی روبرو شد و سرانجام تو او را یاری کردی و فرعون را در رود نیل غرق کردی.

اکنون با بُت پرستان مکه سخن می‌گویی، به راستی چرا آنان فکر نمی‌کنند؟ چرا از عذاب تو نمی‌ترسند؟ چرا از سرنوشت گذشتگان پند نمی‌گیرند؟

قوم عاد و قوم ثمود هم به بُت پرستی رو آورده بودند، تو هود(علیه السلام) را برای قوم عاد و صالح(علیه السلام) را برای قوم ثمود فرستادی ولی آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشتند و بر گمراهی خود اصرار ورزیدند و سرانجام عذاب آسمانی بر آنان نازل شد.

خانه های ویران شده آنان در زمان محمد(صلی الله علیه و آله) باقی بود، بیشتر مردم مکه به تجارت مشغول بودند و به شام و یمن سفر می‌کردند. ویرانه های قوم ثمود در شمال حجاز (در مسیر سوریه) بود و خرابه های قوم عاد در جنوب حجاز (در مسیر یمن) بود.

بُت پرستان مکه، این خرابه ها را بارها دیده اند و از سرزمین آنان عبور کرده اند، در سرگذشت آنان، عبرت های زیادی است، چرا این بُت پرستان سخن حق را نمی‌شنوند و پند نمی‌گیرند؟

تو آن خدایی هستی که آب را به سوی سرزمین های خشک می‌فرستی تا گیاهان رشد کنند و آنان و چهارپایانشان از آن گیاهان بهره مند شوند. تو این گونه به آنان روزی می‌دهی، چرا چشم بصیرت نمی‌گشایند تا لطف و مهربانی تو را بنگرند و به یکتایی تو ایمان آورند؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لِمَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ
وَأَنْتَظِرُ إِيْنَهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

محمد (صلی الله علیه وآله) در شهر مکه و در محاصره بُت پرستان بود، بُت پرستان پیروان او را شکنجه می کردند و به او سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند.

تو به محمد (صلی الله علیه وآله) وعده پیروزی دادی. از آینده به او خبر دادی: او از این شهر به مدینه می رود و در آنجا پیروان زیادی پیدا می کند و بالشکری باشکوه به این شهر برمی گردد و همه بُت ها را سرنگون می کند و بار دیگر کعبه، پایگاه یکتا پرستان می شود.

محمد (صلی الله علیه وآله) این وعده را به پیروانش خبر داد و این خبر به گوش بُت پرستان رسید. آنان باور نمی کردند روزی محمد (صلی الله علیه وآله) به پیروزی برسد. برای همین به مسلمانان گفتند: «اگر سخن شما راست است، به ما بگویید که این پیروزی شما کی خواهد بود».

اکنون تو این آیات را نازل می کنی: «ای محمد! به آنان خبر بده که در روز پیروزی، دیگر ایمان آوردن آنان هیچ فایده ای نخواهد داشت و به آنان فرصت توبه داده نمی شود، ای محمد! از این کافران لجوج روی بگردان و منتظر باش که آنان نیز منتظرند. ای محمد! تو منتظر یاری من باش و آنان نیز منتظر عذاب من باشند».

پیامبر به مدینه هجرت کرد و هشت سال در آنجا ماند و با لشکر ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا آن شهر را از بُت ها پاک گرداند. بُت پرستان داخل و اطراف کعبه، بُت های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم (علیه السلام) بود، باید آنجا از این بُت ها پاک می شد. پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر پیامبر به سوی مکه پیش می رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی (علیه السلام) خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خوانده بودند و بر سرش خاکستر ریخته بودند، یارانش را با آتش شکنجه کرده بودند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او آن ها را می بخشد. آری، امروز روز مهربانی است. در آن روز، عدّه زیادی از مردم مکه ایمان آوردند، گروهی از آنان از بهترین مسلمانان شدند.

اکنون یک سؤال دارم: خدا در آیه ۲۹ می گوید ایمان آوردن در روز پیروزی،

ص: ۶۸

هیچ فایده ای ندارد، پس چرا در روز فتح مکه، ایمان آوردن بُت پرستان برای آنان فایده داشت؟ چرا ایمان آنان، پذیرفته شد؟

چه کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟ باید مطالعه کنم...

وعده ای که پیامبر به مسلمانان داد، وعده فتح مکه بود. وقتی بُت پرستان مکه این وعده را شنیدند، سؤال کردند: «فتح مکه چه زمانی است». سؤال آنان درباره فتح مکه بود.

اما جواب تو چه بود؟ تو در آیه ۲۹ از «روز فتح» سخن می گویی، روز فتحی که اینجا از آن سخن می گویی، فتح مکه نیست، چون در فتح مکه، ایمان مردم فایده بخشید، اما در روز فتح، هرگز ایمان آوردن کسی فایده ای نمی بخشد.

من باید ببینم در کجای قرآن از روزی سخن گفته ای که دیگر ایمان آوردن، سودی نمی بخشد؟

به آیه ۱۵۸ سوره انعام می رسم، تو در قرآن از روزی سخن گفتی که دیگر ایمان آوردن مردم برای آنان سود و فایده ای ندارد. امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در تفسیر آن آیه گفته اند که منظور از آن روز، روز رجعت است. (۲۵)

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمد (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام) را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می کنی تا آنان به سزای اعمالشان در این دنیا برسند. آن روز دیگر ایمان آوردن کافران، فایده ای ندارد.

سؤال کافران از زمان فتح مکه بود، چرا تو این سؤال را بی جواب گذاشتی و از روزگار رجعت برای آنان، سخن گفتی؟
فتح مکه به زودی فرا می رسید، اگر آنان چند سال صبر می کردند، فتح مکه را به چشم می دیدند، تو چنین خواستی که از
حادثه ای بسیار بزرگ تر سخن بگویی:

روزگار رجعت!

رجعت، «یوم الله» است، تو در آن روزگار، نعمت خود را بر پیامبر تمام می کنی، دشمنان او را زنده می کنی و از آنان انتقام
می گیری. (۲۶)

ص: ۷۰

سوره احزاب

اشاره

ص: ٧١

۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۳۳ قرآن می باشد.

۲ - «احزاب» به معنای «گروه ها» می باشد، این سوره حوادث جنگ «احزاب» را حکایت می کند. این جنگ در سال پنجم هجری روی داد، بُت پرستان مکه همراه با گروه های مختلف عرب به مدینه هجوم آوردند تا اسلام را نابود کنند. ماجرای چگونگی پیروزی مسلمانان در این جنگ، در این سوره بیان شده است. نام دیگر جنگ احزاب، «جنگ خندق» می باشد.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: کارشکنی منافقان در جنگ احزاب، سختی هایی که مسلمانان در این جنگ تحمل کردند، حجاب زنان، سخنانی درباره همسران پیامبر، آیه تطهیر (عصمت خاندان پیامبر)، مبارزه با خرافات روزگار جاهلیت (ازدواج مجدد پیامبر).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

پیامبر به مدینه هجرت کرد و تعداد مسلمانان روز به روز زیاد شد، دو جنگ «بدر» و «احد» بین مسلمانان و بُت پرستان روی داد، در جنگ بدر که در سال دوم هجری روی داد، مسلمانان به پیروزی بزرگی دست یافتند، در سال سوم هجری بُت پرستان به مدینه حمله کردند، در این جنگ اگر چه مسلمانان به پیروزی نهایی نرسیدند، اما بُت پرستان هم نتوانستند مدینه را تصرف کنند و به هدف اصلی خود برسند.

سال پنجم هجری فرا می رسد، بُت پرستان مکه گروهی را به مدینه می فرستند تا پیشنهادی به محمد (صلی الله علیه وآله) بدهند، نمایندگان بُت پرستان با محمد (صلی الله علیه وآله)

دیدار می کنند و به او چنین می گویند: «ای محمد! اگر تو قول بدهی از بُت های ما بدگویی نکنی، ما هم قول می دهیم که دیگر با تو دشمنی نکنیم».

در میان مسلمانان مدینه، منافقانی هم بودند، آنان به ظاهر ایمان آورده بودند، اما دل های آنان از نور ایمان خالی بود، منافقان وقتی این پیشنهاد بُت پرستان را شنیدند از محمد (صلی الله علیه و آله) خواستند تا سخن آنان را قبول کند، منافقان به پیامبر گفتند: «اگر این پیشنهاد آنان را قبول کنید، ما از جنگ آسوده می شویم، آخر تا به کی باید از دشمنان در هراس باشیم، همین که ما در مدینه آزاد باشیم که دین خود را داشته باشیم، خوب است، بُت پرستان هم در مکه، دین خود را داشته باشند».

همه منتظر بودند: آیا پیامبر پیشنهاد بُت پرستان را می پذیرد، اینجا بود که پیامبر پیشنهاد آنان را نپذیرفت و دستور داد تا آن ها از مدینه بیرون بروند.

گروهی از مسلمانان با خود فکر کردند که قبول این پیشنهاد در این شرایط، کار پسندیده ای بود، چرا پیامبر چنین نکرد.

اینجاست که تو این آیات را نازل می کنی، تو با محمد (صلی الله علیه و آله) سخن می گویی امّا منظور تو این است که مسلمانان درس خود را فرا بگیرند.

تو به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می گویی: «ای محمد! همواره تقوا پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت نکن، من دانا و فرزانه هستم، می دانم پیروی از آنان چقدر برای هدف تو ضرر دارد، فقط از آنچه از طرف من به تو وحی می شود، پیروی کن که من از همه آنچه بندگانم انجام می دهند، آگاه هستم، بر من توکل کن، همین برای تو بس است که من یاور تو باشم، اگر هزاران دشمن قصد نابودی تو را دارند، باکی نداشته باش، چون یار و یآوری همانند من داری».

پیامبر این آیات را برای مسلمانان خواند، همه می فهمند که پیامبر به وظیفه

خود عمل کرده است، صلح و سازش با بُت پرستان در این شرایط درست نیست، تو می دانی که بُت پرستان چه نقشه های شومی در سر دارند، آنان می خواستند مسلمانان را این گونه فریب دهند و وقتی آنان هر گونه آمادگی نظامی خود را از دست دادند به آنان حمله کنند و آنان را از بین ببرند.

* * *

احزاب: آیه ۴-۵

مَيَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَمَيَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ اللّٰئِي تَطَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَمَيَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ (۴) اَدْعُوهُمْ لِاَبَائِهِمْ هُوَ اَفْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوْا اَبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ وَمَوَالِيكُمْ وَاَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا اَخْطَاْتُمْ بِهٖ وَلٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوْبُكُمْ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا (۵)

هیچ چیز برای سعادت یک جامعه بدتر از خرافات نیست، وقتی خرافات در جامعه ریشه بدواند، آن جامعه دچار آسیب های زیادی می شود. اکنون وقت آن است که مردم را از سه خرافه آگاه کنی:

* خرافه اوّل

گروهی خیال می کردند که انسان دو روح دارد، یک روح او کارهای خوب انجام می دهد و دیگری کارهای بد. آنان می گفتند که وقتی ما گناهی انجام می دهیم، هیچ تقصیری نداریم، چون روح بد ما این کار را می کند. ما اسیر آن روح بد خود هستیم، نمی دانیم چه کنیم؟ وقتی زمینه گناه پیش می آید، ما

ص: ۷۵

اختیاری از خود نداریم، این روح بد ماست که مشتاقانه به سوی گناه می رود. (۲۷)

این سخن، خرافه ای بیش نبود، تو با این خرافه مبارزه می کنی و این چنین می گویی: «من درون هیچ کس، دو دل قرار ندادم».

مردم آن زمان، دل را جایگاه روح می دانستند، وقتی تو می گویی من دو دل قرار ندادم، معنای آن این است: «من دو روح درون انسان قرار ندادم».

آری، تو انسان را با یک روح آفریدی، حقیقت او، روح اوست، تو به انسان اختیار دادی و باید راه خود را انتخاب کند، درست است که شیطان او را وسوسه می کند، اما تو فرشتگان را به کمک انسان می فرستی تا او را به خوبی ها امر کنند. هر انسانی بین دو راه خوب و بد قرار دارد، او خودش باید راهش را انتخاب کند.

* خرافه دوم

در آن زمان، بعضی از مردها وقتی از زن خود ناراضی می شدند به او چنین می گفتند: «تو برای من همچون مادرم هستی».

مردم آن روزگار، بر این باور بودند که وقتی کسی این سخن را گفت، دیگر همسرش همانند مادرش می شود و مرد حق ندارد با همسرش رابطه جنسی داشته باشد. آنان به این کار، «ظهار» می گفتند.

اینجا بود که مشکلات آن زن آغاز می شد، آن زن در بلا تکلیفی کامل بود، او زن شوهردار به حساب نمی آمد (چون شوهرش با او قطع رابطه زناشویی کرده بود) و از طرف دیگر، نمی توانست با مرد دیگری ازدواج کند، چون شوهرش او را طلاق نداده بود.

آری، ظهار، خرافه ای بود که در جامعه آن زمان، رواج زیادی داشت و هیچ

مردی بعد از ظهار، حق نداشت با زنش رابطه جنسی داشته باشد.

اکنون تو در اینجا چنین می گویی: «ای مردم! وقتی شما همسران خود را ظهار می کنید، من همسران شما را مادر شما قرار نمی دهم».

این گونه تو خرافه ظهار را باطل اعلام می کنی، آخر این چه خرافه ای است که یک مرد با گفتن یک جمله، زنش بر او حرام شود و آن زن هم تا آخر عمر، در بلا تکلیفی بماند؟ اگر مرد به هر دلیلی نمی خواهد با همسرش زندگی کند، می تواند او را طلاق بدهد و آن زن می تواند به دنبال زندگی خود برود و اگر خواست با مرد دیگری ازدواج کند.

ظهار هرگز رابطه زناشویی را از بین نمی برد، فقط طلاق است که اگر با شرایطش انجام شود می تواند به پیمان زناشویی پایان دهد.

البته تو برای مردی که همسرش را ظهار می کرد، مجازاتی قرار دادی، درست است که همسرش بر او حرام نمی شود، اما او باید کفاره بدهد (او باید یک برده آزاد کند یا دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر غذا بدهد). وقتی او این کفاره را پرداخت کرد، می تواند نزد همسرش برگردد.

* خرافه سوم

در آن روزگار رسم بود که بعضی از مردم، فرزندِ شخص دیگری را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند و او را به عنوان فرزند خود می خواندند. وقتی چنین اتفاقی می افتاد، آنان ویژگی هایی را که فرزندِ واقعی داشت برای «فرزندخوانده» قرار می دادند.

اکنون تو این خرافه را هم باطل اعلام می کنی و چنین می گویی: «من فرزندخوانده را فرزند واقعی قرار ندادم، شما فرزندخوانده را همانند فرزندِ واقعی می خوانید، اما این سخنی است که شما بدون هیچ دلیلی بر زبان

می آورید. سخن من حقّ است و من هستم که راه راست را نشان شما می دهم، از شما می خواهم که فرزندخوانده را به نام پدر واقعی اش بخوانید و او را به پدرش نسبت بدهید، این روش، نزد من پسندیده و منصفانه است. اگر هم پدر فرزندخوانده را نمی شناسید، دلیل نمی شود که دیگری را به عنوان پدر او معرفی کنید، آن فرزندخوانده، برادر و دوست دینی شما می باشد، او را به اسم خودش صدا بزنید، البتّه اگر شما از روی فراموشی، او را به دیگری نسبت دادید، بر شما گناهی نیست، زیرا شما عمداً قصد این کار را نداشته اید، من خدای بخشنده و مهربانی هستم و خطای شما را می بخشم».

وقتی تاریخ را می خوانم متوجه می شوم زمانی که محمّد (صلی الله علیه وآله) در مکه بود، شخصی به نام «زید» را فرزندخوانده خود کرده بود. مردم آن روزگار او را به عنوان «زیدبن محمّد» می خواندند، یعنی «زیدپسر محمّد». آن زمان، نام خانوادگی مثل امروز رسم نبود، فرهنگ مردم آن روزگار این بود که افراد را با نام پدرهایشان می شناختند.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، زید که دیگر برای خودش مردی شده بود به مدینه هجرت کرد و مسلمانان نیز او را با همان نام می شناختند. وقتی این آیه نازل شد پیامبر فرزندخوانده خود را صدا زد و در حضور مردم به او چنین فرمود: «تو زیدبن حارثه هستی». حارثه، نام پدر واقعی زید بود، از آن روز به بعد دیگر هیچ کس او را «زیدبن محمّد» نخواند.

تو باطل بودن این سه خرافه را بیان کردی تا جامعه اسلامی از آسیب های آن در امان بماند.

* * *

النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أَوْلِيَاءُكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

وقتی محمد (صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، مسلمانان مکه از تمام زندگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند، کافران اجازه نمی دادند که آنان، مال و دارایی خود را همراه خود ببرند، برای همین آنان از دنیای خود گذشتند تا بتوانند کنار پیامبر باشند، چون آنان به مدینه هجرت کردند، به آنان «مهاجران» گفته می شد.

مردم مدینه از پیامبر و مسلمانان به خوبی پذیرایی کردند، آنان با پیامبر پیمان بسته بودند که او را یاری کنند، چون آنان پیامبر را یاری کردند، به آنان «انصار» گفته می شد.

مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان به یکدیگر یاری می رساندند و نسبت به هم احساس وظیفه می کردند.

تو از محمد (صلی الله علیه وآله) خواستی که پیوند عمیقی میان مهاجران و انصار ایجاد کند و میان هر نفر از مهاجران با یک نفر از انصار، پیمان برادری ببندد. وقتی پیمان برادری میان آنان بسته شد، آنان از یکدیگر ارث می بردند، اگر یکی از آنان از دنیا می رفت، دیگری از او ارث می برد.

چند سال از این ماجرا گذشته است، اکنون دیگر مهاجران توانسته اند حداقل زندگی را برای خود فراهم کنند، دیگر باید این حکم برداشته شود. این قانون تو (ارث بردن مهاجران و انصار از یکدیگر) برای زمانی بود که مهاجران در سختی زیادی بودند، آنان ترک وطن کرده بودند و شرایط سخت مادی

داشتند، اما الآن چند سال گذشته است و شرایط بهتر شده است. قانون اصلی تو این است که فقط خویشاوندان از یکدیگر ارث ببرند، اکنون تو می خواهی این قانون را بیان کنی.

تو می دانی که مسلمانان به قانون ارث برادر دینی از برادر دینی خو گرفته اند، آیا آنان قانون اصلی تو را خواهند پذیرفت؟ تو دو مقدمه در اینجا ذکر می کنی تا آنان راحت تر بتوانند قانون اصلی ارث را بپذیرند. این دو مقدمه این چنین است: «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است» و «همسران پیامبر، مادر مؤمنان هستند».

باید درباره این دو مقدمه مطالبی را بنویسم:

۱ - «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است».

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان پیامبر خود برگزیدی و به او مقام عصمت دادی و او را از هرگونه خطا و گناهی، دور داشتی. محمد (صلی الله علیه و آله) هرگز پیرو هوس نیست و منافع خود را بر منافع مؤمنان مقدم نمی کند، او الگوی ایثارگری و فداکاری برای امت است.

برای همین تو فرمان دادی که اراده و خواست او بر اراده و خواست مسلمانان مقدم باشد، همه باید از او اطاعت و پیروی کنند.

پیامبر بر مؤمنان، ولایت دارد و نظر او در مسائل اجتماعی و مسائل فردی بر نظر دیگران مقدم است. (بعد از پیامبر، دوازده امام معصوم هم همین مقام را دارا می باشند، زیرا آنان نیز مقام عصمت را دارند).

۲ - «همسران پیامبر، مادر مؤمنان هستند».

تو همسران پیامبر را همچون مادر برای مسلمانان قرار دادی و این گونه

ص: ۸۰

حرمتی ویژه به پیامبر عطا کردی. منظور از مادر بودن آنان چیست؟

همان گونه که انسان نمی تواند با مادر خود ازدواج کند، همین طور هیچ کس نمی تواند پس از مرگ پیامبر با همسران او ازدواج نماید.

به راستی چرا تو این قانون را قرار دادی؟

تو از اسرار دل های همه باخبر بودی، تو می دانستی که عده ای از منافقان نقشه هایی در سر دارند، آنان منتظر بودند تا پیامبر از دنیا برود و آنان با همسران او ازدواج کنند.

تو از هدف آنان آگاه بودی، آنان از این کار، هدفی جز توهین به پیامبر و انتقام جویی از دین او نداشتند. آنان می خواستند با این بهانه، موقعیت اجتماعی خاصی برای خود دست و پا کنند و با این عنوان که چون با همسران پیامبر ازدواج کرده اند، آگاهی ویژه ای از سخنان پیامبر و اسرار دین او دارند، به تحریف اسلام دست بزنند. تو فرهنگ و آداب مردم آن روزگار را می دانستی، زن در روزگار جاهلیت، هیچ اختیاری از خود نداشت، اگر آن منافقان می توانستند این نقشه خود را عملی کنند، چه خطری اسلام را تهدید می کرد.

نکته مهم این بود که هیچ کس از نفاق آن افراد باخبر نبود، آن منافقان نماز می خواندند و روزه می گرفتند و در جمع مسلمانان بودند، اما قلب های آنان از نور ایمان تهی بود و با اسلام دشمنی داشتند، بعضی همسران پیامبر با آن افراد نسبت فامیلی داشتند.

همه این ها سبب می شد که همسران پیامبر پس از مرگ پیامبر با آن افراد ازدواج کنند و آن وقت آن منافقان، کار خود را آغاز کنند و ضربه های اساسی به اسلام وارد کنند.

اینجا بود که تو به همه اعلام کردی که همسران پیامبر مانند مادران شما می باشند و هیچ کس نمی تواند بعد از پیامبر با آنان ازدواج کند، تو با این دستور، خطر بزرگی را از اسلام دور کردی. (۲۸)

اکنون می خواهی تا حکم اصلی خود را درباره ارث بیان می کنی و ارث را فقط در میان خویشاوندان قرار می دهی، دیگر هیچ مسلمانی از دیگری به خاطر پیمان برادری، ارث نمی برد. این قانون توست.

مسلمانان به قانون قلبی ارث برادر دینی از برادر دینی خو گرفته بودند، تو در واقع با این دو مقدمه به آنان چنین گفتی:

ای مسلمانان! من پیامبر را بر خود شما برتری دادم و او را مانند پدر معنوی که اطاعت او بر همه واجب است قرار دادم، اما او هرگز از شما ارث نمی برد، من همسران پیامبر را همچون مادر معنوی قرار دادم، اما همسران پیامبر از شما ارث نمی برند، پس چگونه انتظار دارید که هنوز هم، برادر دینی از برادر دینی ارث ببرد؟ شما قانون اصلی مرا بپذیرید و به آن راضی باشید.

دیگر وقت آن است که قانون اصلی ارث را بیان کنی: «ای مسلمانان! در کتاب من، خویشاوندان در ارث بر مهاجران و انصار برتری دارند، دیگر هیچ کس به سبب پیمان برادری از دیگری ارث نمی برد، مگر این که کسی خودش بخواهد مقداری از مال خویش را به برادر دینی خود بدهد. بدانید که این حکم، در کتاب حق نوشته شده است».

آری، دیگر کسی به خاطر پیمان برادری از کسی ارث نمی برد، ارث به خویشاوندان می رسد، البته اگر کسی دوست داشت که بعد از مرگ او مقداری

از مال او به برادر دینی اش برسد، می تواند وصیت کند. نکته مهم این است که او فقط یک سوم اموال خود را می تواند وصیت کند که به برادر دینی اش بدهند. اگر او بیش از یک سوم مالش را این گونه وصیت کرد، باید خویشاوندان اجازه بدهند، اگر آنان راضی به این کار نبودند، فقط یک سوم اموال او به برادر دینی او داده می شود و بقیه اموال بین خویشاوندان تقسیم می شود.

اما قانون تقسیم ارث بین خویشاوندان چگونه است؟

در آیات دیگر قرآن بیان کرده ای، وقتی کسی از دنیا می رود، ثروت او فقط بین خویشاوندان او به این ترتیب تقسیم می شود:

۱- اگر او پدر و مادر و فرزند دارد، ارث به آن ها می رسد.

۲- کسی که پدر و مادر و فرزند ندارد، ارث به پدر بزرگ و مادر بزرگ و برادر و خواهر او (یا فرزندان برادر و فرزندان خواهر) می رسد.

۳- اگر کسی هیچ کدام از موارد بالا را نداشت، ارث او به عمو، عمه، دایی و خاله (و یا فرزندان آن ها) می رسد.

اگر کسی که از دنیا رفته است، همسر داشته باشد، به همسر او هم مقداری از ارث می رسد. جزئیات بیشتر درباره ارث در سوره «نساء» آیات ۱۱ و ۱۷۶ آمده است.

خلاصه آن که در اینجا قانون ارث پیمان برادری را لغو می کنی و از همه می خواهی به این دستور تو عمل کنند، زیرا تو به حکمت و درستی هر دستوری که می دهی، دانا هستی و بر طبق مصلحتی که سعادت انسان ها در آن است، حکم می کنی.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)

از ولایت پیامبر سخن گفتی و از همه مسلمانان خواستی تا از او اطاعت کنند این سخن تو بود: «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است». چگونه تو این مقام را به یک نفر می دهی و از دیگران می خواهی که از او اطاعت کنند؟

تو می خواهی پاسخ این سؤال مرا بدهی. تو قبل از این که این مقام را به پیامبر بدهی، از او پیمان گرفتی، پیمانی بسیار استوار!

کدام پیمان؟

اکنون در این آیه با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: «ای محمد! به یادآور زمانی را که از پیامبران پیمان گرفتم که به فرمان من عمل کنند و در راه رساندن پیام من، صبر و شکیبایی کنند و مردم را به راه راست دعوت نمایند، من از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، پیمانی استوار گرفتم، این پیمان برای این بود که من در روز قیامت از راستگویی پیروان شما سؤال خواهم کرد، که آیا واقعاً به شما ایمان آوردند یا نه. من عذابی دردناک برای کافران آماده کرده ام».

آری، تو از پیامبران پیمانی استوار گرفتی، آنان وظیفه داشتند که مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند و از زشتی ها دور کنند. تو پیامبران را برای هدایت مردم فرستادی و به آنان مقام عصمت دادی و از بندگان خواستی تا از آنان اطاعت کنند، روز قیامت که فرا رسد تو از مؤمنانی که با عمل، ایمان خود را ثابت کردند، سؤال می کنی، از آنان می پرسی که آیا در اعمال خود،

اخلاص داشته اند؟ آیا در سختی ها و مشکلات، شکیبایی کرده اند؟

این حالِ مؤمنانِ راستگوست، تو از آنان سؤال می کنی که در دنیا چگونه بوده اند، سپس آنان را در بهشت مهمان می کنی، تو در روز قیامت از مؤمنان راستگو هم این سؤال را خواهی کرد، پس وای به حال کافرانی که پیامبران تو را دروغگو خواندند، آتش جهنم در انتظار آنان است.

دوست دارم از آن پیمان استوار بیشتر بدانم...

در آیه ۱۷۲ سوره اعراف از روز پیمان بزرگ سخن گفתי، روزی که از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفתי: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه ۱۷۲ سوره اعراف چنین فرمود: «خدا همه فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذره های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...».(۲۹)

روز میثاق بزرگ، عالم ذر است!

قبل از این که تو انسان ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی.

در آن روز هم از پیامبران پیمان گرفتی و هم از انسان ها.

از پیامبران پیمان گرفتی که جز به فرمان تو عمل نکنند و پیام تو را به مردم برسانند.

به بندگانت هم خودت و پیامبرانت را معرفی کردی، آنان تو و پیامبران تو را شناختند و به آن شناخت، اعتراف کردند.

ص: ۸۵

آن روز، روز میثاق بزرگ بود!

روز قیامت هم این چنین است، هم از پیامبران سؤال می‌کنی و هم از بندگانت. از پیامبران می‌پرسی که آیا پیام خود را به مردم رساندند، از مردم هم سؤال می‌کنی که آیا از پیامبران اطاعت کردند. (۳۰)

عالم دَر در دنیای برتر و والا-تر از این جهانِ خاکی بود، دنیایی که از آن به «دنیای مَلکوت» یاد می‌شود، دنیایی که مانند دنیای فرشتگان بود.

* * *

اکنون دانستم که تویی جهت اطاعت از پیامبر و دوازده امام را واجب نکردی، تو قبل از هر چیز از آنان پیمانی محکم گرفتی، به آنان مقام عصمت عطا کردی، آنان را از هر گناه و خطایی مصون داشتی و سپس از مسلمانان خواستی تا از آنان اطاعت کنند. همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است.

ص: ۸۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ حَيَّاهُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْمُوعًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَمَّا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ

إِنَّ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَمَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَمَا نَصَرِيًّا (١٧) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (١٨) أَشْحَهَ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادَ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْتَكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (١٩) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (٢٠) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (٢١) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (٢٢) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (٢٣) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (٢٤) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (٢٥) وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصَةٍ بَيْنَهُمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (٢٦) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (٢٧)

سال پنجم هجری، جنگ «خندق» روی داد، بُت پرستان با سپاهی بزرگ به سوی مدینه حرکت کردند، مسلمانان از این ماجرا باخبر شدند، خندق بزرگی را کردند تا مانع نفوذ دشمن به مدینه شوند.

در مدینه گروهی از یهودیانی زندگی می کردند که با مسلمانان عهد بسته بودند که هرگز با بُت پرستان همکاری نکنند. اما آنان پیمان خود را شکستند و تصمیم گرفتند به یاری بُت پرستان اقدام کنند.

بُت پرستان امید داشتند که بتوانند مسلمانان را شکست دهند، اما تو مسلمانان را یاری کردی و آنان توانستند بر بُت پرستان پیروز شوند.

به این جنگ، جنگ «احزاب» می گویند چون قبایل مختلف عرب در این جنگ شرکت کردند، «حزب» به معنای «گروه» است، در این جنگ گروه های مختلفی شرکت داشتند.

اکنون می خواهی از آیه ۹ تا ۲۷ این سوره، درباره جنگ سخن بگویی، تو از این موضوعات یاد می کنی:

۱ - طوفان: در شبِ آخر جنگ، طوفان بزرگی روی داد و اردوگاه دشمنان را به هم ریخت و آنان مجبور شدند از محاصره مدینه دست بکشند و بروند.

این طوفان در آخر این جنگ روی داد، اما به خاطر اهمیت آن، آن را اول ذکر می کنی.

۲ - وحشت مسلمانان: وقتی مسلمانان شنیدند که دشمنان با ده هزار نیرو به سوی مدینه می آیند، دچار وحشت شدند.

۳ - عملکرد منافقان: منافقان تلاش می کردند تا روحیه مسلمانان را ضعیف کنند.

۵ - عملکرد پیامبر: در مدت جنگ، پیامبر در همه سختی ها شکیبایی کرد و به مسلمانان روحیه داد.

۶ - عملکرد مؤمنان: آنان همراه پیامبر بر سختی ها صبر کردند و اسلام را یاری کردند.

۷ - ضربه شمشیر علی (علیه السلام): در سرنوشت سازترین لحظه جنگ، وقتی پهلوان بُت پرستان توانست از خندق عبور کند، فقط علی (علیه السلام) بود که به جنگ او رفت و او را از پا درآورد.

۹ - نتیجه کار یهودیان: وقتی بُت پرستان به شهر خود بازگشتند، پیامبر با یارانش به سوی یهودیانی که در مدینه زندگی می کردند، رفت تا آنان را به سزای پیمان شکنی خود برساند.

اکنون باید از سال پنجم هجری بنویسم و ماجرای جنگ «خندق» را به دقت بررسی کنم تا بتوانم این آیات را بهتر تفسیر کنم...

* * *

مسجد پر از جمعیت است، پیامبر برای مردم سخن می گوید: «ای مردم! جبرئیل بر من نازل شده است و به من خبر داده است که احزاب به زودی به جنگ ما خواهند آمد، به نظر شما، چگونه با آنان مقابله کنیم؟». (۳۱)

یکی از بزرگان از جا برمی خیزد و چنین می گوید: «خوب است ما نیروهای خود را از شهر مدینه خارج کنیم و به استقبال دشمن برویم. میدان جنگ باید در بیرون شهر باشد».

عده ای با این نظر مخالف هستند، وقتی دشمن چندین برابر ما باشد، نمی توان در خارج از شهر به مقابله با او پرداخت. به راستی چه باید کرد؟ همه مردان جنگجوی مدینه، هفتصد نفر بیشتر نیستند. آن ها چگونه می خواهند در مقابل لشکر ده هزار نفری دشمن مقاومت کنند؟

سکوت بر همه جا سایه افکنده است. فکر دیگری به ذهن نمی رسد، به راستی چه باید کرد؟ (۳۲)

* * *

سلمان از جا برمی خیزد و رو به پیامبر می کند و می گوید:

— من پیشنهاد خوبی برای دفاع از مدینه دارم.

— پیشنهاد تو چیست؟

— در ایران، گرداگرد شهرها، خندق بزرگی حفر می کنند تا دشمن نتواند به شهر حمله کند. من فکر می کنم خوب است هر چه سریع تر خندقی حفر کنیم و مانع هجوم دشمن به شهر شویم. (۳۳)

این پیشنهاد جالبی است. تا به حال هیچ کس به آن فکر نکرده است، اصلاً در سرزمین حجاز هیچ گاه از این روش استفاده نشده است.

پیامبر رو به یارانش می کند، گویا دیگران هم این نظر را پسندیده اند، این بهترین راه برای دفاع از شهر است. پیامبر این نظر را تأیید می کند. اکنون باید هر چه سریع تر دست به کار شد.

سلمان مطالب لازم را درباره این خندق بیان می کند: در قسمت شمال مدینه، رشته کوه «أحد» قرار دارد، مانند دیواری بلند از شهر حفاظت می کند، سمت جنوب مدینه هم نخلستان است و دشمن نمی تواند به صورت گروهی از میان این نخلستان ها حمله کند.

سمت شرق هم منطقه «حَرّه» است. حَرّه، منطقه ای سنگلاخی است که عبور سپاه دشمن از آن بسیار مشکل است، عبور یک سپاه از این منطقه ممکن نیست.

قسمت غرب مدینه، تنها راهی است که دشمن می تواند از آنجا به شهر حمله کند، باید خندق آنجا کنده شود. (۳۴)

پیامبر مسیر کندن خندق را به دو قسمت تقسیم می کند و هر کدام از انصار و مهاجران را مسئول آماده کردن قسمتی می کند. مسیر خندق، تقریباً شش

کیلومتر است. خطی که قسمت غرب شهر را در پناه خود می گیرد، عمق و عرض آن، باید حداقل چهار متر باشد تا دشمن نتواند از آن عبور کند. (۳۵)

خود پیامبر به قسمت مهاجران می آید، کلنگ به دست می گیرد و مثل بقیه مشغول کندن زمین می شود. (۳۶)

در گوشه ای چند نفر از مسلمانان با یکدیگر سخن می گویند:

— عجب سنگ سختی! کلنگ من هم شکست.

— فکر نمی کنم بتوانیم این سنگ بزرگ را بشکنیم.

— خوب است با کمک دیگران این سنگ را جابجا کنیم.

— چه حرف های عجیبی می زنی! سنگی به این بزرگی را چگونه می خواهی جابجا کنیم؟

— پس خوب است مسیر خندق را کمی به راست منحرف کنیم.

— قبل از این کار باید با پیامبر مشورت کنیم.

قرار بر این می شود که سلمان نزد پیامبر برود و ماجرا را به ایشان خبر بدهد.

نمی دانم پیامبر چه دستوری خواهد داد، به هر حال، این یک سنگ نیست، صخره ای است بزرگ که از دل خاک بیرون زده است!

پس از لحظاتی، پیامبر به این سو می آید، دیگران هم جمع می شوند. همه منتظر هستند ببینند که پیامبر چه نظری خواهد داد.

پیامبر نگاهی به سنگ می کند، بعد کلنگ سلمان را می گیرد و آن را بالا می آورد و نام خدا را بر زبان جاری می کند و ضربه ای محکم به سنگ می زند. ناگهان سنگ ترک می خورد و از درون آن نوری می درخشد که چشم های

همه را خیره می کند. پیامبر فریاد برمی آورد: الله اکبر!

بانگ الله اکبر مسلمانان در فضا طنین انداز می شود.

پیامبر بار دیگر، کلنگ را بالا می آورد و ضربه دوم را فرود می آورد. باز نوری می درخشد، الله اکبر!

ضربه سوم پیامبر که بر سنگ فرود می آید، نور دیگری پدیدار می شود و سنگ قطعه قطعه می شود. اکنون پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید: «وقتی ضربه اول را به این سنگ زدم، جرقه ای از نور درخشید، جبرئیل به من خبر داد که اسلام به زودی به مدائن، پایتخت ایران می رسد. وقتی ضربه دوم را زدم، جبرئیل به من مژده داد که روزی روم را فتح خواهید نمود و در ضربه سوم باخبر شدم که یمن را هم فتح خواهیم کرد. یاران من! شمارا بشارت باد که پیروزی از آن شماست، روزی می آید که ایران، روم و یمن مسلمان شوند و جز خدای یگانه را پرستش نکنند».

فریاد شادی همه جا را فرا می گیرد. آری! آینده از آن ماست. درست است که این روزها، روزهای سختی است، فردا، فردای اسلام است. روزی که ندای «الله اکبر» در همه جا طنین انداز شود. (۳۷)

چند نفر از منافقان با یکدیگر سخن می گویند:

— محمّد چه حرف هایی می زند. او چگونه مردم را فریب می دهد.

— چند روز دیگر سپاه مکه می آید و همه این مردم را قتل عام می کند، حالا پیامبر به آن ها وعده حکومت ایران را می دهد.

— این مردم فریبی است، پیامبر نباید این کارها را بکند.

— خوب، رهبر یعنی همین دیگر. رهبر باید مردمش را فریب بدهد. اگر به

آن‌ها بگویند که خود را برای مرگ آماده کنید، دیگر کسی حرفش را قبول نمی‌کند. او باید این وعده‌های دروغ را به مردم بدهد تا بتواند ریاست کند.

___ نگاه کن! از وقتی که پیامبر این سخن را به مردم گفته است، آن‌ها با شدت بیشتری کار می‌کنند. بیچاره‌ها!

___ فکر می‌کنم این یک سیاست تبلیغی بود تا مردم کمی امید پیدا کنند.

* * *

در آیه ۱۲ این سوره چنین می‌گویی: «به یاد بیاورید زمانی را که منافقان و کسانی که در دل آن‌ها، مرض شک بود چنین گفتند: وعده خدا و پیامبر او چیزی جز دروغ نیست.»

* * *

پیامبر این آیه را برای همه می‌خواند، اکنون همه می‌فهمند که منافقان، وعده خدا را دروغ شمرده‌اند. آری! وعده پیامبر، وعده خداست.

کاش می‌توانستم نام شما را بیان کنم!

ای منافقانی که با این سخن خود، پیامبر را رنجاندید، شما فقط امروز را می‌بینید که پیامبر با یارانش در مدینه پناه گرفته است و دشمن با ده هزار نفر به سوی او می‌آید، اما وعده خدا خیلی نزدیک است، روزی می‌آید که ندای اسلام، ایران، روم و یمن را فرا می‌گیرد. این وعده خداست و وعده خدا بسیار نزدیک است. (۳۸)

* * *

مسلمانان در شرایط سخت اقتصادی هستند، درست است که مدینه تا اندازه‌ای نخلستان و کشاورزی دارد، اما این برای همه مردم کافی نیست. از طرف دیگر امکان خرید گندم و غلات به صورت زیاد برای آن‌ها فراهم

نیست. در واقع، روزهای سختی بر مسلمانان می گذرد.

خیلی از آن ها در یک شبانه روز فقط چند دانه خرما می خوردند، درست است که گرسنه هستند اما با تمام توان تلاش می کنند و برای حفظ اسلام زحمت می کشند.

چه کسی باور می کند که خود پیامبر مدّتی است گرسنه است؟

چه کسی از این ماجرا خبر دارد؟

او غذای خود را به دیگران می بخشد، به آنانی که ضعیف تر هستند، او تنها رهبری است که گرسنه می ماند تا بقیه گرسنگی نکشند. (۳۹)

چند روز می گذرد، دیگر تا پایان کندن خندق چیزی نمانده است. باید هرطور که شده قبل از رسیدن سپاه دشمن، همه چیز آماده باشد. چند روز می گذرد.

نزدیک غروب آفتاب که می شود، آخرین قسمت خندق هم آماده می شود. همه خوشحال هستند. پیامبر دستور می دهد تا بر دامنه کوه سلع، خیمه ای برپا کنند، این خیمه در واقع، خیمه فرماندهی است. (۴۰)

کوه سلع در کنار خندق قرار گرفته است و از دامنه آن، همه جا دیده می شود، پیامبر می تواند به همه جا اشراف داشته باشد و نیروهای خود را برای دفاع از شهر بسیج کند و در هر کجا که ضعفی مشاهده کند نیروی کمکی ارسال نماید. کوه سلع از هر جهت، بهترین مکان برای فرماندهی نیروها می باشد.

قرار بر این می شود که مسلمانان در سرتاسر مسیر خندق موضع بگیرند و اگر دشمن قصد عبور از خندق را داشت با او درگیر شوند. حدود سی اسب سوار هم مسئول رساندن دستورات پیامبر به نیروها می شوند، گروهی

هم در کنار کوه سلع موضع می گیرند.

* * *

ابوسفیان به نزدیکی های مدینه رسیده است. او بسیار خوشحال است، خیال می کند این بار می تواند اسلام را نابود کند، او به قتل عام مسلمانان فکر می کند.

سپاه احزاب به سه سپاه بزرگ تقسیم شده است: سپاه قریش، سپاه قطفان و سپاه قبیله های دیگر (بنی اسد، بنی فزاره و...).

قرار است همه چیز طبق دستور ابوسفیان انجام شود. او فرمانده کل قوا است. (۴۱)

خبرهایی از مدینه به گوش این مردم رسیده است، این که پیامبر برای دفاع، دستور کنند خندق داده است، اما آن ها این را چیزی شبیه به شوخی می دانند. آخر چه چیزی می تواند در مقابل ده هزار جنگجو مقاومت کند. تاریخ این سرزمین، چنین سپاهی را تا به حال ندیده است.

راه زیادی تا مدینه نمانده است، حدود یک ساعت دیگر آن ها به مدینه می رسند اما ابوسفیان دستور توقف می دهد. او می خواهد امشب را در اینجا توقف کند و صبح زود به سوی مدینه هجوم ببرد. او می داند که همه سپاهیان خسته هستند و نیاز به استراحت دارند. باید او صبح، حمله را آغاز کند.

خیمه ها بر پا می شود، سپاه در این بیابان اتراق می کند.

* * *

هنوز خیلی تا طلوع آفتاب مانده است که سپاه احزاب به سوی مدینه حرکت می کند، بعد از مدتی، نخلستان های مدینه نمایان می شود. ابوسفیان دستور می دهد تا طبل جنگ را به صدا در آورند.

ص: ۹۶

هياھویی برپا می شود، ده هزار نفر به سوی شهر مدینه می آیند، ابوسفیان که سوار بر اسب است با صدای بلند می خندد و می گوید: ای محمّد! گفته بودم که می آیم! آماده باش که این بار پیروزی از آن من است.

سپاه احزاب به جلو می رود، چیزی به شهر مدینه نمانده است. همه مسلمانان در موضع خود مستقر شده اند، تیراندازها همه کمین گرفته اند و منتظر آمدن سپاه هستند. پیامبر بر دامنه کوه سلع همه چیز را کنترل می کند.

ابوسفیان دستور حمله می دهد، شیپور جنگ نواخته می شود، شمشیرها از غلاف بیرون می آید.

به پیش ای سپاهیان دختران خدا! به پیش!

شما باید از دین پدران خود دفاع کنید، مردم مدینه را بکشید، یاران محمّد را قتل عام کنید، ریشه فتنه را از این سرزمین بکنید!

سواران به پیش می تازند، هياھویی می شود...

* * *

چرا ایستاده اید؟ حمله کنید؟ جلو بروید!

ولی هیچ کس جلوتر نمی رود، بار دیگر ابوسفیان فریاد می زند: از چه ترسیده اید، مگر جنّ دیده اید؟ جلو بروید، همه را قتل عام کنید!

هیچ کس قدم از قدم بر نمی دارد، یکی به سوی ابوسفیان می آید:

— جناب فرمانده! جلوی ما خندق عمیقی است، ما نمی توانیم از آن عبور کنیم.

— یعنی چه؟ همه با هم هجوم ببرید و جنگ را آغاز کنید.

— خندق خیلی عمیق است، اگر وارد آن خندق بشویم آماج تیرها و سنگ ها قرار می گیریم.

— برو کنار بینم آنجا چه خبر است.

ابوسفیان جلو می آید، از تعجب دارد شاخ درمی آورد!! باور نمی کند، خندقی عمیق راه را بر سپاه احزاب بسته است. آن طرف خندق هم مسلمانان با تیر و سنگ آماده اند. هیچ راه عبوری بر روی خندق نیست. چه باید بکنیم؟

چند روز سپری می شود، سپاه احزاب در پشت خندق پراکنده شده اند. آن ها نمی دانند چه کنند، آن ها آذوقه زیادی برای خود نیاورده اند. علوفه کمی برای اسب ها و شترهای خود همراه دارند. آن ها می دانند که نمی توانند مدّت زیادی اینجا بمانند.

امسال کم تر از همه سال ها باران باریده است. مسلمانان مدینه تا دیروز، کم باریدن باران را بلا می دانستند، امّا امروز می فهمند که همه کارهای خدا حکمتی دارد. اگر باران مثل هر سال در فصل بهار زیاد می بارید، در بیابان های اطراف مدینه علوفه برای اسب ها و شترهای سپاه احزاب یافت می شد، امّا به برکت نیامدن باران، هیچ علوفه ای در بیابان نیست تا کفّار بتوانند از آن بهره ببرند. برای همین است که شرایط بر آن ها سخت شده است.

ابوسفیان و دیگر سران قبایل در جلسه ای دور هم جمع شده اند تا فکری برای این مشکل کنند، آن ها هرگز باور نمی کردند که این گونه با شکست روبرو شوند. باید کاری کرد، نمی شود دست روی دست گذاشت.

ابوسفیان به یاد خاطره ای می افتد، یکی را مأمور می کند تا نزد یهودیان بنی قریظه برود و از آنان بخواهد تا وارد جنگ با محمّد (صلی الله علیه وآله) شوند. به راستی یهودیان بنی قریظه چه کسانی هستند؟

ص: ۹۸

آنان گروهی از یهودیان هستند که در مدینه زندگی می کنند، آنان با پیامبر پیمان نامه امضاء کرده اند و قول داده اند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری نکنند.

فرستاده ابوسفیان در تاریکی شب خود را نزد بزرگان بنی قریظه می رساند و با آنان سخن می گوید و سرانجام موفق می شود آنان را برای جنگ با مسلمانان راضی کند.

چند نفر از مسلمانان نزد پیامبر می روند و چنین می گویند:

___ ای رسول خدا! یهودیان بنی قریظه پیمان شکسته اند. آن ها خود را برای جنگ آماده می کنند.

___ از کجا می دانید؟

___ آن ها گوسفندان و شترهای خود را از صحرا جمع می کنند و به درون قلعه می برند، دیوارهای قلعه را مرمت می کنند و... این ها نشان از این است که آن ها خود را برای جنگ آماده می کنند.

پیامبر یکی از مسلمانان را نزد یهودیان بنی قریظه می فرستد تا از آن ها خبر بیاورد، وقتی فرستاده پیامبر نزد آنان می رود، آنان تصمیم خود را به صورت رسمی اعلام می کنند، آری، آنان واقعاً می خواهند وارد جنگ شوند. (۴۲)

وقتی پیامبر از پیمان شکنی یهودیان باخبر می شود دستور می دهد تا هرچه سریع تر زنان و کودکان را به مکان های امن ببرند تا اگر یهودیان به شهر هجوم بردند به آن ها آسیبی نرسد. (۴۳)

شرایط سختی پیش آمده است. سپاه احزاب با ده هزار جنگجو در آن طرف

خندق منتظر دستور حمله هستند و یهودیان نیز که داخل شهر مدینه هستند آماده اند تا از پشت سر به مسلمانان هجوم بیاورند.

ترس در دل خیلی از مسلمانان نشسته است، این امتحان سختی برای آنان است، چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟

در آیات ۱۰ و ۱۱ این سوره چنین می گویی: «ای مسلمانان! به یاد آورید زمانی را که دشمن از جلو و پشت سر، شما را در محاصره قرار داد. به یاد آورید زمانی را که چشم ها از ترس حیران شده بود و جان شما به لب رسیده بود و به من گمان های نابجا می بردید، آنجا بود که مؤمنان امتحان شدند و آرامش خود را از دست دادند».

آری، گروهی از آنان دیگر ناامید شده بودند و فکر می کردند کار اسلام تمام است، بعضی از آنان از ترس می لرزیدند و حیران مانده بودند.

* * *

پیامبر گروهی از یاران خود را مأمور می کند تا تمام شب، در شهر مدینه به گشت پردازند و با شمشیرهای برهنه در کوچه های مدینه گردش کرده و با صدای بلند، «الله اکبر» بگویند.

شب که فرا می رسد، صدای «الله اکبر» تمام فضای مدینه را در برمی گیرد. این صدا هرگز خاموش نمی شود. این فریاد برای همه، آرامش و ایمنی را به ارمغان می آورد و مایه ترس و وحشت یهودیان می شود.

یهودیان جرأت نمی کنند تا اقدامی کنند، آن ها منتظر می مانند تا سپاه احزاب از خندق عبور کنند و سپس آنان برنامه خود را عملی کنند. (۴۴)

* * *

مدینه روزهای سختی را پشت سر می گذارد، نمی دانم این شرایط تا به کی

ص: ۱۰۰

ادامه پیدا خواهد کرد، عدّه ای از مسلمانان دچار وحشت شده اند و روحیه خود را باخته اند. آن ها می خواهند به خانه های خود بازگردند. به راستی چرا آن ها می خواهند جبهه جنگ را رها کنند و به خانه های خود بازگردند؟ اگر جبهه دفاعی خندق خلوت شود، هر لحظه ممکن است که سپاه احزاب، از فرصت استفاده کند و از خندق عبور کند. باید همیشه در سرتاسر این خندق پنج کیلومتری، نیروهای زیادی باشند و مانع عبور دشمن شوند.

گویا آن ها نگران زن و بچه های خود هستند و می خواهند در کنار آن ها باشند، آن ها می گویند که هر لحظه ممکن است یهودیان به خانه های آن ها حمله کنند.

نگاه کن! آن ها به سوی خانه های خود باز می گردند، آن ها با دیگران هم سخن می گویند: «ای مردم! به خانه های خود بازگردید که خطر در کمین شماست. یهودیان می خواهند به خانه های ما حمله کنند.» (۴۵)

آیا مؤمنان، سخن آن ها را باور خواهند کرد؟

هرگز! آن ها که میدان جنگ را رها می کنند و به خانه های خود می روند، منافقانی هستند که نور ایمان به قلبشان وارد نشده است. آن ها به ظاهر مسلمان هستند ولی دلشان با شیطان و کفار است. آن ها می روند و با این کار خود کفار را از خود راضی می کنند، اما مؤمنان واقعی، کنار پیامبر باقی می مانند. آن ها تا آخرین قطره خون خود از پیامبر و آرمان های او دفاع خواهند کرد. به راستی که مؤمن چقدر عجیب است، هر چه شرایط بر مؤمن سخت تر شود ایمان او بیشتر می شود. (۴۶)

اکنون وقت آن است تا آیات ۱۳ تا ۱۹ و آیات ۲۲ تا ۲۴ این سوره را در اینجا

ص: ۱۰۱

ذکر کنم. این آیات را در شش قسمت بیان می‌کنم:

* قسمت اول

در آیه ۱۳ درباره منافقان چنین سخن می‌گویی: «به یاد بیاورید زمانی را که گروهی از منافقان به شما گفتند که ای اهل مدینه! اینجا دیگر جای ماندن نیست، به خانه‌های خود برگردید. گروهی دیگر از آن منافقان، نزد پیامبر آمدند و از او اجازه بازگشت به خانه‌های خود را خواستند و بهانه آنان این بود که خانه‌های ما دیوار و حفاظی ندارد، اما آنان دروغ می‌گفتند، آن‌ها با این بهانه می‌خواستند از جنگ فرار کنند».

همچنین در آیه ۱۴ سخن خود را درباره منافقان ادامه می‌دهی: «آنان به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند، اما اگر دشمنان از اطراف مدینه وارد شهر شوند و به آنان بگویند که به سوی بُت پرستی بازگردید، آنان ابتدا کمی مکث می‌کنند ولی سخن دشمنان را می‌پذیرند و بُت پرست می‌شوند. آنان قبلاً با من پیمان داشتند که هرگز از میدان جنگ فرار نکنند، این عهدی بود که آنان با من بسته بودند و در روز قیامت از این عهد سؤال خواهد شد».

* قسمت دوم

منافقان نزد پیامبر آمدند و از او اجازه بازگشت به خانه‌های خود را خواستند، آنان می‌خواستند با این بهانه از جنگ فرار کنند.

در آیات ۱۶ و ۱۷ این سوره، از پیامبر می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار می‌کنید، این فرار هیچ سودی برای شما ندارد، اگر زمان مرگ شما فرا رسیده باشد، پس مهلتی در کار نیست، اگر هم زمان مرگ شما نرسیده باشد، بدانید که چند روز بیشتر در این دنیا نخواهید بود و سرانجام مرگ می‌آید و شما را از این دنیا جدا می‌کند و به آتش جهنم گرفتار

می شوید. چرا فکر نمی کنید، اگر خدا مصیبت و بلا یا رحمتی را برای شما بخواهد، چه کسی می تواند آن را از شما دور کند، هیچ یار و یآوری برای شما جز خدا نیست».

* قسمت سوم

منافقان دو دسته بودند، گروه کمی از آنان به جنگ آمدند، اما وقتی شرایط سختی پیش آمد، فرار کردند و دیگران را از جنگ باز داشتند. گروهی هم از اول به میدان جنگ نیامدند و در خانه های خود ماندند و به مردم گفتند به سوی ما بیایید و خود را از کشته شدن نجات دهید.

در آیه ۱۸ چنین می گویی: من کسانی که مردم را از جنگ بازداشتند به خوبی می شناسم، همچنین کسانی را که به مردم می گفتند: «به سوی ما بیایید»، می شناسم.

آری، عده کمی از منافقان در میدان جنگ حاضر می شوند، همان تعداد اندک هم بعد از مدتی فرار می کنند.

* قسمت چهارم

لشکر اسلام نیاز به کمک مادی مسلمانان داشت، هر کس به اندازه توان خود کمک می کرد، اما منافقان بخل میورزیدند و حاضر نبودند با مال خود به لشکر اسلام کمکی کنند.

گروهی از آنان به میدان جنگ می آیند، هدف آنان چیزی جز دست یابی به غنیمت نیست. تو از راز دل آنان باخبر هستی، می دانی آنان به دنبال دنیا هستند. آنان درد دنیا دارند، نه درد دین تو!

در آیه ۱۹ چنین می گویی: «ای محمد! آن منافقان در همه چیز به شما بخل میورزند، وقتی خطری پیش می آید، چشمان آنان مانند کسی که مرگ سراغ

ص: ۱۰۳

او آمده است در چشم می چرخد و به تو برای کمک نگاه می کنند، اما وقتی خطر برطرف شود با تندی سراغ تو می آیند و با خشم از تو غنیمت می طلبند، آنان حرص زیادی به مال دنیا دارند. بدان که آنان هرگز ایمان نیاورده اند و من هم اعمال خوب آنان را محو و نابود می گردانم، این کار برای من آسان است».

آری، گروهی از منافقان که در جنگ شرکت کردند، سختی و بی خوابی کشیدند، اما تو همه کارهای آنان را نابود می کنی، زیرا هیچ اخلاصی در این کارها نداشتند.

* قسمت پنجم

در آیاتی که گذشت، حال منافقان را بیان کردی، اکنون می خواهی از مؤمنان واقعی که با پایداری در همه سختی ها در راه دین تو شکیبایی کردند، سخن بگویی.

در آیه ۲۱ برای مقدمه از پیامبر که پیشوا و اسوه آنان است، شروع می کنی و چنین می گویی: «پیامبر من، سرمشق و الگوی خوبی است برای کسانی که به رحمت من و روز قیامت ایمان دارند و مرا بسیار یاد می کنند».

آری، بهترین الگو برای مسلمانان، زندگی پیامبر است: صبر و شکیبایی او در سختی ها، اخلاص او، مهربانی و فروتنی او، هوش و درایت او ...

در این آیه پیامبر را الگوی کسی می دانی که این سه ویژگی را دارد: ایمان به تو، ایمان به قیامت، یاد همیشگی تو. فقط کسی می تواند در مسیر پیامبر قدم بردارد که این ویژگی ها را داشته باشد.

پیامبر در راه دست یابی به جامعه دینی با سختی های زیادی روبرو شد و در این راه صبر و شکیبایی کرد. او به دنیا بی علاقه بود و هرگز شیفته آن نشد، او با دشمنان خدا دشمن بود و با دوستان خدا، دوست.

ص: ۱۰۴

در آیات ۲۲ و ۲۳ از مؤمنان چنین یاد می‌کنی:

مؤمنان، گروه‌های بُت پرستان را دیدند که به جنگ آنان آمده بودند، آنان با دیدن سپاهیان دشمن گفتند: «این همان چیزی است که خدا و پیامبر به ما وعده داده بودند، خدا و پیامبر او راست گفته‌اند».

این گونه بود که بر ایمان و مقام تسلیم آنان افزوده شد.

مؤمنان، کسانی هستند که به عهد خود با تو، وفا دارند، بعضی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنان در انتظار شهادتند، آنان هرگز از اعتقاد و پیمانی که با تو بسته‌اند، دست برنداشتند.

تو اراده کرده‌ای تا در روز قیامت به راستگویان به خاطر راستگویی آن‌ها پاداش بدهی، اما منافقان را اگر بخواهی عذاب می‌کنی و در صورتی که آنان توبه کنند، توبه آنان را می‌پذیری که تو خدای بخشنده و مهربانی هستی!

* * *

آیات ۱۳ تا ۱۹ و آیات ۲۲ تا ۲۴ این سوره را در شش قسمت نوشتم، اکنون ادامه ماجرای جنگ خندق را پی می‌گیرم:

* * *

در خیمه ابوسفیان جلسه مهمی تشکیل شده است. یهودیان پیغام داده‌اند که باید اول سپاه احزاب حمله خود را آغاز کند، سپس آن‌ها نیز وارد جنگ خواهند شد.

ابوسفیان از این که در این مدت، سپاهش فقط به تیراندازی از دور اکتفا کرده است، بسیار ناراحت است. مقدار آذوقه آن‌ها زیاد نیست و علوفه کمی برای شترها و اسب‌ها همراه دارند. باید هر چه زودتر حمله اصلی را آغاز کرد، اما

چگونه؟ همه در حال فکر کردن هستند که ناگهان صدایی سکوت مجلس را می شکند: «من فردا از خندق عبور می کنم و کار جنگ را تمام می کنم، من به تنهایی سرنوشت جنگ را تغییر می دهم».

او کیست که این گونه با غرور سخن می گوید؟

او ابن عبْدُوْد است، شهسوار بزرگ عرب! ابوسفیان رو به او می کند و می گوید:

— واقعاً تو می خواهی از خندق عبور کنی؟

— آری!

— چگونه و با چه؟

— شما چه کار دارید، من فردا صبح با اسب خود از خندق می پریم. (۴۷)

این خبر موجی از شادی را در سپاه احزاب به وجود می آورد، همه باور دارند که فردا اتفاق بزرگی خواهد افتاد. چند نفر دیگر تصمیم گرفته اند همراه ابن عبْدُوْد از خندق بپرند. (۴۸)

* * *

صبح فرا می رسد، صدای شیپور جنگ به گوش می رسد، طبل ها نواخته می شوند، شوری در سپاه احزاب افتاده است. ابن عبْدُوْد زره بر تن می کند، کلاهخود بر سر می گذارد و سوار بر اسب می شود، دوستان او هم همراه او هستند.

او آرام آرام حرکت می کند، سپاه را یک بار دور می زند تا اسبش خوب گرم شود. پس از آن اسب را به حالت تاختن درمی آورد.

همه مسلمانان نگاهشان به اسب سواران است. به راستی آن ها چه نقشه ای در سر دارند. معلوم نیست که چه می خواهند بکنند. ابن عبْدُوْد به قسمتی از

خندق می رود که روبروی کوه سیلح است، اما به سرعت از آنجا دور می شود، هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که او می خواهد چه کند.

ابن عبدوُد از خندق دور می شود و در دور دست می ایستد، به نقطه ای خیره می شود. هدف را مشخص می کند و ناگهان دهانه اسب را می کشد و ضربه ای محکم به اسبش می زند، اسب مثل باد پیش می تازد و چهارنعل پیش می آید و از روی خندق می پرد. سپس چند نفر دیگر هم از خندق عبور می کنند. (۴۹)

* * *

نفس ها همه در سینه حبس شده است. خیلی ها با تعجب نگاه می کنند، آخر چگونه ابن عبدوُد توانست از خندق عبور کند؟ دیگر صدای طبل ها و شیپورها به گوش نمی رسد، کفار همه خوشحال هستند اما مسلمانان در سکوت کامل هستند. مردی که یک تنه با هزار سوار برابر است در مقابلشان ایستاده است و شمشیر خود را در فضا می چرخاند. (۵۰)

همه مبهوت اویند، هیچ کس از جای خود تکان نمی خورد. به راستی این دلاور قهار چه خواهد کرد؟ آیا یک تنه به لشکر اسلام حمله خواهد کرد؟ او گفته است که برای پیروزی آمده است!

* * *

صدای ابن عبدوُد سکوت را می شکند: «آیا کسی هست که به نبرد با من بیاید؟».

طنین صدای او تا دور دست ها می رود، آیا جوانمردی هست که با من پیکار کند؟

این رسم عرب است که ابتدا جنگ تن به تن می کنند. ابن عبدوُد می خواهد

ص: ۱۰۷

ابتدا همه سرداران اسلام را به خاک و خون بکشاند و بعد از آن یک تنه به لشکر اسلام حمله ور شود. آن وقت است که همه لشکر اسلام فرار خواهند کرد و از خندق دور خواهند شد و آن وقت فرصت مناسبی است تا سپاه احزاب، از جهاز شترها، پلی بر روی خندق بزنند و از آن عبور کنند و شهر را تصرف کنند.

ابن عبْدُوْدُ فریاد می زند و حریف می طلبد و شمشیرش را بالای سرش می چرخاند: «ای مسلمانان! مگر شما نمی گوید که وقتی کشته می شوید به بهشت می روید؟ چرا هیچ کس نمی آید تا او را به بهشت بفرستم؟».

علی (علیه السلام) لحظه ای صبر می کند شاید کس دیگری بخواهد به این نبرد برود. خیلی ها از او سَنّ و سال بیشتری دارند و ادّعی ایمانشان همه دنیا را فرا گرفته است، اما هر چه صبر می کند، کسی جوابی نمی دهد، سرانجام از جا برمی خیزد و می گوید: «ای رسول خدا! اجازه می دهید من به نبرد با ابن عبْدُوْدُ بروم؟».

همه نگاه می کنند، این چه کسی است که می خواهد به جنگ برود؟ آن ها علی (علیه السلام) را می بینند که چون شیر، محکم و استوار ایستاده است و منتظر اجازه پیامبر است. پیامبر می گوید: «نه علی جان! بنشین!».

مسلمانان تعجّب می کنند، چرا پیامبر به علی (علیه السلام) اجازه میدان نداد. این چه رازی است؟

پیامبر می خواهد این فرصت را به دیگران هم بدهد. نکند فردا عدّه ای بگویند که علی (علیه السلام) زود جواب ابن عبْدُوْدُ را داد، ما هم می خواستیم به جنگ او برویم، اما علی (علیه السلام) نگذاشت.

ص: ۱۰۸

کسانی که تا دیروز ادعا می کردند عاشق شهادت هستند، چرا این گونه سکوت کرده اند؟ کجایند مردان پر ادعا؟ چرا از جا بر نمی خیزند؟ شما که می گفتید مشتاق دیدار خدا هستیم و برای شهادت لحظه شماری می کنیم، چرا سکوت کرده اید؟ چرا سرهای خود را به زیر انداخته اید؟

برای بار دیگر صدای ابن عبْدُوْد در فضا طنین انداز می شود: آیا کسی هست به نبرد با من بیاید؟

همه سرها به زیر می افتد، هیچ کس جوابی نمی دهد. علی (علیه السلام) از جا بلند می شود و از پیامبر اجازه می خواهد. پیامبر به او می گوید: «نه، ای علی! بنشین».

برای بار سوم فریاد ابن عبْدُوْد به گوش می رسد: «از بس که فریاد زدم صدایم گرفت، کیست که با من بجنگد؟».

این بار هم فقط علی (علیه السلام) از جا بر می خیزد. پیامبر رو به او می کند و می گوید:

— یا علی! هیچ می دانی که این ابن عبْدُوْد است؟

— من هم علی، پسر ابوطالب هستم!

اکنون پیامبر زره خود را بر تن علی (علیه السلام) می کند. سپس عمامه از سر خود برمی دارد و آن را بر سر علی (علیه السلام) می پیچد و شمشیر ذوالفقار را به دست علی (علیه السلام) می دهد. علی (علیه السلام) با پای پیاده به سوی ابن عبْدُوْد می رود، پیامبر نگاهی به سوی آسمان می کند و چنین می گوید: «بارخدا یا! من علی (علیه السلام) را به تو می سپارم». (۵۱)

علی (علیه السلام) به میدان می رود و در مقابل ابن عبْدُوْد می ایستد. ابن عبْدُوْد به او نگاهی می کند، به جوانی او می خندد، تعجب می کند که چرا علی (علیه السلام) آمده

است.

اسب شیهه می کشد، ابن عبُدودّ در میدان دوری می زند و شمشیرش را در فضا می چرخاند. هزاران چشم این دو نفر را نگاه می کنند، سپاه احزاب و یاران پیامبر. همه نفس ها در سینه حبس شده است.

همه جا سکوت است و سکوت!

بار دیگر صدای علی (علیه السلام) به گوش می رسد:

___ شنیده ام که روزی سوگند خوردی که هر کس در میدان جنگ با تو روبرو شود و سه چیز از تو بخواهد، تو یکی از آن ها را قبول می کنی. آیا این سخن درست است؟

___ آری! من این قسم را خورده ام. اکنون خواسته های خودت را بگو!

___ خواسته اول من این است که دست از عبادت بُت ها برداری و به یگانگی خدا ایمان بیاوری. لا اله الا الله بر زبان جاری کنی و به دین حق در آیی.

___ هرگز! هرگز چنین چیزی از من نخواه. خواسته دوم خود را بگو!

___ ای ابن عبُدودّ از جنگ با پیامبر چشم پوشی کن و برگرد، شاید نتوانی سپاه احزاب را از جنگ منصرف کنی، اما خودت که می توانی از جنگ صرف نظر کنی. جنگ با پیامبر را به دیگران واگذار.

___ آیا می دانی چه می گویی؟ ای جوان! جنگ با شما را رها کنم و بگذارم و بروم. می خواهی زنان عرب به من بخندند و شاعران درباره ترس من شعر بگویند. نگاه کن! تمامی این سپاه امیدشان به من است. آیا امید آن ها را ناامید کنم. هرگز.

___ پس می خواهی حتماً جنگ کنی؟

___ آری! آرزو و خواسته سوم تو چیست؟

— تو سواره ای و من پیاده. پیاده شو تا در برابر هم، پیاده و مردانه بجنگیم. (۵۲)

ابن عبدوُد از اسب پیاده می شود. شمشیرش را در هوا می چرخاند و با قدرتی تمام، به دست و پای اسبش می زند. ضربه ای محکم که در یک چشم به هم زدن، چهار دست و پای حیوان را قطع می کند و اسب غرق خون روی زمین می افتد. (۵۳)

اکنون جنگ تن به تن آغاز می شود، هر دو دلاور روبروی هم ایستاده اند، دیگر حرفی برای گفتن نمانده است. اکنون موقع پیکار است.

خدای من! این ابن عبدوُد چه قد بلندی دارد، او چند سر و گردن از علی (علیه السلام) بلندتر است، علی (علیه السلام) چگونه می خواهد با او مقابله کند!

پیامبر رو به قبله ایستاده است و دست های خود را رو به آسمان گرفته و با خدای خویش نجوا می کند: خدایا! علی (علیه السلام) برادر من است! تو او را به سلامت به من بازگردان! (۵۴)

سکوت در همه جا حکمفرماست. همه منتظر هستند ببینند نتیجه چه خواهد شد.

ابن عبدوُد شمشیرش را دور سرش می چرخاند و همچون کوهی از جا بلند می شود و با تمام نیرو به سوی علی (علیه السلام) یورش می برد. او شمشیر خود را به گونه ای میزان کرده است که در همان ضربه اول، حریف را دو نیمه کند.

علی (علیه السلام) با نهایت هشیاری مراقب حرکات دست و پای ابن عبدوُد است. سپر آهنین و محکمش را پیش می آورد و سر و گردنش را در پناه آن می گیرد. ضربه ابن عبدوُد پایین می آید و به سپر علی (علیه السلام) اصابت می کند، علی (علیه السلام) دستش

ص: ۱۱۱

را بالا می برد تا شدت ضربه را با بازوی چپش مهار کند.

شمشیر سپر را می شکافد، علی (علیه السلام) روی دو زانو خم می شود، شمشیر به کلاهخود می رسد، آن را هم می شکافد و به فرق علی (علیه السلام) می رسد. خون سرازیر می شود.

یکی از منافقان فریاد می زند: «به خدا قسم علی کشته شد». (۵۵)

همه با شنیدن این سخن ناراحت می شوند، امّا منافقان خوشحال هستند. آن ها سالیان سال است که آرزوی کشته شدن علی (علیه السلام) را دارند.

ابن عبّود هم فکر می کند که کار علی (علیه السلام) تمام است و در خیال خام پیروزی است. او خبر ندارد که علی (علیه السلام) از چه روشی استفاده کرده است. وقتی شمشیر ابن عبّود می خواست فرود آید علی (علیه السلام) با تمام توان به سمت بالا پریده است و ضربه شمشیر حریف را با زره خود گرفته است. او با این کار، فرصتی به شمشیر حریف نداده است تا در فضا گردش کند و شدت بیشتری بگیرد.

ناگهان و در یک چشم بر هم زدن، همان طور که بر روی زانو نشسته است، تمام توان خود را بر بازوی راستش جمع می کند و ضربه ای محکم بر بالای دو زانوی حریف می زند، ذوالفقار، زره حریف را می درد و هر دو پای او را قطع می کند و او بر روی زمین می افتد. ناگهان نعره ابن عبّود در فضا طنین انداز می شود. این صدای علی (علیه السلام) است که به گوش می رسد: «الله اکبر»!

آری! به کوری چشم همه منافقان، علی (علیه السلام) پیروز این میدان است. ندایی آسمانی به گوش می رسد: «ابن عبّود کشته شد».

اکنون مسلمانان با خوشحالی تمام فریاد می زنند: «الله اکبر!». (۵۶)

سپاه کفر در حیرت است، چگونه باور کند که دیگر ابن عبْدُوْدٌ وجود ندارد تا صدایش لرزه بر اندام دشمن بیندازد. مرد
اسطوره ای عرب بر خاک و خون افتاده است.

علی(علیه السلام) شمشیر خود را به دست می گیرد و به سوی آن چهار سواری می رود که همراه ابن عبْدُوْدٌ از خندق عبور
کرده بودند، آن ها وقتی می بینند علی(علیه السلام) به سوی آن ها می آید فرار می کنند، آن ها حتّی جرأت نمی کنند به نبرد
با او بیایند.

سه نفر از آن ها از روی خندق عبور می کنند، اما اسب یکی از آن ها، نمی تواند از خندق عبور کند و درون آن می افتد.
بعضی از مسلمانان شروع به انداختن سنگ می کنند، علی(علیه السلام) جلو می رود وارد خندق می شود و مردانه با او پیکار
می کند و روح این کافر نیز به جهنّم واصل می شود.(۵۷)

* * *

پیامبر رو به مسلمانان می کند و می گوید: «ای مردم! ای یاران من بدانید که ضربت علی(علیه السلام)، نزد خدا بالاتر از
عبادت جنّ و انس است.»(۵۸)

باید در این سخن پیامبر، ساعت ها فکر کرد، هزاران پیامبر روی این زمین نماز خوانده و عبادت خدا را انجام داده اند. آدم،
موسی، عیسی، ابراهیم(علیهم السلام) و... آیا ضربت علی(علیه السلام) از عبادت همه آن ها بالاتر است؟

در طول تاریخ چقدر اهل ایمان، در راه خدا مجاهدت نموده اند و به شهادت رسیده اند، آن ها خون خود را در راه خدا داده
اند، زکریّا(علیه السلام)، مظلومانه شهید شد و... آیا یک ضربت علی(علیه السلام) بالاتر از همه آن رشادت ها و شهادت ها
است؟

تا روز قیامت خدا می داند چقدر مسلمانانی بیایند و عبادت خدا را انجام بدهند، آخر چگونه ممکن است ضربت علی(علیه
السلام) بهتر از همه آن ها باشد؟

این سخن پیامبر است، به حکم قرآن، سخن او عین حقیقت است.

وقتی همه کفر در مقابل همه ایمان ایستاده بود، اگر علی (علیه السلام) به میدان نمی رفت، برای همیشه ندای توحید که راه پیامبران است، خاموش می شد. اگر علی (علیه السلام) نبود اسلامی باقی نمی ماند، دیگر کسی خدای یگانه را پرستش نمی کرد، بُت پرستی و تاریکی همه دنیا را فرا می گرفت، دیگر روشنایی باقی نمی ماند.

علی (علیه السلام) یک ضربه بیشتر نزد، اما با همین ضربه، تاریخ گذشته را زنده کرد و آینده را آبیاری کرد. هر کس که فردا نمازی بخواند و عبادت کند، مدیون علی (علیه السلام) خواهد بود.

* * *

ترس از شمشیر علی (علیه السلام)، در جان سپاه بُت پرستان رخنه کرده است، دیگر هیچ کس حاضر نیست از خندق عبور کند، وقتی شجاع ترین سردار این سپاه، این گونه کشته شد، چگونه دیگران حاضر می شوند به استقبال مرگ بروند؟

ابوسفیان نمی داند چه کند، روحیه سپاهیان، ضعیف شده است، او می داند با این وضعیتی هرگز نمی تواند در جنگ به پیروزی برسد. باید فکری کرد. او دستور می دهد تا همه فرماندهان در خیمه او جمع شوند تا برای ادامه جنگ با هم مشورت کنند.

همه دور هم جمع می شوند، ابوسفیان یکی را مأمور می کند تا نزد یهودیان بنی قریظه برود و از آنان بخواهد هر چه سریع تر از قلعه خود بیرون بیایند و جنگ با محمد را آغاز کنند. ابوسفیان می داند اگر یهودیان از پشت سر به مسلمانان حمله کنند، در این صورت، سپاه اسلام برای دفاع از زن ها و کودکان به سوی مرکز شهر خواهد رفت و آن وقت بُت پرستان می توانند از خندق عبور کنند.

ص: ۱۱۴

نُعیم یکی از کسانی است که به تازگی مسلمان شده است، هوا تاریک است، او با خود فکر می کند. ساعتی می گذرد و او سرانجام تصمیم خود را می گیرد، او می خواهد تا اسلام را یاری کند. هیچ کس نمی داند که نُعیم چه نقشه ای در سر دارد و چگونه می خواهد پیامبر را یاری کند.

نُعیم نزد پیامبر می آید و به او خبر می دهد که من مسلمان شده ام، پیامبر خیلی خوشحال می شود و در حق او دعا می کند. نُعیم با پیامبر سخن می گوید و برنامه پیشنهادی خود را به او می گوید. پیامبر لحظه ای فکر می کند و به او اجازه می دهد تا برنامه اش را اجرا کند.

پس از مدتی، نُعیم از پیامبر خداحافظی کرده و قبل از این که دشمنان، او را در اینجا ببینند، می رود. او می رود تا مأموریت خود را انجام دهد. خدا پشت و پناه او باشد!

نُعیم نزد رئیس بنی قریظه می رود، سال های سال است که نُعیم با آن ها دوست است. هیچ کس خبر ندارد که نُعیم مسلمان شده است، همه خیال می کنند که هنوز هم او بُت پرست است. نُعیم رو به بزرگان بنی قریظه می کند و می گوید:

— پس چه موقع با محمد وارد جنگ می شوید؟ ما که هر چه صبر کردیم خبری نشد؟

— نعیم! ما منتظر پیغام سپاه احزاب هستیم. قرار است که هر وقت آن ها بگویند، ما جنگ را آغاز کنیم و ضربه نهایی را به محمد بزنیم.

— امیدوارم که شما در این جنگ پیروز شوید، اما کاش جانب احتیاط را

رعایت می کردید.

___ نعیم! بگو مثلاً چه می کردیم؟

___ ببین! خودت می دانی جنگ، جنگ است و احتمال شکست و پیروزی وجود دارد. حتماً شنیده ای که علی، ابن عبْدُود را به قتل رسانده است. احتمال آن هست که سپاه احزاب در این جنگ شکست بخورد، آنوقت، همه فرار خواهند کرد.

___ نعیم! خوب هر سپاهی که شکست می خورد باید فرار کند.

___ آن ها نباید فرار کنند؟

___ نعیم! بگو برای چه؟

___ آن ها باید به یاری شما بیایند چون شما هیچ راهی برای فرار ندارید، خانه و کاشانه شما اینجاست. سپاه احزاب نباید شما را در شرایط خطر تنها بگذارد، آن ها حتماً باید به یاری شما بیایند. معلوم است که وقتی سپاه احزاب فرار کند، محمّد به سراغ شما خواهد آمد.

___ نعیم! به نظر تو، چه باید کنیم؟

___ شما باید تعدادی از بزرگان سپاه احزاب را به عنوان گرو نزد خود نگاه دارید تا اطمینان پیدا کنید که سپاه احزاب شما را تنها نخواهد گذاشت.

___ نعیم! تو به ما لطف بزرگی کردی، اصلاً چنین چیزی به ذهنمان نرسیده بود.

صبح زود نُعیم از قلعه بیرون می آید و به سوی سپاه احزاب می رود. وقتی ابوسفیان او را می بیند خیلی خوشحال می شود. او رو به ابوسفیان می کند و می گوید:

ص: ۱۱۶

___ جناب فرمانده ! خبر مهمی برای شما آورده ام.

___ چه خبری؟

___ شنیده ام که یهودیان بنی قریظه از این که پیمان خود را با محمد شکسته اند بسیار ناراحت هستند. آن ها با محمد ملاقات کرده اند و از او خواسته اند تا آن ها را ببخشد و اجازه دهد که در مدینه به زندگی خود ادامه بدهند. محمد به آن ها گفته است باید برای او کاری انجام بدهند.

___ چه کاری؟

___ قرار شده است که آن ها به بهانه ای، چندین نفر از بزرگان شما را به قلعه خود دعوت کنند و آن ها را تحویل محمد بدهند تا محمد گردنشان را بزند. ای ابوسفیان ! نصیحت مرا بپذیرید، مبادا کسی از شما به قلعه آن ها برود.

___ آفرین بر تو که این خبر را برای من آوردی !

___ تو را به بُت هایی که می پرستیم قسم می دهم مبادا به آن ها بگویی که من این خبر را برای تو آورده ام. آخر من با آن ها رفاقت دارم، خوب نیست رفاقت ما به هم بخورد.

___ این یک راز بین من و تو خواهد ماند.

شب که فرا می رسد، ابوسفیان یک نفر را به سوی قلعه بنی قریظه می فرستد تا از آن ها بخواهد فردا جنگ را آغاز کنند. وقتی فرستاده ابوسفیان نزد آن ها می رود آن ها به او می گویند: فقط در صورتی ما جنگ را آغاز می کنیم که چندین نفر از بزرگان سپاه احزاب نزد ما گرو بمانند. ما می ترسیم اگر در جنگ شکست بخورید، شما فرار کنید و ما را تنها بگذارید.

فرستاده ابوسفیان، هر چه سریع تر نزد او باز می گردد و سخن آن ها را بیان

می کند.

ابوسفیان می گوید: دیدی که نُعیم راست می گفت. یهودیان می خواهند بزرگان ما را اسیر کرده و تحویل محمّد بدهند. ما هرگز کسی را نزد یهودیان نخواهیم فرستاد!

ابوسفیان بار دیگر، پیغامی برای یهودیان می فرستد که ما هرگز کسی را به عنوان گرو نزد شما نخواهیم فرستاد. یهودیان وقتی این سخن را می شنوند، بسیار ناراحت می شوند. آن ها یقین می کنند که گفته نُعیم درست بوده است. سپاه احزاب در صورت شکست، فرار خواهد کرد و هیچ کس آن ها را یاری نخواهد کرد.

اکنون، یهودیان بسیار ناراحت می شوند و از همکاری با ابوسفیان منصرف می شوند و به ابوسفیان خبر می دهند که ما دیگر شما را یاری نمی کنیم.

و این گونه است که اتحاد یهودیان و کفار به هم می خورد. اکنون دیگر ابوسفیان نمی تواند روی کمک یهودیان حساب کند. او باید به فکر عبور از خندق باشد. آیا کسی هست که بتواند از این خندق عبور کند؟ (۵۹)

آنجا را نگاه کن! دامنه کوه سَیْلَع را می گویم. پیامبر را می بینی که دست های خود را رو به آسمان گرفته است و دعا می خواند.

سه روز است که پیامبر، در فاصله بین نماز ظهر و عصر دست به سوی آسمان می گیرد، امروز هم روز چهارشنبه است، گویا این ساعت از روز چهارشنبه، وقت اجابت دعاست، امروز دعای پیامبر بیشتر طول می کشد. (۶۰)

ص: ۱۱۸

من هم اگر حاجت مهم داشتم در این وقت و ساعت با خدای خود راز و نیاز کنم!

پیامبر با خدای خود راز و نیاز می کند و از او می خواهد تا او را در مقابل دشمن یاری کند.

خدایا! تو را می خوانم و از تو می خواهم که سپاه احزاب را در هم شکنی و ما را از شر آن ها حفظ کنی.

بارخدایا! رحمت خود را برای ما بفرست... (۶۱)

* * *

خورشید غروب می کند و پیامبر نماز مغرب را می خواند. تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد. صدای پیامبر به گوش می رسد: «ای فریاد رس بیچارگان! تو حال ما را گواه هستی...».

جبرئیل بر پیامبر نازل می شود: «خداوند دعای تو را مستجاب کرد...». پیامبر خوشحال می شود دست های خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: «بارخدایا! من شکر تو را به جا می آورم که بر من و یارانم مهربانی کردی». (۶۲)

لحظاتی می گذرد. همه منتظر هستند تا ببینند خدا چگونه پیامبر خود را یاری خواهد کرد؟

* * *

طوفان سردی از راه می رسد، این طوفان لحظه به لحظه تندتر می شود، سوز سرما هم بیشتر می شود، سرمایایی که مغز استخوان را می سوزاند.

طوفان با اردوگاه دشمن چه می کند؟

خیمه ها را از جا می کند، اسب ها شیهه می کشند و شترها نعره سر می دهند،

ص: ۱۱۹

زمین و زمان می خواهد به هم بریزد! (۶۳)

همه جا را تاریکی فرا گرفته است، طوفان آتش ها را خاموش کرده است، همه سپاهیان وحشت زده اند، گویا بلایی آسمانی نازل شده است!

طوفان سنگریزه ها را به سر و صورت آن ها می زند، هر کسی به دنبال پناهگاهی می گردد، آیا می توان در مقابل لشکر خدا کاری کرد؟ این طوفان لشکر خداست که به جان کفار افتاده است. (۶۴)

در آیه ۹ این سوره درباره این طوفان چنین می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، لطف و رحمت مرا به یاد آورید در آن زمان که سپاهیان دشمن بر شما یورش آورده بودند و من طوفانی سخت همراه با فرشتگان را بر آنان فرستادم و به این وسیله آن ها را در هم شکستم، من بر آنچه بندگانم انجام می دهند بینا هستم».

آری، تو فرشتگانی را فرستادی تا در اطراف اردوگاه آنان، «الله اکبر» بگویند و ترس و وحشت را در دل آنان بیفکنند. (۶۵)

ابوسفیان با جمعی از بزرگان گفتگو می کند، هر کسی، چیزی می گوید:

___ چقدر اوضاع آشفته شده است! ما دیگر نمی توانیم اینجا بمانیم.

___ ما نمی توانیم در چنین جنگی پیروز شویم.

___ یهودیان هم که به ما خیانت کردند. پس برای چه اینجا بمانیم؟

___ اسب ها و شترهای ما دارند از گرسنگی می میرند. ما هر کاری که می توانستیم انجام دهیم، انجام دادیم، اما افسوس که نتوانستیم کاری از پیش ببریم.

ص: ۱۲۰

— باید هر چه زودتر این سرزمین بلا را ترک کنیم. آیا اینجا بمانیم تا این طوفان وحشتناک و تندباد کشنده ما را از بین ببرد؟ نه! ما به سوی مکه باز می گردیم.

ابوسفیان دستور می دهد تا سپاه، آماده رفتن شود. همه سریع آماده می شوند. آری! طوفان دیگر چیزی را باقی نگذاشته است تا آن ها بخواهند جمع کنند. سپاه احزاب به سوی مکه حرکت می کند.

در دل تاریکی شب و در آن طوفان، سپاه احزاب به سوی مکه باز می گردد، سپاهی که با ده هزار جنگجو برای نابودی اسلام آمد و پانزده روز در کنار خندق ماند، اما چیزی جز شکست به دست نیاورد. ابوسفیان نیز با گروهی در پشت سر آن ها می آید. (۶۶)

به راستی خداوند چگونه پیامبر خود را یاری کرد، خبر فرار این سپاه در سرتاسر حجاز خواهد پیچید، دیگر کسی جرأت نخواهد کرد به فکر حمله به مدینه باشد.

اکنون وقت آن است که آیه ۲۵ این سوره را بیان کنم. تو در این آیه چنین می گویی: «من کافران را بدون آن که سودی از لشکرکشی خود برده باشند، با دل هایی پر از خشم بازگرداندم. من مؤمنان را از جنگ بی نیاز کردم و پیروزی را نصیب آنان نمودم، به راستی که من قوی و توانا هستم».

به این سخن تو فکر می کنم: «من مؤمنان را از جنگ بی نیاز کردم». منظور تو از این سخن چیست؟

بعد از مطالعه و تحقیق، به این دو نکته می رسم:

ص: ۱۲۱

* نکته اول:

امام باقر(علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین فرموده اند: «خدا با علی(علیه السلام) مؤمنان را از جنگ و شمشیر زدن، بی نیاز کرد».

* نکته دوم: بعضی از علمای اهل سنت در تفسیر این آیه همین سخن را بیان کرده اند و گفته اند که خدا با ضربه شمشیر علی(علیه السلام)، مسلمانان را از جنگ با کافران بی نیاز کرد.

آری، وقتی همه کفر با همه ایمان روبرو شد، وقتی پهلوان کافران از خندق عبور کرد و فریاد برآورد: «چه کسی به جنگ من می آید»، این علی(علیه السلام) بود که مایه نجات اسلام شد.

برای همین بود که پیامبر رو به مسلمانان کرد و گفت: «ضربت علی(علیه السلام)، نزد خدا بالاتر از عبادت جن و انس است».

(۶۷)

* * *

این جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، تو در آیه ۲۰ این سوره بار دیگر از منافقان سخن می گویی: «دل های منافقان از نور ایمان خالی است و برای همین از همه چیز می ترسند، آنان به قدری از سپاه دشمن، وحشت زده شده اند که حتی بعد از پراکنده شدن دشمن آرام نمی شوند، آنان تصوّر می کنند که سپاه دشمن نرفته است و به زودی باز می گردند. اگر سپاه دشمن باز گردد، آنان دوست دارند سر به بیابان بگذارند و در میان صحرانشینان پنهان شوند و از مخفی گاه خود خبرها را دنبال کنند. اگر دشمنان باز گردند، فقط اندکی از این منافقان به میدان جنگ می آیند و البته وقتی شرایط سخت شود، آن ها هم فرار می کنند».

* * *

ص: ۱۲۲

سپاه بُت پرستان از مدینه گریخته اند، پیامبر و مسلمانان به خانه های خود بازگشته اند. همه لباس جنگ از تن بیرون می آورند.

در این هنگام جبرئیل نزد پیامبر می آید و چنین می گوید: «ای محمّد! چرا سلاح بر زمین می گذاری؟ فرشتگان آماده پیکاری دیگرند، هم اکنون باید به سوی یهودیان بنی قریظه حرکت کنی و با آنان جنگ نمایی».

آری، یهودیان بنی قریظه پیمان خود را شکستند و در سخت ترین شرایط با مسلمانان دشمنی کردند، آنان عهد بسته بودند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری نکنند، اکنون باید کیفر این پیمان شکنی خود را ببینند.

پیامبر به مسلمانان دستور می دهد تا قبل از خواندن نماز عصر به سوی یهودیان حرکت کنند.

ساعتی می گذرد، همه آماده حرکت هستند، پیامبر پرچم لشکر را به دست علی (علیه السلام) می دهد و فرمان حرکت می دهد.

وقتی یهودیان دیدند که علی (علیه السلام) پرچمدار لشکر اسلام است، فریاد برآوردند: «علی به سوی ما می آید. همان که ابن عبْدُوْد را به قتل رسانید، ما هرگز نمی توانیم در مقابل او مقاومت کنیم». (۶۸)

این گونه است که آنان روحیه خود را از دست می دهند، عده ای که مقاومت می کنند کشته می شوند و بقیه اسیر می شوند، این گونه است که به یاری تو پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان می شود و مدینه برای همیشه از وجود یهودیان پیمان شکن پاک می شود.

اکنون در آیات ۲۶ و ۲۷ این چنین می گویی: «من گروهی از یهودیان را که از بُت پرستان حمایت کرده بودند از قلعه های محکشان پایین آوردم، من در

ص: ۱۲۳

دل های آنان ترس و وحشت افکندم و شما گروهی از آنان را به قتل رساندید و گروهی را به اسارت گرفتید. من خانه ها و ثروت و زمین های آنان را در اختیار شما قرار دادم، همان زمین هایی که شما هرگز در آن ها گام ننهاده بودید. من بر هر کاری توانا هستم».

آری، یهودیان در قلعه های محکمی زندگی می کردند و در اطراف آن قلعه ها، باغ هایی داشتند و اجازه نمی دادند کسی غیر از آنان وارد آن باغ ها شود. تو این باغ ها را در اختیار مسلمانان قرار دادی.

این ماجرای جنگ خندق بود، جنگ خندق آخرین جنگ بُت پرستان با مسلمانان بود، پس از این جنگ، شرایط به نفع مسلمانان شد و آنان کم کم خود را برای فتح مکه آماده کردند. آری، تو به پیامبر وعده دادی که روزی به مکه خواهی رفت و همه بُت ها را نابود خواهی کرد، چقدر نزدیک بود روزی که خانه زیبای تو، از همه بُت ها پاک شود و مردم فقط تو را پرستند.

ص: ۱۲۴

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسْرِحْكِهِنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

تو پیامبر را الگوی همه مسلمانان قرار دادی، او بسیار ساده و به دور از هرگونه زرق و برق زندگی می کرد، بر روی زمین می نشست، با فقیران و نیازمندان هم سفره می شد، در سلام کردن از دیگران پیشی می گرفت، درست است که او در مدینه حکومتی را تشکیل داد، اما او هرگز ساده زیستی را ترک نکرد.

همسران پیامبر در آغاز زندگی با او همراه بودند و با شرایط او سازگاری کامل داشتند، اما وقتی که حکومت پیامبر در مدینه محکم شد و غنیمت هایی به دست آمد، آنان مثل خیلی از زنان دوست داشتند که از زینت های دنیا

بهره مند شوند، لباس های گران قیمت بپوشند و غرق در جواهرات شوند.

آنان با خود می گفتند: «اکنون دیگر پیامبر می تواند زندگی پر زرق و برقی برای ما درست کند»، برای همین خواسته های آنان از پیامبر شروع شد.

اینجا بود که از پیامبر خواستی تا به همسران خود چنین بگوید: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیاید هدیه ای به شما بدهم و شما را به خوبی و خوشی، طلاق دهم، اما اگر رضایت خدا و رضایت پیامبر او و بهشت روز قیامت را می خواهید، پس از خواسته های خود دست بردارید و بدانید که خدا برای نیکوکاران شما، پاداشی ارزنده، آماده کرده است.»

* * *

پیامبر قبلاً مهریه همسران خود را پرداخت کرده بود، تو به پیامبر دستور می دهی که اگر همسران او زندگی دنیا را برگزیدند، آنان را طلاق بدهد و هدیه ای ارزشمند هم به آنان بدهد تا آنان راضی و خشنود باشند و این جدایی در محیطی دوستانه انجام گیرد. اگر هم آنان خواستند همسر پیامبر باقی بمانند، باید زهد را در پیش گیرند و به زندگی ساده قناعت کنند.

این درس بزرگی برای همه رهبران مذهبی است، پیام این آیه، برای همه زمان ها و همه مکان ها می باشد، کسانی که می خواهند مردم را به سوی تو فرا بخوانند، باید خودشان و همسرانشان، زندگی ساده ای داشته باشند و از تجمل گرایی پرهیز کنند.

* * *

احزاب: آیه ۳۱ - ۳۰

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعِيَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا (۳۰) وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَلَّهِ
وَرَسُوْلِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ

ص: ۱۲۶

سخن از همسران پیامبر به میان آمد، فرصت مناسبی است تا مطلب مهمی را به آنان بگوییم: «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناهی را آشکارا انجام بدهید، عذاب شما در روز قیامت دو برابر خواهد بود، فکر نکنید که چون همسر پیامبر هستید، من شما را دو برابر عذاب نمی کنم، عذاب شما برای من کاری ندارد، البته هر کدام از شما از من و پیامبرم اطاعت کند و کار نیک انجام دهد، من به او دو برابر پاداش می دهم، من در بهشت برای او رزق و روزی ارزشمندی آماده ساخته ام».

جامعه به زنان پیامبر نگاه می کردند و از رفتار آنان، الگو می گرفتند، اگر آنان خطایی را آشکارا انجام دهند، دیگران از آنان تأثیر می پذیرند.

اگر یک انسان معمولی، خطایی انجام دهد، یک عذاب می شود، زیرا گناه او فقط اثر فردی دارد، اما اگر همسر پیامبر، گناهی را آشکارا انجام دهد، دو بار عذاب می شود: یک بار به خاطر آن گناه، یک بار هم به خاطر آن که با آن گناه، دیگران را به گمراهی می کشاند.

اگر آنان کار خوبی انجام دهند، تو دو برابر به آنان پاداش می دهی، پاداش اول برای انجام آن عمل، پاداش دوم به خاطر این که کار آنان، سبب هدایت دیگران می شود و آنان را به خوبی ها ترغیب می کند.

درست است امروز زنان پیامبر نیستند، اما این آیه تا روز قیامت زنده است و برای همه زمان ها و همه مکان ها، پیامی زیبا دارد.

همواره در جامعه کسانی هستند که مشهور می شوند و رفتار آنان در جامعه بازتاب پیدا می کند. آنان دو شخصیت پیدا می کنند: شخصیت فردی، شخصیت اجتماعی.

اگر آنان گناهی را مخفیانه انجام دهند و هیچ کس از آن باخبر نباشد، یک بار عذاب خواهند شد، ولی اگر آشکارا گناه کنند، دو بار عذاب می شوند، زیرا با این کار خود، زمینه گمراهی دیگران را فراهم می کنند و آنان را به گناه تشویق می کنند.

همین طور اگر یک شخصیت اجتماعی، کار خوبی را مخفیانه انجام دهد و هیچ کس از آن باخبر نباشد، یک پاداش خواهد داشت، اما اگر او در جامعه و آشکارا، آن کار خوب را انجام دهد، دو بار پاداش خواهد داشت، زیرا او با این کار خود، زمینه هدایت دیگران را فراهم می کند و آنان را به خوبی ها ترغیب می کند.

* * *

احزاب: آیه ۳۲

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

سخن خود را با زنان پیامبر چنین ادامه می دهی: «ای زنان پیامبر! شما مانند زنان معمولی نیستید، شما باید اسوه تقوا باشید، پس مبادا با مردان بیگانه به شیوه ای هوس انگیز سخن بگویید، به گونه ای سخن نگوید که مردان هوسران به شما طمع کنند، شما باید معمولی سخن بگویید».

* * *

ص: ۱۲۸

مناسب است چند نکته را در اینجا بنویسم:

۱ - بعضی از زنان وقتی با مرد بیگانه ای سخن می گویند، آهنگ صدای خود را نازک و لطیف می کنند و سبب می شوند تا شهوت مرد بیگانه برانگیخته شود. زنان هنگام گفتگو با مرد نامحرم، به صورت معمولی و به دور از هر نوع کرشمه و ناز سخن بگویند.

۲ - درست است که روی سخن در این آیه با زنان پیامبر است، اما همه زنان مسلمان باید از این آیه، پند بگیرند.

یک مثال می زنم: پدری برای پسرش زحمت زیادی می کشد و او را با هزار زحمت، راهی دانشگاه می کند. روزی او می بیند که پسرش دروغ می گوید. آن پدر به پسرش می گوید: «ای دانشجو! دروغ نگو!».

من که این سخن را می شنوم، از آن چه می فهمم؟

آیا من می توانم بگویم: «منظور آن پدر این است که اگر کسی دانشجو نباشد، می تواند دروغ بگوید؟».

فرقی نمی کند دانشجو دروغ بگوید یا غیر دانشجو، دروغ گفتن، حرام است. وقتی آن پدر گفت: «ای دانشجو! دروغ نگو»، منظورش این بود که یک دانشجو باید جدی تر از دروغ پرهیز کند، زیرا او قشر تحصیل کرده جامعه است و جامعه از او انتظار بیشتری دارد.

قرآن می گوید: «ای زنان پیامبر! با ناز و کرشمه سخن نگویند»، منظورش این است که زنان پیامبر باید این قانون را جدی تر اجرا کنند، اما این قانون برای همه زنان مسلمان است.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْحَيَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳)

سخن تو در این دو آیه در دو بخش است:

* بخش اول

با زنان پیامبر سخن خود را ادامه می دهی: «در خانه خود بمانید و همانند زنان دوره جاهلیت اول، خودنمایی نکنید و در میان مردان نامحرم ظاهر نشوید، نماز را به پا دارید، زکات دهید و از من و پیامبرم اطاعت کنید».

* بخش دوم

سخن خود را در این بخش، این گونه ادامه می دهی: «من اراده کرده ام که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نمایم و آنان را پاکیزه گردانم».

* * *

ابتدا درباره بخش اول آیه، پنج نکته می نویسم:

* نکته اول

قبل از آن که دین اسلام بیاید، زنان در مدینه به گونه ای لباس می پوشیدند که گردن و مقداری از سینه آنان آشکار بود. وقتی آنان از خانه بیرون می آمدند، چهره، گوش، گوشواره، گردن، بالای سینه و گردنبندهای آنان هویدا بود.

قرآن در آیه ۳۱ سوره نور از زنان خواست تا دامنه روسری خود را تا روی سینه پایین آورند، با این کار گردن، گردنبندهای بالای سینه، گوش و گوشواره آنان پوشیده می شد.

همچنین در آیه ۵۹ سوره احزاب از آنان می خواهد تا «جلباب» خود را به

خود بپيچند. جلباب، لباسی بود که از روسری بزرگ تر و از چادر کوتاه تر بود.

زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شدند و اعضای بدن خود را در مقابل نامحرم پوشاندند، البتّه آنان می توانستند گردی صورت، دست (از انگشتان تا مچ) و پا (از انگشتان تا مچ) را نپوشانند.

* نکته دوم

اکنون قرآن می خواهد حجاب رفتاری را بیان کند. حجاب فقط پوشش و لباس نیست، زن مسلمان حق ندارد در سخن با مرد نامحرم، صدای خود را نازک و لطیف کند.

ممکن است یک زن، بهترین حجاب پوششی را داشته باشد، اما با رفتار و گفتارش، خودنمایی کند و توجه مردان را به خود جلب کند. زن می تواند در خانه بنشیند و به مردان نامحرمی تلفن بزند و خودنمایی کند، ممکن است زنی با نوشتار خود، مردان را به سوی خود جلب کند، همه این ها گناه است و جامعه را به فساد می کشاند.

آری، اگر جامعه ای گرفتار این خودنمایی ها شود روی سعادت را نخواهد دید.

قرآن از زنان می خواهد که به حجاب رفتاری خود هم توجه کنند. در واقع، قرآن از زنان می خواهد دو نوع حجاب را مراعات کنند:

۱ - حجاب پوششی: در آیه ۳۱ سوره نور و آیه ۵۹ سوره احزاب، سخن از این نوع حجاب است. پوشاندن اعضای بدن و جلباب به تن کردن (البتّه پوشاندن گردی صورت واجب نیست، همچنین پوشاندن دست و پا از انگشتان تا مچ لازم نیست).

ص: ۱۳۱

۲ - حجاب رفتاری: در آیات ۳۲ و ۳۳ این سوره، سخن از حجاب رفتاری است. (با کرشمه و ناز سخن نگفتن، خودنمایی نکردن)

تا آنجا که من اطلاع دارم مراعات نکردن حجاب رفتاری در جامعه، سبب مفساد زیادی شده است. زنان زیادی هستند که به حجاب پوششی خود حساسیت زیادی دارند، اما به حجاب رفتاری خود دقت نمی کنند و این گونه است که مشکلات گوناگونی در جامعه به وجود می آید.

البته قرآن در آیه ۳۱ سوره نور به مردان هم فرمان می دهد تا چشم خود را از نگاه ناروا به زنان بپوشانند و بر میل جنسی خود مسلط باشند.

* نکته سوم

قرآن در این آیه با زنان پیامبر سخن می گوید، اما این دستور برای همه زنان مسلمان است. (در آیه قبل این نکته را نوشتم که وقتی پدر به پسر دانشجویش می گوید: ای دانشجو! دروغ نگو. منظورش این نیست که اگر کسی دانشجو نباشد، می تواند دروغ بگوید).

* نکته چهارم

در ابتدای این آیه، قرآن به زنان پیامبر می گوید: «از خانه بیرون نیاید». آیا زنان پیامبر از خانه بیرون نمی آمدند؟

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که بعضی از همسران پیامبر به سفر حج رفتند، حتی در جنگ ها همراه پیامبر بودند. پس منظور قرآن این نیست که زنان، داخل خانه بنشینند.

منظور قرآن این است: «برای خودنمایی از خانه خارج نشوید، در میان مردان نامحرم، خودنمایی نکنید». اگر زنی حجاب پوششی و حجاب رفتاری خود را مراعات کند، می تواند از خانه خارج شود.

ص: ۱۳۲

از روزگار قبل از اسلام به «جاهلیت اول» یاد شده است، این سخن نشان آن است که جاهلیت دوم هم در پیش است.

وقتی ما آداب و رسوم مردمی که قبل از اسلام در مکه و مدینه و اطراف آن زندگی می کردند را بررسی می کنیم، می بینیم که زندگی آنان شباهت زیادی با انسان کافر امروزی دارد.

زمانی که ما در آن زندگی می کنیم، زمان جاهلیت دوم است!

جاهلیت پیشرفته!

آن روزگار، زندگی مردم به جنگ و خونریزی سپری می شد، آنان با شمشیر به یکدیگر حمله می کردند و بی گناهان را می کشتند، اما در جاهلیت پیشرفته، با یک بمب اتمی، شهری نابود می شود.

آمریکا در جنگ جهانی دوم (در سال ۱۹۴۵ میلادی) شهر «هیروشیما» در کشور ژاپن را با خاک یکسان نمود. آمار کشته شدگان این بمب بیش از ۲۰۰ هزار نفر بود.

اگر در روزگار جاهلیت، دختران بی گناه را زنده به گور می کردند، امروز در بسیاری از کشورها، سقط جنین جنبه قانونی دارد! طبق آمار در سال ۲۰۰۸ میلادی، بیش از ۴۴ میلیون سقط جنین در دنیا انجام شده است. در یک سال، ۴۴ میلیون سقط جنین، عدد کمی نیست. (۶۹)

اگر در روزگار جاهلیت، زنان روسری خود را کنار می زدند و گلو و سینه خود را آشکار می ساختند، امروزه بعضی از زنان، صحنه هایی را به وجود می آورند که قلم از نوشتن آن شرم دارد. (لازم نیست شرحی از تلویزیون های ماهواره ای و سایت های ضد اخلاقی به میان آورده شود)، این همان جاهلیت

پیشرفته است که سبب تباهی انسان ها می شود.

این پنج نکته ای بود که درباره بخش اول آیه ۳۳ نوشتم.

اکنون وارد بخش دوم آیه می شوم: قرآن در بخش قبلی آیه با همسران پیامبر سخن گفت، اما در این بخش، روی سخن با خاندان پیامبر است. من در این بخش چنین می خوانم: «خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

به راستی خاندان پیامبر کیستند که خدا از عصمت و پاکی آنان سخن می گوید؟

من باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری... (۷۰)

در خانه باز می شود، فاطمه (علیها السلام) در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از خانه خارج می شود و به سوی خانه پدر می رود، (این غذا از آب و آرد و روغن تهیه شده است و با خرما شیرین شده است). (۷۱)

فاطمه (علیها السلام) در خانه پدر را می زند، اُمّ سَیْلَمَه در را باز می کند، او همسر پیامبر است. به فاطمه (علیها السلام) خوش آمد می گوید، اُمّ سَیْلَمَه به فاطمه (علیها السلام) علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمه (علیها السلام) نزد پدر می رود، او به پدر سلام می کند، پدر جواب سلام او را به گرمی می دهد و به احترام فاطمه (علیها السلام) از جا برمی خیزد و او را می بوسد، گویا همه دنیا را به این پدر داده اند، فاطمه (علیها السلام) به دیدار پدر آمده است!

فاطمه (علیها السلام) می گوید:

___ پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده ام.

___ دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این گونه برای من زحمت می

___ من کاری نکردم پدر جان!

___ فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

___ آن ها در خانه هستند.

___ برو و آن ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا را با هم بخوریم.

___ چشم پدر جان!

اکنون فاطمه (علیها السلام) اجازه می گیرد و به خانه بازمی گردد. (۷۲)

* * *

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه ات را می بوسی؟

فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می اندازد. شبی که به آسمان ها سفر کردم، سفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.

آن شب، بوی خوشی به مشام رسید. نگاهی به اطراف خود کردم و پرسیدم: این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه کرده است؟

مدهوش آن عطر شده بودم. از جبرئیل سؤال کردم: این عطر خوش چیست؟ جبرئیل گفت: این بوی سیب است! سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را با دست خود آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سؤال برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

همه می خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.

ناگهان دسته ای از فرشتگان نزد من آمدند. آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند. آن ها به من گفتند: ای محمد! خدایت سلام می رساند و این سیب را برای شما فرستاده است. (۷۳)

ص: ۱۳۵

آری، من آن شب مهمان خدا بودم و خدا می دانست از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. آن شب فرشتگان به راز خلقت سیب پی نبردند، آنان باید صبر می کردند تا من آن سیب را بخورم و پس از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برای همه معلوم می شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم. (۷۴)

لحظاتی بعد، فاطمه (علیها السلام) در حالی که دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته است وارد خانه پیامبر می شود، علی (علیه السلام) نیز پشت سر آن ها می آید، آن ها وارد خانه پیامبر می شوند و به پیامبر سلام می کنند و جواب می شنوند، پیامبر با دیدن آن ها بسیار خوشحال می شود، او حسن و حسین (علیهما السلام) را در آغوش می گیرد و آنان را می بوسد.

فکر کنم امروز اُمّ سَلَمَه روزه باشد، او مشغول خواندن نماز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) سر سفره می نشینند و از آن غذا میل می کنند.

بعد از آن، پیامبر اُمّ سَلَمَه را صدا می زند و به او می گوید: من می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

پس از لحظاتی، همان طور که پیامبر نشسته است، حسن (علیه السلام) را روی زانوی راست و حسین (علیه السلام) را روی زانوی چپ خود می نشاند و هر دو را می بوسد. (۷۵)

او سپس از علی (علیه السلام) می خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علی (علیه السلام) می گذارد.

ص: ۱۳۶

سپس پیامبر از فاطمه (علیها السلام) می خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمه (علیها السلام) می آید و کنار پیامبر می نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه اش می گذارد و فاطمه اش را می بوسد. (۷۶)

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی دارد و آن را بر روی همه می اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می گیرد و می گوید: «بارخدا یا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بارخدا یا! هر پیامبری خاندانی داشته است که پس از مرگ او یادگار او بوده اند، علی و فاطمه و حسن و حسین، خاندان من هستند، اینان یادگاران من هستند، اهل بیت من می باشند، گوشت و خون آن ها از من است، از تو می خواهم همه پلیدی ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی». (۷۷)

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می کند.

* * *

لحظاتی می گذرد، جبرئیل نازل می شود و بخش دوم این آیه (آیه ۳۳ سوره احزاب) را برای پیامبر می خواند: «خداوند اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر می نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای او را مستجاب نمود.

اُمّ سلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می آید و به پیامبر می گوید:

— ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

— ای اُمّ سلمه! تو همسر من هستی و سرانجام تو خیر و خوبی است! (۷۸)

اُمّ سلمه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل بیت» می خواند، اما مقام اهل بیت، مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و زشتی به دور هستند.

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن ها باید اهل بیت (علیهم السلام) را بشناسند، پیامبر می داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان صبح به در خانه فاطمه می آید، در را می زند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ! سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است.»

سپس شروع به خواندن بخش دوم این آیه می کند: «خداوند اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند.»

بار دیگر در خانه را محکم تر می زند و چنین می گوید: «من با دوست شما دوست هستم و با دشمن شما دشمن هستم.» (۷۹)

سپس صدای اهل این خانه به گوش می رسد که جواب سلام پیامبر را می دهند.

پیامبر هر روز این کار را انجام می دهد تا مردم بدانند که اهل بیت (علیهم السلام) چه کسانی هستند. پیامبر می خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی، دور هستند. (۸۰)

وقتی قرآن می خوانم می بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می بندد که آیا می شود منظور از «اهل بیت» زنان پیامبر باشند؟

باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقت قرآن را می خوانم، به نکته ای می رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می دهیم، از واژه «شما» استفاده می کنیم، اما در زبان عربی برای خطاب باید دقت کنیم، اگر گروهی که می خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کُنَّ» استفاده می کنیم.

در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کُنَّ» استفاده شده است، برای مثال در اول این آیه چنین می خوانیم: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ».

ولی در اینجا خدا می گوید: «يُطَهِّرْكُمْ»، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی شود که منظور از «کُم» در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا زنان پیامبر بود، حتماً می فرمود: «يُطَهِّرْكُنَّ».

چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از «يُطَهِّرْكُمْ» در این آیه گروهی از مردان می باشد، اکنون باید از اهل سنت این سؤال را بپرسم، آن ها باید جواب این سؤال را بدهند.

طبق نقل های متعدد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند، اکثریت این گروه مرد هستند و فاطمه (علیها السلام) هم به عنوان یکی از این

افراد، همراه گروه مردان مطرح است، امّا اگر این آیه، درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود دارد.

کسانی که می گویند منظور از «خاندان پیامبر» در این آیه، همسران پیامبر است. در اینجا می خواهم برای آنان پنج نکته بنویسم:

* نکته اول:

در سوره «تحریم» ماجرای دو نفر از همسران پیامبر ذکر شده است، آنان رازی را که پیامبر به آنان گفته بود، فاش نمودند. پیامبر از این کار آنان، ناراحت شد. در آیه ۳ سوره تحریم قرآن چنین می گوید: «اگر شما توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، به نفع شماست زیرا واقعاً دل های شما از حقّ برگشته است».

به راستی این کار آنان، گناه بوده است یا اطاعت؟ خدا به آنان می گوید، «اگر توبه کنید برای شما بهتر است»، معلوم می شود که آنان مرتکب گناهی شده بودند که باید توبه کنند.

اگر منظور از «خاندان پیامبر» در آیه ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر باشند، نتیجه چه می شود؟

آیه ۳۳ احزاب می گوید: آنان از هر خطا و گناهی به دورند، آیه ۳ سوره تحریم می گوید: دو نفر از آنان گناه کردند. این اختلاف در دو آیه قرآن را چگونه می توان پاسخ داد؟

ص: ۱۴۰

آنان هم از گناه دور باشند و هم گناه بکنند؟

معلوم می شود که زنان پیامبر، از خطا و گناه به دور نیستند و منظور از «خاندان پیامبر» در آیه ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر نیستند.

* نکته دوم

وقتی مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم بیعت کردند، عایشه (که همسر پیامبر بود)، دست به شورش زد. حدود بیست و پنج سال از وفات پیامبر گذشته بود که عایشه مردم را بر ضدّ علی (علیه السلام) شوراند. او همراه با هوادارانش از مدینه به بصره رفتند و آنجا را تصرف نمودند.

علی (علیه السلام) با لشکر خود به بصره آمد و آنان را نصیحت زیادی کرد، اما آنان از شورش خود دست برنداشتند. سرانجام جنگی سخت در گرفت و بیش از شش هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. (این جنگ به جنگ «جمل» مشهور شد، البته بعضی ها تعداد کشته شدگان این جنگ را بیست هزار نفر ذکر کرده اند).

اهل سنت، شورش بر خلیفه را حرام می دانند، عایشه بر خلیفه زمان خود شورش کرد، پس او خطای بزرگی انجام داد که سبب کشتار زیادی شد، پس او از «خاندان پیامبر» نیست، زیرا قرآن می گوید: «خاندان پیامبر از هر گناه و خطایی به دور هستند»، به راستی چه گناهی بالاتر از فتنه و آشوبی است که ۲۰ هزار نفر را به کام مرگ بفرستد؟ (۸۱)

* نکته سوم

اگر منظور از «خاندان پیامبر» در این آیه، همسران پیامبر می باشند، چرا هیچ

ص: ۱۴۱

کدام از آنان چنین سخنی را نگفته اند؟

عایشه که در مناسبت های مختلف برای مردم از فضیلت خود سخن می گفت، چرا خود او هرگز چنین سخنی را بیان نکرد؟ از طرف دیگر، اُمّ سَیْلَمَه یکی از همسران پیامبر است، او بارها برای مردم گفت که منظور از «خاندان پیامبر» در این آیه علی و حسن و حسین و فاطمه (علیهم السلام) می باشد.

* نکته چهارم

یکی از علمای اهل سنت، کتابی به نام «شواهد التنزیل» نوشته است، او وقتی به این آیه می رسد ۱۳۰ حدیث نقل می کند. همه این احادیث اثبات می کنند که منظور از خاندان پیامبر در این آیه، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند. (۸۲)

* نکته پنجم

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، مسیر امامت ادامه پیدا کرد و امامان معصوم یکی پس از دیگری، رهبری جامعه را به عهده گرفتند. خدا دوازده امام معصوم را برای هدایت انسان ها قرار داد و آخرین آن ها، مهدی (علیه السلام) است که اکنون از دیده ها پنهان است. دوازده امام معصوم، جزء «خاندان پیامبر» هستند و همه آنان از خطا و گناه، دور هستند.

منظور از خاندان پیامبر یا «اهل بیت»، همان مسیر امامت و ولایت است. هدایت واقعی در گرو پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) است، کسانی که هدایت را در جای دیگری می جویند، راه را گم کرده اند.

ص: ۱۴۲

هر کس به سوی اهل بیت (علیهم السلام) برود، نجات پیدا می کند، شرط نجات، رفتن به سوی آنان است، هر کس از آن ها جدا شود، سرانجامی جز تباهی ندارد. (۸۳)

ماه رمضان بود و من برای جوانان تفسیر قرآن می گفتم. وقتی تفسیر این آیه را تمام کردم، جوانی رو به من کرد و گفت: «چرا قرآن نظم خاصی در گفتار ندارد؟ چرا قرآن در این آیه، اول با زنان پیامبر سخن می گوید، سپس از عصمت اهل بیت (علیهم السلام) مطلبی بیان می کند و در آیه بعد بار دیگر با همسران پیامبر سخن می گوید. آخر این چه حرف زدنی است؟».

من باید به این سؤال او جواب می دادم، با نهایت احترام از او تشکر کردم که سؤال خود را پرسیده است و سپس به او چنین گفتم:

۱ - قرآن در طول ۲۳ نازل شده، جبرئیل هر قسمت از قرآن را در مناسبت خاصی برای پیامبر می خواند. خود پیامبر دستور می دادند تا هر آیه از قرآن در کدام سوره و در کجای آن سوره قرار گیرد. در واقع، نظم قرآن به دستور پیامبر بوده است.

۲ - خدا وعده داده است که قرآن از تحریف در امان باشد، بعد از پیامبر کسانی به حکومت رسیدند که دشمنی زیادی با اهل بیت (علیهم السلام) داشتند. آنان دستور آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) را دادند، همان خانه ای که پیامبر مدت ها این آیه را در آنجا می خواند، در آتش کینه دشمنان سوخت.

آری، خدا می دانست دشمنان ولایت برای رسیدن به هدف خود، حاضرند در قرآن نیز دست ببرند و آن را هم تحریف کنند، برای همین بود که حکمت

خدا حکم می کرد که تا این آیه به این صورت در قرآن ذکر شود.

۳ - وقتی دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) این آیه را می شنیدند، چه کار می کردند؟ کافی بود آنان به مردم بگویند که منظور از اهل بیت (علیهم السلام)، همسران پیامبر هستند. این سخن آنان را به هدفشان می رساند و دیگر انگیزه ای برای تحریف قرآن برای آنان باقی نمی ماند.

۴ - افرادی که اهل اندیشه نبودند، سخن آنان را می پذیرفتند، اما کسانی که اهل فکر بودند، می دانستند که قرآن در سوره تحریم از گناه دو نفر از همسران پیامبر سخن گفته است، این آیه می گوید: «خاندان پیامبر معصوم هستند»، پس معلوم است که منظور از اهل بیت در این آیه، افراد دیگری هستند.

آری، خدا در قرآن، نشانه ای برای اهل تفکر قرار داده است تا هرگز حقیقت پنهان نماند، هر کس بخواهد می تواند به معنای واقعی آیه برسد، کافی است فقط عاقل باشد.

۵ - این به ما نشان می دهد که روش و سبک قرآن با کتاب های معمولی فرق می کند. قرآن برای خود سبک خاصی دارد که ما باید به آن توجه کنیم.

بیان موضوعات مختلف در یک سخن در میان شاعران و سخنگویان مهم عرب رواج داشته است و در کلام و اشعار عربی، نمونه های زیادی از آن دیده می شود. این روش، هرگز خلاف فصاحت و بلاغت به حساب نمی آمده است. (۸۴)

آیه ۳ سوره مائده نیز به همین سبک نازل شده است. قرآن به همین سبک سخن گفته است. در آن آیه، ابتدا از غذاهای حرام (گوشت خوک و مردار)

سخن به میان می آید، سپس از کامل شدن دین (ماجرای غدیر و ولایت علی (علیه السلام)) سخن گفته می شود، سپس بار دیگر از موضوع غذاهای حرام سخن به میان می آید.

وقتی من این پنج نکته را برای آن جوان ذکر کردم، از من تشکر کرد.

روزی که در دانشگاه بودم، یکی از دانشجویان نزد من آمد و گفت:

___ استاد! من یک سؤال دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

___ آن سؤال چیست؟

___ ما معتقد هستیم که اهل بیت (علیهم السلام) معصوم هستند، آخر چگونه می شود اهل بیت (علیهم السلام) هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است انسان به این مقام برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک لحظه در آن روزگار هوس یک گناه کند. اهل بیت (علیهم السلام) هر چقدر مقام بالایی داشته باشند، به هر حال انسان هستند و ممکن است به ذهن و قلب آن ها فکر گناه بیاید.

___ آیا من می توانم یک سؤال از شما بپرسم؟ آیا ناراحت نمی شوید؟

___ بفرمایید.

___ شما چند سال دارید؟

___ من بیست سال دارم.

___ عذر می خواهم که این سوال را می پرسم: آیا در این مدت، هرگز به ذهنتان رسیده است که وقتی به دستشویی می روید، مقداری از آنچه از شما دفع شده

ص: ۱۴۵

است را بخورید؟

___ استاد! این چه سؤالی است که شما می پرسید؟

___ آنچه از شما دفع شده است در نظر شما آن قدر پست و متعفن است که شما هرگز چنین فکری هم نمی کنید. بگویید بدانم آیا شما قدرت بر انجام چنین کاری دارید؟ آیا کسی این قدرت را از شما گرفته است؟

___ نه. من قدرت بر این کار را دارم، اما هرگز و هرگز چنین فکری تا به حال به ذهنم خطور نکرده است. من نمی دانم منظور شما از این حرف ها چیست؟

___ عزیزم! صبر کن، پس معلوم شد که تو نسبت به انجام آن کاری که گفتم، قدرت داری، اما هرگز فکر انجام آن را هم نمی کنی، چه رسد که بخواهی آن کار را انجام دهی.

___ بله. همین طور است.

___ خوب. آیا خداوند می تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت (علیهم السلام) بدهد که زشتی گناه نزد آن ها از همه چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟

___ آری.

___ اهل بیت (علیهم السلام) قدرت بر انجام گناه دارند، اما گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصور کنی، زشت تر است، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی کنند.

___ استاد! خدا به شما خیر بدهد، من با این مثال شما، خیلی چیزها فهمیدم، راست گفته اند که گاهی یک مثال بهتر از یک کتاب می تواند در فهمیدن یک مطلب به دیگران کمک کند.

ص: ۱۴۶

___ عصمت آن ها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آن ها آن چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی کند، قلب آن ها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جایی برای فکر غیر خدایی باقی نمانده است، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.

___ استاد! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت (علیهم السلام) داده است؟ علت این کار چه بوده است؟

___ می دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) را بر همه واجب نموده است و به آن ها ولایت داده است، همه مردم باید از فرمان آن ها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا نمی دهند.

___ یعنی کسی که عصمت ندارد نمی تواند ولایت داشته باشد؟

___ دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعد از مردم خواست تا از آن ها اطاعت کنند، اگر آن ها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آن ها را بر ما واجب نمی کرد، اگر آن ها معصوم نبودند، هرگز بر ما ولایت نداشتند، آخر چگونه ممکن است خدا به ما بگوید گوش به فرمان کسی باشید در حالی که ممکن است او اشتباه کند؟

___ استاد! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.

___ کدام سخن؟

___ آن ها می گویند که ابوبکر و عمر و عثمان، «ولی امر» مسلمانان بودند و بر

مردم ولایت داشتند.

— کسی می تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی (علیه السلام) است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما نیز مقام عصمت عنایت نمود». (۸۵)

* * *

خلاصه سخن این شد که آیه ۳۳ این سوره، دو بخش دارد:

*بخش اول:

قرآن با زنان پیامبر چنین سخن می گوید: «در خانه خود بمانید و همانند زنان جاهلیت اول، خودنمایی نکنید و در میان مردان نامحرم ظاهر نشوید، نماز را به پا دارید، زکات بدهید و از من و پیامبرم اطاعت کنید».

*بخش دوم

قرآن درباره عصمت اهل بیت (علیهم السلام) چنین سخن می گوید: «من اراده کرده ام که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نمایم و آنان را پاکیزه گردانم».

اکنون به تفسیر آیه ۳۴ می پردازم.

* * *

احزاب: آیه ۳۴

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

ص: ۱۴۸

در اینجا بار دیگر با همسران پیامبر چنین سخن می‌گویی: «آنچه از آیات و دانش که در خانه‌های شما بر پیامبر نازل می‌شود، فراگیرید و آن را به دیگران بیاموزید».

تو قرآن را در حالت‌های مختلف بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل می‌کردی، گاهی او در نزد همسرانش بود و جبرئیل بر او نازل می‌شد و آیه را بر او می‌خواند، آری، گاهی همسران پیامبر اولین کسانی بودند که از نزول آیه جدید باخبر می‌شدند.

اکنون تو از همسران پیامبر می‌خواهی تا از این نعمت بزرگ معنوی غافل نشوند و شکر آن را به جا آورند، خانه‌های آنان، کانون وحی است و چشم دل همه مؤمنان به آن خانه‌ها می‌باشد.

سال پنجم هجری است و هنوز قسمتی از قرآن نازل نشده است، مؤمنان هر روز منتظر هستند تا آیات قرآن نازل شوند و آنان به وظیفه خود عمل کنند و به سعادت نزدیک تر شوند.

* * *

پیام این آیه برای امروز من چیست؟

گاهی من دچار غفلت می‌شوم و شیفتگی دنیا با من کاری می‌کند که فقط نعمت‌های مادی را به حساب می‌آورم، فکر می‌کنم که ثروت و دارایی من چقدر است، وقتی می‌بینم دوستم ثروت بیشتری دارد، غصه می‌خورم که چرا من از او عقب مانده‌ام و با خود می‌گویم: چرا به اندازه او ثروت ندارم؟

تو هر کس را با قرآن آشنا کردی، نعمتی بزرگ به او داده‌ای، او باید شکر گزار این نعمت باشد.

هیچ نعمتی با نعمت آشنایی با قرآن، قابل مقایسه نیست، همه دنیا و

ص: ۱۴۹

ثروت های آن، نابود می شوند، اما قرآن برای همیشه می ماند، اگر کسی عظمت قرآن را درک کند، دیگر ثروت دنیا در چشمش بزرگ جلوه نمی کند.

ص: ۱۵۰

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵)

تو برای مردان و زنانی که ایمان آوردند، بخشش و پاداش بزرگی آماده کرده ای، تو به آنان وعده می دهی که گناهانشان را ببخشی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای دهی.

اکنون برایم از ویژگی های آنان سخن می گویی:

۱ - آن مردان و زنان به حق بودن اسلام و پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) اقرار می کنند.

۲ - آن مردان و زنان ایمان واقعی دارند و از نفاق دوری می کنند.

۳ - آن مردان و زنان با تواضع و فروتنی تو را می خوانند و دعا می کنند.

۴ - آن مردان و زنان، راستگویی را شیوه زندگی خود قرار می دهند.

۵ - آن مردان و زنان در همه سختی ها صبر و شکیبایی می نمایند.

۶ - آن مردان و زنان از کبر و غرور پرهیز می کنند.

۷ - آن مردان و زنان به نیازمندان کمک می کنند و به آنان انفاق می کنند.

۸ - آن مردان و زنان در ماه رمضان روزه می گیرند.

۹ - آن مردان و زنان از آلودگی جنسی به دور هستند و پاکدامن می باشند.

۱۰ - آن مردان و زنان تو را زیاد یاد می کنند و همیشه به یاد تو هستند.

این ده ویژگی مردان و زنانی است که بهشت در انتظار آنان است، هر مرد و زنی که بخواهد به رستگاری برسد.

مناسب می بینم در اینجا سه نکته را درباره این آیه بنویسم:

* نکته اول

اسلام غیر از ایمان می باشد، همین که کسی به زبان گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله»، او دیگر مسلمان است و از کافران جدا می گردد.

اما آیا هر مسلمانی، مؤمن است؟

نه. ممکن است یک مسلمان، منافق باشد، یعنی او برای منافع مادی، اسلام آورده باشد ولی دل او از ایمان هیچ بهره ای نبرده باشد. مؤمن کسی است که نور ایمان به قلب او تابیده باشد و از نفاق دوری کند.

آیا مؤمن کسی است که گناه نمی کند؟

نه. فقط کسی که معصوم است گناه نمی کند، ممکن است کسی مؤمن باشد اما شیطان او را فریب بدهد و او گناهی انجام دهد.

ص: ۱۵۲

به راستی نشانه مؤمن چیست؟

جواب این است: اگر کسی در تنهایی نماز بخواند و در مقابل عظمت خدا سر به سجده بگذارد، معلوم می شود او مؤمن است. منافق هیچ گاه در تنهایی، نماز نمی خواند، او برای مردم و خودنمایی نماز می خواند.

اگر من در تاریکی شب که هیچ کس مرا نمی بیند، وضو می گیرم و به نماز می ایستم، این نشانه آن است که خدا به من نعمت ایمان را داده است.

* نکته دوم

در این آیه، ده ویژگی مردان و زنان را ذکر کردی، این ده ویژگی، راه سعادت و رستگاری است:

۱. اسلام ۲. ایمان ۳. دعا ۴. راستگویی ۵. صبر ۶. فروتنی

۷. انفاق ۸. روزه ۹. پاکدامنی ۱۰. زیاد یاد کردن تو.

در میان این ویژگی ها، از واژه «صلاه» که به معنای «نماز» است، سخنی به میان نیامده است، نماز چیزی جز دعا نیست، اما در ویژگی سوم از دعا نام برده شده است. بهترین دعا همان نمازی است که یک مسلمان می خواند.

در ویژگی دهم از «یاد خدا» سخن گفته شده است، نماز بهترین راه برای «یاد خدا» می باشد، گویا هدف قرآن این بوده است که دوبار به نماز اشاره کند و این گونه حقیقت نماز را بیان کند، نماز، دعا و یاد توست. اگر کسی نماز بخواند، اما حضور قلب نداشته باشد، از حقیقت نماز بهره ای نبرده است، نمازی نماز است که دعا و یاد تو را به همراه داشته باشد.

* نکته سوم

وقتی به توراتی که اکنون در دسترس است مراجعه می کنم، می بینم که خدای یهود، ده فرمان برای موسی (علیه السلام) فرستاده است و در آخرین قسمت بند دهم

ص: ۱۵۳

زنان در کنار چهارپایان و اموال منقول قرار گرفته اند. همچنین مردان یهودی برنامه دعای صبحگاهی دارند، آنان در آن دعا شکر خدا را می کنند که آنان را زن نیافریده است. (۸۶)

ولی قرآن زن و مرد را در اساسی ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، کنار هم قرار داده و آنان را همچون دو کفه یک ترازو، قرار می دهد.

آری، زن و مرد با هم تفاوت جسمی و روحی دارند و این تفاوت ها، برای تداوم نسل بشر لازم است. قرآن بر اساس همین تفاوت ها برای زن و مرد، قوانین مختلفی بیان کرده است، با وجود همه این ها، قرآن زن و مرد را در مسائل اساسی اعتقادی و اخلاقی و عملی یکسان می بیند و برای آنان پاداشی یکسان (بدون کمترین اختلافی) ذکر می کند.

* * *

احزاب: آیه ۳۶

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳۶)

وقتی تو و پیامبر تو به چیزی حکم می کنید، شایسته نیست که مرد و زن مؤمن در برابر آن حکم، نظر شخصی داشته باشند و با آن مخالفت کنند، آنان باید تسلیم باشند.

تو به پیامبر خود مقام عصمت دادی، وقتی او چیزی را برای مسلمانی صلاح بداند، آن مسلمان نباید مخالفت کند، زیرا فرمان پیامبر، فرمان توست. هر کس نافرمانی تو و پیامبر تو را کند، به گمراهی شدید و آشکاری گرفتار شده است.

ص: ۱۵۴

وقتی به کتاب های تفسیری مراجعه می کنم می بینم که آنان ماجرای را برای این آیه نقل کرده اند.

محمد(صلی الله علیه و آله) در شهر مکه بود، همسر او خدیجه، غلامی به نام «زید» را خریداری نمود و آن را به محمد(صلی الله علیه و آله) بخشید. محمد(صلی الله علیه و آله) زید را آزاد نمود و او را فرزندخوانده خود کرد.

وقتی که محمد(صلی الله علیه و آله) به پیامبری رسید، زید به او ایمان آورد و از مسلمانان خوب مکه شد. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، زید هم با او به مدینه آمد.

دیگر وقت ازدواج زید فرا رسیده بود، پیامبر تصمیم گرفت تا برای ازدواج او اقدام کند. پیامبر، دخترعمه ای به نام «زینب» داشت. (زینب بنت جحش).

پیامبر از زینب برای زید خواستگاری کرد و از او خواست تا با زید ازدواج کند، امّا زینب نارضایتی خود را اعلام کرد، همچنین برادر زینب، به شدت با این ازدواج مخالف بود.

به راستی زینب و برادرش چه دلیلی برای این مخالفت خود داشتند؟ آنان به سنت های زمان جاهلیت پایبند بودند و ارزش و جایگاه خانواده خود را بالاتر از همه می دانستند.

آنان به زید به چشم برده آزاد شده نگاه می کردند و هرگز حاضر نبودند یک برده آزاد شده با خانواده آنان وصلت کند، اسلام ارزش انسان ها را در تقوا می داند، کسی که با تقوا باشد، اگر چه برده باشد، نزد خدا با ارزش است.

اینجا بود که این آیه نازل شد و به زینب و برادرش هشدار داد که چرا در مقابل فرمان خدا و پیامبر، تسلیم نیستند.

وقتی زینب و برادرش این آیه را شنیدند، تسلیم سخن پیامبر شدند و مراسم

ازدواج برگزار شد و زینب، همسر زید شد و آنان زندگی خود را آغاز کردند، اما این همه ماجرا نبود، ماجرای زینب و زید، همچنان ادامه پیدا کرد و چند آیه بعد نازل شد.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) می‌گوید: من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم درباره امامت سخن می‌گویند. آنان می‌گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا(علیه السلام) بروم و نظر آن حضرت را درباره امامت جویا شوم.

از مسجد بیرون آمدم و به خانه امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و گفت:

خدا دین خودش را با ولایت، کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خم، علی(علیه السلام) را به عنوان امام معرفی نمود و از مردم خواست تا با علی(علیه السلام) بیعت کنند.

مردم چه می‌دانند که امامت چیست؟

امام همچون خورشیدی است که جهان را روشن می‌کند.

امام همچون آب گوارا برای تشنگان است.

امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟

انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟

مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم بعد از وفات پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

این سخن قرآن در آیه ۳۶ سوره احزاب است: «آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت».

مردم به کجا می روند؟ چه راهی را می پیمایند؟

آنان می خواهند امام را برگزینند؟

امام، معصوم است و او از خطا و لغزش در امان است، فقط خدا می داند چه کسی به این مقام رسیده است، این فضل خداست که او به هر کس بخواهد می دهد. (۸۷)

سخن امام رضا(علیه السلام) به پایان رسید، این زیباترین سخن درباره مقام امام می باشد، آری، این امام است که در هر زمانی حق را از باطل جدا می کند، راه امامت، ادامه راه توحید و نبوت است، هر کس از این راه روی برتابد، بر باطل است و هرگز سعادتمند نخواهد شد.

* * *

احزاب: آیه ۳۷

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكُنِيَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

ص: ۱۵۷

تو در این آیه با محمد (صلی الله علیه وآله) سخن خویش را آغاز می کنی و از او می خواهی تا به یاد آورد زمانی را که او با زید سخن می گفت. تو به زید نعمت ایمان عطا کرده بودی و محمد (صلی الله علیه وآله) هم او را از بردگی آزاد کرده بود. زید نزد محمد (صلی الله علیه وآله) آمد و به او خبر داد که می خواهد همسرش زینب را طلاق دهد. محمد (صلی الله علیه وآله) به او بارها چنین فرموده بود: «همسرت را طلاق نده و از خدا بترس!».

آری، پیامبر تلاش می کرد تا بین این زن و شوهر، سازش ایجاد کند، اما هرچه می گذشت، تصمیم آن دو برای طلاق بیشتر می شد. پیامبر چیزی را در دل پنهان داشت، او تصمیم گرفت اگر زید همسرش را طلاق دهد برای جبران شکست روحی زینب، با زینب ازدواج کند، اما او از سرزنش مردم نگران بود و سزاوار بود که او از مخالفت با فرمان تو، بیمناک باشد.

وقتی زید، زینب را طلاق داد، تو زینب را به همسری پیامبر درآوردی، هدف تو از این فرمان این بود که برای مؤمنان در ازدواج با همسر پسرخوانده خود مشکلی وجود نداشته باشد. تو می خواستی مؤمنان بدانند وقتی پسرخوانده آنان از همسرشان طلاق گرفت، ازدواج با آن همسر طلاق گرفته بر آنان حرام نیست. این فرمان تو بود و فرمان تو باید اجرا شود.

مناسب می بینم در اینجا چند نکته را بنویسم:

*نکته اول

اگر پسر شخصی، زنش را طلاق بدهد، آن شخص نمی تواند با آن زن ازدواج کند، ازدواج یک مرد با زن پسرش، حرام است. این قانون توست.

مردم آن زمان تصوّر می کردند که پسرخوانده همانند پسر واقعی انسان است، امّا این خرافه ای بیش نیست. در قانون تو، هرگز پسرخوانده مانند پسر

ص: ۱۵۸

واقعی نمی شود.

خدا می خواست این سنّت غلط را بشکند، سنّتی که در جامعه آن روز، ریشه دوانده بود و شکستن آن سنّت، نیاز به کار بزرگی داشت، خدا می دانست که اگر از این قانون فقط سخن بگویند، مردم به زودی آن را قبول نخواهند کرد، آنان سال های سال با این خرافه زندگی کرده اند، این خرافه جزئی از زندگی آنان شده است.

اکنون فرصتی فراهم شده است تا خدا از محمّد (صلی الله علیه و آله) بخواهد با عمل خود این سنّت را بشکند و نه با گفتار!

وقتی محمّد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه بود، زید را پسرخوانده خود قرار داده بود، خیلی ها زید را به نام «زید بن محمّد» می شناختند، وقتی زید همسرش را طلاق داد و مدّت عدّه زینب هم تمام شد، (وقتی زنی از شوهرش طلاق می گیرد، چند ماه باید صبر کند و بعد از آن، می تواند ازدواج کند، به مدّتی که یک زن بعد از طلاق، صبر می کند، عدّه می گویند)، خدا به محمّد (صلی الله علیه و آله) فرمان داد تا با زینب ازدواج کند.

این گونه خدا به همه ثابت کرد که پسرخوانده هرگز مانند فرزند واقعی انسان نیست.

*نکته دوم

چندین بار زید نزد پیامبر آمد و به او خبر داد که می خواهد زینب را طلاق دهد، از آن جهت که پیامبر، واسطه این ازدواج بود، زید نزد پیامبر می آمد و به پیامبر خبر می داد که زینب با او ناسازگار است، گویا زینب هنوز خود را از قبیله ای سرشناس می دید و شوهرش را برده ای آزاد شده! این سبب شد که زینب نتواند با زید زندگی خوشی را داشته باشد، البتّه زید هم قدری اخلاقش

ص: ۱۵۹

در خانه تند بود.

*نکته سوم

در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود. آن نازل شدن قرآن که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی قرآن در مناسبت های مختلف، یک آیه یا چند آیه آن نازل می شد و پیامبر آن را برای مردم می خواند.

وقتی در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، پیامبر فهمید که زینب از شوهرش جدا می شود و خدا به او دستور ازدواج با زینب را می دهد.

اکنون که زید نزد پیامبر آمده است و به او خبر می دهد که می خواهد زینب را طلاق دهد، پیامبر به فکر فرو می رود، زمان آن فرمان خدا نزدیک شده است! به زودی زینب از شوهرش جدا می شود و خدا از پیامبر خواهد خواست تا با زینب ازدواج کند، امّا چنین چیزی در جامعه آن روز، گناهی بزرگ محسوب می شد! گویا پیامبر با خود فکر می کرد: «اگر من با زینب (پس از طلاق او) ازدواج کنم، مردم خواهند گفت پیامبر با عروس خود ازدواج کرده است! آنان زید را پسر من می دانند و زینب را عروس من!».»

اینجا بود که خدا به پیامبر فرمان داد از سخن مردم نهراسد و به فرمان او گوش فرا دهد، شکستن این سنت باطل از همه چیز مهم تر است.

احزاب: آیه ۳۹ - ۳۸

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ

ص: ۱۶۰

مردم مدینه خبردار شدند که پیامبر با زینب ازدواج کرده است، آنان تعجب کردند و با خود گفتند: «آخر مگر می شود انسان با همسر پسرخوانده اش ازدواج کند، این کار حرام است و گناه».

وقتی تو چیزی را بر پیامبر واجب کردی و او فرمان تو را اطاعت کرد، دیگر بر او هیچ عیب و گناهی نیست، پیامبر نباید در اجرای فرمان تو، گوش به حرف این و آن بدهد، او باید فرمان تو را اطاعت کند و از جو جامعه هراسی به دل راه ندهد.

شکستن سنت های غلط و مبارزه با خرافات، همیشه با سر و صدا همراه است، پیامبر نباید به این مخالفت ها اعتنا کند، شکستن سنت های غلط، یک سنت آسمانی بوده است و در زمان همه پیامبران وجود داشته است و فرمان تو از روی حساب و برنامه دقیقی است و باید اجرا شود.

آری، مبارزه با خرافات، برنامه همه پیامبران بوده است، پیامبرانی که پیام تو را به مردم می رساندند و در این راه از هیچ کس هراسی نداشتند. آنان در راه تو فداکاری نمودند و تو هم به آنان پاداش بزرگی می دهی که تو برای حسابرسی اعمال بندگانت کافی هستی، روز قیامت که فرا رسد، به پیامبران مزدی نیکو می دهی و آنان را در بهترین جایگاه بهشت جای می دهی.

درس بزرگی که قرآن در اینجا به من می دهد این است: هرگز نباید در راه شکستن سنت های غلط و مبارزه با خرافات تردیدی به خود راه دهیم، مبارزه با خرافاتی که عقل و هوش مردم را ربوده است، همواره با سر و صدا همراه بوده است.

من نیاید به مخالفت‌ها اعتنا کنم، اگر در راه سعادت جامعه گام برمی‌دارم، نیاید از مخالفت مردم بهراسم، باید حقیقت را بگویم و محکم و استوار در این راه قدم بردارم، همان‌گونه که همه پیامبران چنین کردند.

* * *

احزاب: آیه ۴۰

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

پیامبر مردم را برای مراسم عروسی دعوت کرد، به همه خبر داد که می‌خواهد با زینب ازدواج کند، همه فهمیدند که تو به او فرمان داده‌ای تا با زینب ازدواج کند، اما بعضی از آنان هنوز در فکر بودند: آخر چرا پیامبر می‌خواهد با زینب ازدواج کند؟ زینب، پیش از این، زن زید بود. زید هم که پسر محمد (صلی الله علیه و آله) است. آیا پیامبر می‌خواهد با کسی که قبلاً، زن پسرش بوده است، ازدواج کند؟

اکنون این آیه را نازل می‌کنی: «ای مردم! محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، او فرستاده من و آخرین پیامبری است که من او را برای هدایت بشر فرستادم. بدانید که من به همه چیز آگاه می‌باشم».

* * *

مردم آن روزگار، فرزندخوانده را همانند فرزند واقعی می‌دانستند، برای همین زید را پسر پیامبر خطاب می‌کردند، وقتی می‌خواستند زید را صدا بزنند، به او می‌گفتند: «ای پسر محمد»!

در آیه ۵ این سوره خدا به مسلمانان فرمان داد که فرزندخوانده را به نام پدر واقعی او بخوانند و او را به پدرش نسبت ندهند. زید، پسر «حارثه» است، او

ص: ۱۶۲

پسر محمد (صلی الله علیه وآله) نیست. اگر می خواهند زید را صدا بزنند به او چنین بگویند: «ای پسر حارثه!».

اکنون در این آیه، قرآن تأکید می کند که محمد (صلی الله علیه وآله)، پدر زید نیست، پس ازدواج محمد (صلی الله علیه وآله) با زینب اشکال ندارد، چون زینب، همسر پسر محمد (صلی الله علیه وآله) نیست.

در این آیه، محمد (صلی الله علیه وآله) به عنوان «آخرین پیامبران» معرفی شده است، بعد از او هرگز پیامبری نخواهد آمد، به راستی چرا خدا پس از رحلت محمد (صلی الله علیه وآله)، انسان ها را از نعمت پیامبران محروم کرد؟ مگر سیر تکامل انسان ها، اندازه ای دارد؟ انسان روز به روز به مرحله ای بالاتر از علم و دانش می رسد، آیا او نیاز به پیامبری جدید ندارد؟

در جواب این سؤال باید مثالی بزنم: من فرزندم را به مدرسه می فرستم، او در کلاس اول از معلم خود، خواندن و نوشتن را می آموزد و هر سال به کلاس بالاتر می رود. وقتی او بزرگ شد به دانشگاه می رود و آنجا هم استادان به او دانش های مختلفی می آموزند. او تا مرحله دکترا پیش می رود و در یک رشته از دانشگاه، دکترا می گیرد.

بعد از آن دیگر او نیاز به هیچ استادی ندارد، او خود به تحقیق ادامه می دهد، اما دیگر استاد ندارد، او مسیر تکامل را با توجه به دانسته های قبلی خود، ادامه می دهد، اگر او به مشکلی برخورد کرد، با توجه به قواعد و اصولی که قبلاً آموخته است، آن را برطرف می کند.

اگر من کسی را ببینم که مدرک دکترا گرفته است و هنوز به دنبال استاد است، باید معلوم شود او فقط مدرک گرفته است، اما خوب درس نخوانده است!

ص: ۱۶۳

پیامبران بشر را در مسیر کمال یاری کردند و هر کدام، مرحله ای از راه کمال را به او نشان دادند، همه پیامبران دارای اصول مشترکی بوده اند، هر چند که شرایط زمان و مکان آن ها، سبب می شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند.

ادیان آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران معلمان این کلاس ها.

پس از مدّتی، انسان این شایستگی را پیدا کرد که خدا یک برنامه کلی به نام اسلام را به او بدهد. این برنامه به صورت کلی بیان شده است و برای همه زمان ها و مکان ها می باشد. وقتی این برنامه وسیع و کامل به انسان داده شد، انسان می تواند همه نیازهای خود را از این برنامه بگیرد و نیاز به پیامبر جدید ندارد، همان گونه که اگر کسی دکترا گرفت دیگر نیاز به استاد ندارد و خودش باید مسیر تحقیق را ادامه دهد.

آری، هر مسأله ای که در آینده برای انسان پیش بیاید، قانون آن، در اسلام بیان شده است. اسلام همه نیازهای انسان را بیان کرده است. از طرف دیگر، قرآن هرگز تحریف نمی شود، این وعده خداست که تا روز قیامت، قرآن از هر گونه تغییری به دور خواهد بود.

* * *

به مدینه رفته بودم، هر بار که جلوی ضریح پیامبر می ایستادم، می دیدم از میان همه آیات قرآن، آیه ۴۰ این سوره را به ضریح نوشته اند.

روزی، وقتی به قبرستان بقیع رفتم، خواستم سلام به امام حسن (علیه السلام) بدهم، برای همین گفتم: «السلام علیک یابن رسول الله: سلام بر تو ای پسر رسول خدا».

اینجا بود که یکی از وهابی ها جلو آمد و قسمت اوّل این آیه را برایم خواند:

ص: ۱۶۴

«محمد پدر هیچ کدام از مردانِ شما نیست». او به من گفت: چرا می گویی: یابن رسول الله! هیچ کس پسر پیامبر نیست!

آن روز من نمی توانستم جواب او را بدهم، آنان چند بار مرا دستگیر کرده بودند و مشکلاتی برایم ایجاد کرده بودند. من باید سکوت می کردم و چیزی نمی گفتم.

اکنون می خواهم با آن وهابی سخن بگویم:

تو گفتی که من نباید به امام حسن (علیه السلام) بگویم: یابن رسول الله، تو گفتی که قرآن می گوید: «محمد پدر هیچ کدام از مردان مسلمان نیست». تو به من گفتی چرا شیعیان در زیارت عاشورا به امام حسین (علیه السلام) می گویند: «یابن رسول الله». تو گفتی: این کار، خلاف قرآن است!

تو آیه قرآن خواندی، من هم برای تو آیه قرآن می خوانم.

کدام آیه؟

آیه مباهله.

آیا ماجرای مباهله را می دانی؟

به من فرصت بده تا شرحی کوتاه از ماجرای مباهله بنویسم:

سال نهم هجری که فرا رسید، پیامبر نامه ای را برای مسیحیان منطقه نجران فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد. (نجران نام سرزمینی در یمن می باشد).

وقتی نامه پیامبر به دست آن مسیحیان رسید، بزرگان آنان دور هم جمع شدند تا با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم گرفتند تا گروهی را به مدینه بفرستند تا با پیامبر دیدار کنند.

وقتی آنان به مدینه آمدند، سه روز در آنجا ماندند، پس از گذشت سه روز،

ص: ۱۶۵

جبرئیل نازل شد و آیه ۶۱ سوره آل عمران را برای پیامبر خواند: «ای محمّد! به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و نفسِ خودمان را می آوریم، شما هم پسران، زنان و خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم».

آنان وقتی این سخن را شنیدند گفتند:

___ ای محمّد! سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباحله می کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمّد! وعده ما کی؟

___ فردا، صبح زود. (۸۸)

وقتی دو نفر بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه ای نمی رسند و تصمیم می گیرند که در حقّ یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغگوست، با عذاب خدا هلاک شود. (۸۹)

زمان مباحله فرا رسید. همه منتظر بودند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباحله خواهد برد، خدا از پیامبر خواسته است تا پسران خود را هم همراه ببرد، پیامبر چه کسی را همراه خواهد برد؟

همه نگاه می کردند، پیامبر به سوی خانه علی (علیه السلام) رفت، وارد خانه شد، بعد از لحظاتی، پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که دست حسن (علیه السلام) را در دست گرفته و حسین (علیه السلام) را در آغوش خود گرفته بود، پس از آن فاطمه و علی (علیها السلام) آمدند. پنج تن به سوی وعده گاه حرکت کردند.

پیامبر با آنان به مکان مباحله آمد و روی زمین نشست، حسن (علیه السلام) را طرف راست خود، حسین (علیه السلام) را سمت چپ خود نشانده، از علی (علیه السلام) خواست تا جلوی او بنشیند و فاطمه (علیها السلام) هم پشت سر پدر نشست. (۹۰)

پیامبر آماده بود تا مراسم مباحله را آغاز کند. مسیحیان وقتی این منظره را دیدند، جلو آمدند و گفتند: «ای محمّد! ما از مباحله کردن پشیمان شده ایم، ما

می خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را پذیرفت و تصمیم بر آن شد که پیمان نامه صلح نوشته شود، قرار شد آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند. (۹۱)

این ماجرای مباحله بود.

اکنون سخنم با توست! ای کسی که می گفتی امام حسن (علیه السلام) پسر پیامبر نیست! گوش کن! تو آیه قرآن خواندی، من هم آیه قرآن خواندم، حالا جواب سؤال مرا بده!

خدا در آیه مباحله به پیامبر دستور می دهد تا پسران خود را همراه ببرد، اگر حسن و حسین (علیهما السلام)، پسرهای او نبودند، پس چرا پیامبر آنان را همراه خود برد؟

تو گفتی که شیعیان بر خلاف قرآن سخن می گویند، من به کتاب های شما مراجعه کردم، دیدم علمای بزرگ شما در ماجرای مباحله نوشته اند که پیامبر، حسن و حسین (علیهما السلام) را همراه خود برد، سخن آنان گویای آن است که حسن و حسین (علیهما السلام)، پسران پیامبرند.

تو که به کتاب «صحیح مسلم» اعتقاد داری و آن را از بهترین و معتبرترین کتاب ها بعد از قرآن می دانی!

در جلد ۷ صفحه ۱۲۰ آن کتاب چنین آمده است: «وقتی آیه مباحله نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: بارخدا یا!

ص: ۱۶۷

اینان خاندان من هستند».(۹۲)

دانشمندان دیگر اهل سنت نیز گفته اند پیامبر حسن و حسین (علیهما السلام) را همراه خود به مباحله برد.(۹۳)

معنای این سخن آنان چیست؟

اگر کمی فکر کنی می فهمی که آنان می خواهند بگویند: حسن و حسین (علیهما السلام)، پسران پیامبرند!

* * *

ای وهابی! آیا می دانی اگر من سخن تو را قبول کنم، باید بگویم پیامبر به قرآن عمل نمی کرد!

دقت کن! تو به من گفتی که طبق آیه ۴۰ سوره احزاب، حسن و حسین (علیهما السلام)، پسران پیامبر نیستند.

من این سخن را می پذیرم، چون می خواهم (به گفته تو) بر خلاف قرآن عمل نکنم.

اما...

اما می بینم که خود پیامبر بارها، حسن و حسین (علیهما السلام) را پسر خود معرفی کرده است!

پیامبر هرگز مخالف قرآن عمل نمی کند، پس معلوم می شود سخن تو درست نیست.

اکنون از کتب اهل سنت این دو ماجرا را نقل می کنم:

۱ - روزی پیامبر در مسجد نشسته بود، حسن و حسین (علیهما السلام) از آنجا عبور

ص: ۱۶۸

کردند، پیامبر گفت: «پسرانم را بیاورید تا برای آنان دعا بخوانم همان گونه که ابراهیم برای پسرانش اسماعیل و اسحاق دعا خواند». (۹۴)

۲ - پیامبر به سجده رفته بود، حسن و حسین روی کمر پیامبر رفتند، سجده پیامبر طولانی شد. وقتی نماز تمام شد، مسلمانان به پیامبر گفتند: ای رسول خدا! چرا سجده را طولانی کردید؟ پیامبر فرمود: پسرانم پشت من بودند، برای آنان قدری صبر کردم». (۹۵)

از کتب شیعه این دو ماجرا را می نویسم:

۱ - پیامبر به «براء» که یکی از یارانش بود رو کرد و فرمود: «روزی می آید که پسرم حسین را می کشند و تو او را یاری نمی کنی». (۹۶)

۲ - پیامبر به یارانش چنین فرمود: «به خدا بعد از من، پسرم حسین را می کشند، هرگز شفاعت من به قاتلان او نمی رسد». (۹۷)

اکنون از تو می پرسم: آیا پیامبر به قرآن عمل می کرد؟

حتماً تعجب می کنی و به من می گویی: این چه سؤالی است که می پرسی؟ معلوم است که پیامبر خودش به قرآنی که بر او نازل می شد، عمل می کرد.

وقتی پیامبر، حسن و حسین (علیهما السلام)، را پسران خود معرفی می کند، پس معلوم می شود این آیه چیز دیگری را می خواهد بگوید.

* * *

آیه ۴۰ سوره احزاب می گوید: «محمّد، پدر هیچ کدام از مردان نیست».

از آیه ۶۱ سوره آل عمران فهمیده می شود که حسن و حسین (علیهما السلام)، پسران پیامبرند.

ص: ۱۶۹

وقتی این دو آیه را کنار هم می‌گذاریم چه می‌فهمیم؟

هر کس ماجرای زید و ازدواج پیامبر با زینب را بداند، از این سخن قرآن چه می‌فهمد؟

«محمّد پدر هیچ کدام از مردان نیست»، یعنی محمّد (صلی الله علیه وآله)، پدر پسر خوانده خود نیست. زید، پسر پیامبر نیست، این آیه می‌خواهد بگوید ازدواج پیامبر با زینب اشکال ندارد، چون زینب، همسر پسر محمّد (صلی الله علیه وآله) نیست.

هدف قرآن این است: ای مسلمانان! شما دیگر زید را پسر پیامبر خطاب نکنید. دیگر نگویید: «زید بن محمّد». بلکه بگویید: «زید بن حارثه». او پسر حارثه است. افسوس که عدّه ای قرآن را می‌خوانند، اما آن را نمی‌فهمند، شاید هم حقیقت را می‌دانند اما خود را به نادانی می‌زنند...

ص: ۱۷۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

اکنون با مؤمنان سخن می گویی و از آنان می خواهی که تو را زیاد یاد کنند و هر صبح و هر شب تو را تسبیح گویند، این دنیا، ظاهری فریبنده دارد و دل انسان را دچار غفلت می کند و انسان را از هدف اصلی دور می نماید، این یاد توست که دل را شفا می بخشد و زنگارهای غفلت را می زداید.

اکنون به آن مؤمنانی که تو را یاد می کنند، بشارت می دهی، آری، تو آن خدایی هستی که بر مؤمنان رحمت می فرستی، فرشتگان نیز برای آنان از تو طلب بخشش می کنند، رحمت تو برای چیست؟ چرا فرشتگان برای آنان طلب بخشش می کنند؟ تو می خواهی مؤمنان را از تاریکی ها به سوی نور

بیری که تو به آنان همواره مهربان هستی.

روز قیامت که فرا رسد، تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و در آنجا فرشتگان به آنان سلام می کنند و تو برای آنان پاداش ارزشمندی آماده کرده ای.

آری، آنان در قصرهای بهشتی منزل می کنند و فرشتگان به دیدار آنان می روند، وقتی فرشتگان از درهای قصر وارد می شوند، به آنان می گویند: «سلام بر شما که در راه دین خدا صبر پیشه کردید، چه عاقبت و خانه بهشتی خوبی نصیب شما شده است!» (۹۸).

* * *

درست است که شیطان در کمین بندگان توست و تلاش می کند به هر وسیله ای آنان را فریب دهد، اما تو همواره رحمت خویش را بر قلب مؤمنان نازل می کنی و آنان را در این دنیا تنها نمی گذاری، آنان در سایه رحمت تو می توانند پرده های غفلت و فریب را بدرند تا نور ایمان و تقوا بر جان و روح آنان بتابد.

* * *

احزاب: آیه ۴۶ - ۴۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

رحمت و مهربانی تو حکم می کرد تو پیامبری را برای هدایت مردم بفرستی، تو محمد (صلی الله علیه و آله) را شایسته این مقام دیدی و او را با این پنج ویژگی مهم فرستادی، اکنون این پنج ویژگی را بیان می کنی:

۱ - محمد (صلی الله علیه و آله) بر اعمال بندگان تو گواهی می دهد: او بر همه رفتارهای بندگان

ص: ۱۷۲

تو گواه است، تو به او این آگاهی را داده ای و در روز قیامت او گواهی می دهد که مسلمانان چه کارهایی انجام داده اند. وقتی او گواهی داد، دیگر هیچ کس نمی تواند اعمال خود را انکار کند. (۹۹)

۲ - محمد (صلی الله علیه و آله) مژده بهشت تو را به مردم می دهد: تو در بهشت نعمت های زیادی برای بندگان خویش قرار داده ای که هیچ کس نمی تواند، تصوّر آن را کند، پیامبر مردم را به بهشت جاویدان فرا می خواند.

۳ - محمد (صلی الله علیه و آله) مردم را از عذاب جهنّم می ترساند: کسانی که راه شرک و کفر را برگزینند، از رحمت تو دور خواهند بود و در روز قیامت در آتش سوزان جهنّم گرفتار خواهند شد، پیامبر مردم را از عذاب ابدی تو می ترساند.

۴ - محمد (صلی الله علیه و آله) مردم را به فرمان تو به سوی تو دعوت می کند: شیطان همواره در کمین انسان است و نمی گذارد انسان به سوی تو و دین تو حرکت کند، پیامبر انسان ها را از خواب غفلت بیدار می کند و آنان را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند.

۵ - محمد (صلی الله علیه و آله) چراغی روشنی بخش است و انسان ها را هدایت می کند: انسان ها نیاز به هدایت دارند، تو پیامبر را همچون خورشید تابانی قرار دادی که تاریکی های جهل و نادانی را از آسمان روح انسان می زداید و انسان را به سر منزل مقصود راهنمایی می کند.

احزاب: آیه ۴۸ - ۴۷

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)

ص: ۱۷۳

اکنون از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا چهار کار را انجام دهد:

۱ - «ای محمد! به مؤمنان بشارت بده که برای آنان فضل و پاداش بزرگی است».

تو هرگز به آنان به اندازه عملشان پاداش نمی دهی، اگر آنان به نیازمندان کمک کنند، تو پاداش آنان را هفتصد برابر می دهی، هیچ کس نمی داند تو چه پاداش بزرگی برای آنان آماده کرده ای. (۱۰۰)

۲ - «ای محمد! با خواسته های کافران و منافقان موافقت نکن!».

تو می دانی که پیامبر هرگز از آنان پیروی نمی کند، امّا این موضوع آن قدر مهم است که تو این گونه با پیامبر سخن می گویی تا مسلمانان حساب کار خود را بکنند.

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که کافران و منافقان بارها خواستند محمد(صلی الله علیه و آله) را از آرمان خویش بازدارند:

گاهی به او گفتند که از بُت ها بدگویی نکنند، گاهی به او گفتند: «اجازه بده ما یک سال، خدای تو را بپرستیم، تو هم قبول کن که یک سال بُت های ما را بپرستی»، گاهی به او گفتند: «فقیران را از خود دور کن تا ما به تو ایمان آوریم». گاهی به او وعده ثروت و مال دنیا را دادند.

امّا محمد(صلی الله علیه و آله) هرگز از آنان پیروی نکرد، او در راه آرمان خویش استوار ماند و تو هم او را یاری کردی و بر دشمنانش پیروز کردی.

۳ - «ای محمد! به آزار و اذیت دشمنان اهمّیت نده».

دشمنان، اهل زشت گویی و فساد بودند و نسبت های ناروا به پیامبر می دادند، تو از پیامبر می خواهی به سخن آنان اهمّیت ندهد، زیرا سخن گفتن با آن کوردلان، چیزی جز هدر دادن وقت نبود، پیامبر با بزرگواری از کنار آن

جاهلان می گذشت و وقت خود را صرف برنامه های اساسی خود می نمود.

آری، هر کس که آرمان بزرگی دارد، نباید وقت خود را صرف سخن گفتن با جاهلان نماید، باید آنان را به حال خود رها کند و در راه رسیدن به هدف خویش تلاش کند. این سیاست جاهلان است که با دشنام دادن می خواهند ذهن مؤمنان را درگیر کنند و کاری کنند که آن ها از هدف خود باز بمانند، مؤمنان باید هشیار باشند که در دام جاهلان گرفتار نشوند.

۴ - «ای محمد! بر من توکل کن، بدان که کافی است من یار و یاور تو باشم».

اگر تو محمد (صلی الله علیه و آله) را یاری کنی، دیگر هیچ کس نمی تواند او را شکست دهد، اگر تو دست از یاری او برداری، چه کسی او را یاری خواهد کرد؟

روی سخن تو با همه مؤمنان است، آن ها هم باید در کارهای خود به تو توکل کنند، اما به راستی توکل به چه معناست؟

بعضی ها معنای توکل را خوب نفهمیده اند، آنان تصوّر می کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، پس از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

...ص: ۱۷۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عَدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹)

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، اما گاهی به خاطر اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می شود. اینجاست که در اسلام قانون طلاق قرار داده شده است.

هرگاه زن و شوهری از یکدیگر طلاق گرفتند، برای آنان دو حالت تصوّر می شود:

۱ - آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی داشته اند:

اینجا بر زن واجب است به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و پس از آن می تواند با مرد دیگری ازدواج نماید. به مدتی که زن باید صبر کند، عده

طلاق می گویند.

اما فلسفه عده طلاق چیست؟ عده طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک است تا هم هیجان ها فروکش کند و هم مشخص شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد. (۱۰۱)

۲ - آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی نداشته اند:

در این صورت، پیمان زناشویی آنان با طلاق از بین می رود. پس از طلاق، زن می تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند. در این آیه درباره حالت دوم سخن می گویی و به مسلمانان خبر می دهی که اگر طلاق، قبل از رابطه جنسی صورت گرفت، نیاز نیست زنان، عده نگاه دارند.

تو برای زنان مهریه قرار داده ای، وقتی مردی زنش را طلاق می دهد، در پرداخت مهریه دو حالت پیش می آید:

الف. بین آن زن و شوهر، رابطه جنسی بوده است: در این صورت مرد باید تمام مهریه زن را پرداخت کند.

ب. بین آن زن و شوهر، رابطه جنسی نبوده است: در اینجا مرد باید نصف مهریه زن را پرداخت کند.

تو در ادامه این آیه از این قانون خود سخن می گویی، درست است که هیچ رابطه جنسی بین این زن و شوهر نبوده است، اما این قانون توسط و مرد باید نصف مهریه زن را بدهد و آنان به طور محترمانه از یکدیگر جدا شوند.

آری، وقتی ازدواج به طلاق و جدایی بکشد، زن خسارت بیشتری می بیند و

ص: ۱۷۷

شانس او برای ازدواج مجدد کمتر است، مهریه برای جبران خسارت زن و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده اوست.

* * *

وقتی به انجیل که فعلاً در دسترس مسیحیان است مراجعه کردم، دیدم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می تواند زن خود را طلاق دهد که زن به فحشا رو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر مردی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است. (۱۰۲)

اکنون می فهمیم که چرا اسلام دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم نظام خانواده اهمیت می دهد، اما راه را برای آینده زن نمی بندد، اگر او ازدواج ناموفق داشته، می تواند طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید. (اگر با شوهر قبلی اش، رابطه جنسی نداشته، می تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند، اما اگر با شوهر قبلی اش، رابطه جنسی داشته است، باید مدتی صبر کند تا عده طلاق او تمام شود).

* * *

احزاب: آیه ۵۲ - ۵۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰) تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوَى

ص: ۱۷۸

إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَمَّا جُنِيَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱) لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا
مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲)

سخن از خانواده به میان آمد، در این سه آیه مسأله ای که در ارتباط با خانواده پیامبر است، بیان شده است. قبل از آن باید سه نکته زیر را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۳ سوره نساء قرآن به مردان اجازه می دهد که تا چهار زن را به همسری اختیار کنند، البته باید میان همسران خود به عدالت رفتار کنند و فرقی نگذارند و حق و حقوقی از آنان ضایع نکنند. یک مسلمان نمی تواند در یک زمان، بیش از ۴ زن داشته باشد. این قانون قرآن است. (این حکم مخصوص ازدواج دائم است).

وقتی پیامبر از دنیا رفت، نه همسر داشت. همه آنان به عقد دائم، همسر پیامبر شده بودند.

* نکته دوم

هر کس که این سخن را بشنود می پرسد: «چرا پیامبر این همه ازدواج کرد؟ وقتی قرآن، ازدواج یک مرد با پنج زن را حرام می داند، چرا خود او به این قانون عمل نکرد؟».

جواب روشن است: «خدا این سه آیه را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد و به پیامبر اجازه داد تا بیش از ۴ زن داشته باشد».

مسلمانی که به قرآن باور دارد، با خواندن این سه آیه چنین می گوید: «همان

ص: ۱۷۹

خدایی که به مردان اجازه داد ۴ زن بگیرند، همان خدا به پیامبر اجازه داد که بیش از ۴ زن بگیرد».

* نکته سوم

خدا می توانست به پیامبر به طور خصوصی، چنین اجازه ای را دهد، اما چنین نکرد، بلکه این اجازه را در قرآن و در این سه آیه بیان کرد، زیرا این مسأله ای مهم است و اگر در قرآن ذکر نمی شد، همه می گفتند: «چرا محمد (صلی الله علیه وآله) بر خلاف قانون قرآن خود عمل کرده است».

این موضوع باید در قرآن می آمد، تا آیندگان بتوانند حقیقت را دریابند. اگر این سه آیه در قرآن نبود، من امروز چگونه می توانستم جواب این سؤال را بدهم.

* * *

من دانستم که خدا به پیامبر اجازه داد تا با زنان متعددی ازدواج کند و وقتی او از دنیا رفت، نه زن با او پیمان زناشویی داشتند. به راستی چرا خدا چنین اجازه ای را به پیامبر داد؟

می دانم عده ای از مسیحیان، نسبت های ناروا به پیامبر داده اند، من باید در این زمینه تحقیق کنم...

* نکته اول

در جامعه آن روزگار، مردان معمولاً چند همسر داشتند، اما پیامبر تا سن ۵۳ سالگی فقط یک همسر داشت. تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد.

همه کسانی که درباره ازدواج های پیامبر سؤال دارند، باید بدانند که اشکال آنان چیست.

ص: ۱۸۰

در روزگاری که فرهنگ مردم، چند همسری را پذیرفته است، پیامبر تا سن ۵۳ سالگی فقط با یک زن زندگی می کند و هرگز ازدواج دیگری ندارد. در واقع اشکال آنان درباره ازدواج های پیامبر از سن ۵۳ سالگی تا سن ۶۳ سالگی می باشد.

هر عاقلی می داند که اگر کسی اهل تنوع خواهی جنسی باشد، در روزگار جوانی با زن های متعدد ازدواج می کند، نه در سن پیری!

* نکته دوم

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم در روزگار قدیم، مردانی که تنوع طلبی جنسی داشتند از خود فرزندان زیادی به یادگار گذاشتند. در زمان های قدیم، امکانات جلوگیری از حاملگی مانند امروز وجود نداشت.

فتح علی شاه قاجار با زنان زیادی ازدواج کرد و ۱۴۴ پسر داشت! نکته جالب این که چون فرزندان دختر او برایش اهمیتی نداشت، تعداد فرزندان دختر او را تاریخ ننوشته است. (بعضی می گویند مجموع فرزندان او ۲۶۰ پسر و دختر بوده است).

اکنون من فرزندان پیامبر را بررسی می کنم:

۱ - قاسم و عبدالله: مادر این دو پسر، خدیجه بود. این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند.

۲ - طیب و طاهر: بعضی ها می گویند این دو، نام دو پسر دیگر پیامبر بودند که خدیجه مادر آنان بود. در بررسی های خود به این نتیجه رسیدم که این دو اسم، لقب های قاسم و عبدالله می باشند.

۳ - فاطمه (علیها السلام) که مادر او هم خدیجه (علیها السلام) بود.

۴ - بعضی ها می گویند که خدیجه سه دختر دیگر به نام های (زینب، ام کلثوم،

ص: ۱۸۱

رقیه) برای پیامبر به دنیا آورد. اگر چه در بررسی‌ها متوجه شدم این سه، دخترهای خواهر خدیجه بودند، مادر آنان از دنیا رفته بود و آنان در خانه خدیجه زندگی می‌کردند. در واقع آنان دخترخوانده‌های پیامبر بودند.

۵- آخرین فرزند پیامبر، «ابراهیم» بود، وقتی پیامبر در مدینه بود با زنی به نام «ماریه» ازدواج کرد و ابراهیم به دنیا آمد، وقتی ابراهیم، هجده ماهه شد، بیمار شد و از دنیا رفت.

در واقع در بررسی‌هایی که من کردم متوجه شدم که پیامبر ۴ فرزند بیشتر نداشت که سه فرزند از خدیجه بود و یک فرزند از ماریه.

اگر به این بررسی‌ها کاری نداشته باشم و سخن بعضی از تاریخ‌نویسان را قبول کنم، بیشترین تعداد فرزندی که برای پیامبر ذکر شده است ۹ فرزند می‌باشد که هشت فرزند از خدیجه بود و یک فرزند از ماریه.

این مطلب چه چیزی را ثابت می‌کند؟ پیامبر مردی عقیم نبود، امّا چرا فرزندان زیادی نداشت؟ چه رازی در میان بود؟ هر کس به این نکته فکر کند، به راحتی می‌تواند قضاوت کند که پیامبر، تنوع طلب نبود و گرنه باید از او ده‌ها فرزند، باقی می‌ماند!

* نکته سوم

پیامبر بیشتر با زنان بیوه ازدواج می‌کرد، کسانی که تاریخ را خوانده‌اند به این نکته اعتراف می‌کنند، بیشتر همسران او، زنانی بودند که قبلاً ازدواج کرده بودند (آن زنان یا از شوهر اول خود طلاق گرفته بودند یا شوهر اول آنان، از دنیا رفته بود).

* نکته چهارم

وقتی تاریخ را می‌خوانم متوجه می‌شوم که ازدواج پیامبر با زنان متعدّد جنبه

ص: ۱۸۲

سیاسی داشته است.

جامعه آن روز، سال‌های سال با بُت پرستی خو گرفته بود، هر قبیله‌ای به اعتقادات خرافی خود علاقه داشت و آن را جزئی از هویت خود می‌دانست. بنابراین وقتی پیامبر بر ضد اعتقادات خرافی مردم آن روزگار قیام کرد، همه قبایل عرب با او دشمن شدند، بزرگان مکه نقش رهبری این مخالفت‌ها را به عهده داشتند.

در شرایطی که تعداد مسلمانان کمتر از دشمنان بود، آیا پیامبر می‌توانست با همه قبایل عرب، جنگ کند؟

باید راهی پیدا می‌شد تا این اتحاد دشمنان شکسته می‌شد.

در فرهنگ قبایل عرب، نکته‌ای جالب بود: اگر مردی با یکی از زنان قبیله آنان ازدواج می‌کرد، دیگر آن مرد را داماد قبیله و از خود حساب می‌کردند و با او دشمنی نمی‌کردند حتی دفاع از او را لازم می‌دانستند و تنها گذاشتن او را گناه می‌دانستند.

پیامبر به جای آن که با قبایل مختلف وارد جنگ شود و دست به شمشیر ببرد، سعی کرد از این راه با آن قبایل، نسبتی پیدا کند و قلب‌های آنان را به خود مهربان کند، برای مثال: ازدواج پیامبر با «جَویرِیه» سبب شد تا عدّه زیادی از افراد قبیله او مسلمان شوند. ازدواج او با «میمونه» نیز سبب شد تا زمینه فتح مکه فراهم گردد، ازدواج پیامبر با «صَیفِیّه» که دختر یکی از یهودیان بود، سبب شد تا دشمنی یهودیان با پیامبر کمتر شود.

اکنون درباره آیه ۵۰ می‌نویسم:

در این آیه، خدا ازدواج پیامبر را با چهار گروه زیر حلال اعلام می‌کند:

ص: ۱۸۳

* گروه اوّل: زنان غیر فامیل

پیامبر می توانست از زنانی که فامیل او نبودند خواستگاری کند و مهریه آنان را پرداخت کند و با آنان ازدواج کند. بسیاری از همسران پیامبر در این گروه قرار داشتند.

* گروه دوم: کنیزان

پیامبر می توانست با کنیزان ازدواج کند، برای مثال: صَیْفِیَه و جُوَیْرِیَه، دو کنیز بودند در جنگ اسیر شده بودند و به عنوان غنیمت به پیامبر رسیدند. پیامبر این دو را آزاد نمود و سپس با آنان ازدواج کرد.

یکی از برنامه های اسلام این بود که کنیزان را آزاد می کرد و زمینه ازدواج با آنان را فراهم می کرد تا آنان شخصیت خود را به دست بیاورند.

* گروه سوم: زنان فامیل

پیامبر می توانست با دخترعمو، دخترعمّه، دختردایی، دخترخاله خود ازدواج کند به شرط آن که آنان به مدینه مهاجرت کرده باشند. او حقّ نداشت با دخترعمو، دخترعمّه، دختردایی، دخترخاله خود که در مکه زندگی می کنند (اگر چه مسلمان بودند) ازدواج کند.

این یک حکم اختصاصی برای پیامبر بود. مسلمانان دیگر می توانستند با دخترعموی خود که مسلمان بود و در مکه زندگی می کرد، ازدواج کنند، چنین ازدواجی برای آنان حرام نبود، اما چنین ازدواجی بر پیامبر حرام بود.

پیامبر با زینب بنت جحش (که قبلاً زن زید بود)، ازدواج کرد، زینب دختر عمّه پیامبر بود. (ماجرای این ازدواج در آیات قبل ذکر شد، زید فرزندخوانده پیامبر بود و این ازدواج برای شکستن یکی از خرافات آن زمان بود).

* گروه چهارم: زنی که خودش را به پیامبر بخشید

خوله، یکی از زنان مسلمان بود. شوهر او از دنیا رفته بود، او دوست داشت که افتخار همسری پیامبر را کسب کند. برای همین او نزد پیامبر آمد و به او اعلام کرد که حاضر است بدون آن که مهریه ای بگیرد به عقد او در آید. خدا به پیامبر اجازه داد که با خوله بدون هیچ گونه مهریه ای ازدواج کند. (در واقع، خوله خودش را به پیامبر بخشید). (۱۰۳)

این حکم فقط مخصوص پیامبر بود، هر مردی که می خواهد با زنی ازدواج کند، باید مهریه مشخص برای زن پرداخت کند، زیرا ممکن است در آینده این ازدواج به طلاق منتهی شود و نباید حقی از زن پایمال شود، اما خدا می دانست که اگر پیامبر زنی را طلاق بدهد، هرگز حقی از او پایمال نمی کند، پس به او اجازه داد که بتواند بدون مهریه با زنی ازدواج کند. خوله مدتی با پیامبر زندگی کرد و قبل از پیامبر از دنیا رفت.

این چهار گروهی که پیامبر می توانست با آنان ازدواج کند، بیان شد.

* * *

در پایان این آیه خدا تصریح می کند که این حکم اختصاص به پیامبر دارد و در قرآن، در آیات دیگر درباره ازدواج مسلمانان بیان شده است. در واقع این حکم در این آیه برای آن گفته شده است که پیامبر در راه رسالت خویش با مشکلی روبرو نشود که خدا بخشنده و مهربان است.

ابتدای این آیه با این جمله آغاز می شود: «ای پیامبر! من همسران تو را بر تو حلال کردم»، سپس چهار گروهی که در بالا ذکر شد، بیان می کند. این عبارت به روشنی بیان می کند که خدا ازدواج پیامبر با زنان را (بدون محدودیت) حلال کرده است.

* * *

اکنون آیه ۵۱ را ذکر می‌کنم:

این قانون اسلام است: «اگر مردی، مثلاً دو همسر دارد، باید وقت خود را میان آنان به طور مساوی تقسیم کند، اگر یک شب نزد یکی از آنان است، شب بعد در نزد دیگری باشد».

مرد باید نوبت همسران خود را مراعات کند و میان آنان به عدالت رفتار کند.

خدا به پیامبر اجازه داد تا برای رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی با زنان متعددی ازدواج کند، تقسیم زمان مساوی میان آنان چیزی بود که ذهن پیامبر را به شدت درگیر کرده بود.

پیامبر در شرایط خاصی بود، هر چند وقت، جنگ برای او پیش می‌آمد، او مجبور بود برای جنگ به سفر برود. یک رهبر بزرگ همچون پیامبر نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خانوادگی اش نماید، در زمانی که پیامبر در آماج حوادث سخت گرفتار است در زندگی داخلی خود، نیاز به آرامش دارد تا بتواند مشکلات انبوهی را که از هر طرف او را فرا گرفته است برطرف کند.

اینجا بود که خدا این آیه را بر پیامبر نازل کرد: «ای محمد! به واسطه مسئولیت‌ها و وقت محدودی که در اختیار داری، می‌توانی نوبت همسران را جلو و عقب بیندازی، اگر یکی از همسران نوبتش به این خاطر فوت شود، می‌توانی زمانی دیگر نوبت او را جبران کنی. این حکم من برای آن است که همسران از تو دلگیر نباشند و از آنچه از وقت و هزینه و امکانات به آنان می‌دهی، خشنود باشند. خداوند از آنچه در قلب‌های بندگانش می‌گذرد آگاه است».

پس از نزول این آیه، دیگر ذهن پیامبر از این موضع آرام گرفت، همسران

پیامبر به یاد آوردند که خداوند به آنان افتخار بزرگ همسری پیامبر را عطا کرده است و باید شکر این نعمت را به جا آورند، آنان در برابر این حکم خدا تسلیم شدند و از خود نوعی ایثار و فداکاری نشان دادند، البته پیامبر تلاش می کرد تا آنجا که می تواند بین همسران خود عدالت را برقرار کند.

* * *

اکنون آیه ۵۲ را ذکر می کنم:

خدا به پیامبر اجازه داده بود تا با زنان متعددی ازدواج کند، چند سال گذشت، کم کم بر قدرت مسلمانان افزوده شد، قبایل مختلف اسلام آوردند، خطرها و تهدیدها برطرف شد، دیگر این پیامبر بود که برای بُت پرستان مکه تهدید به حساب می آمد. بُت پرستان مکه هم فهمیده بودند که دیگر در برابر رشد اسلام هیچ کاری نمی توانند بکنند.

سال هفتم هجری به پایان می رسید، پیامبر دیگر در فکر آن بود تا برای فتح مکه آماده شود (فتح مکه در سال هشتم هجری روی داد).

مردم فهمیده بودند که به زودی حکومت سرزمین حجاز به پیامبر می رسد، تاریخ آن سرزمین به یاد نداشته است که یک نفر بتواند چنین حکومتی را تشکیل بدهد، برای همین قبایل عرب نزد پیامبر می آمدند و به او می گفتند: «اکنون که خدا تو را در ازدواج با زنان آزاد گذاشته است، پس با یکی از زنان قبیله ما ازدواج کن!».

تعداد زیادی از زنان هم برای این که به افتخار همسری پیامبر برسند، حاضر بودند که بدون هیچ مهریه ای به ازدواج پیامبر درآیند.

چند سال قبل پیامبر به پیوند زناشویی با قبایل عرب نیاز داشت، آن روزی که تعداد مسلمانان کم بود و دشمنان زیاد. ولی اکنون که شرایط فرق کرده

ص: ۱۸۷

است و قدرت اسلام از دشمنان بیشتر شده است، اکنون دیگر نیازی به این کار نیست.

آری، وقتی پیوند زناشویی با قبایل از اندازه بگذرد، به جای آن که مشکلی را حل کند، خودش مشکل آفرین می شود، هر قبیله ای چنین انتظاری را دارد و این دردهای زیادی را برای پیامبر به وجود می آورد، اینجا بود که خدا با یک قانون محکم جلوی این کار را گرفت و پیامبر را از هرگونه ازدواج مجدد نهی کرد.

این سخن قرآن است: «ای محمد! پس از این نمی توانی با هیچ زنی ازدواج کنی».

آیا پیامبر می توانست یکی از زنان خود را طلاق بدهد و به جای آن زن دیگری را به همسری بگیرد؟

نه.

بعد از این آیه، پیامبر دیگر حق نداشت با زنی (هر چند از زیبایی بیشتری برخوردار بود) ازدواج کند، البته حکم کنیز از این قانون جداست، اگر جنگی صورت می گرفت و پیامبر مالک کنیزی می شد، آن کنیز بر او حرام نبود.

آری، خدا بر همه چیز نظارت و مراقبت دارد و این گونه پیامبر را از فشار قبایل عرب نجات می دهد.

وقتی تاریخ را می خوانیم متوجه می شویم که پیامبر در سال هشتم هجری با زنی به نام «میمونه» ازدواج کرد. بعد از آن، دیگر پیامبر با هیچ زنی ازدواج نکرد.

* * *

قبل از اسلام، در جنگ ها معمولاً عده ای اسیر می شدند و چون امکان

ص: ۱۸۸

نگهداری آنان برای حکومت‌ها فراهم نبود و از طرفی آزادی آنان به نفع دشمن بود، برای همین، اسیرانِ مرد (به عنوان برده) و اسیرانِ زن (به عنوان کنیز) در میان مردم تقسیم می‌شدند تا غذای خویش را به دست آورند.

اسلام در آن شرایط ظهور کرد که نظام برده‌داری پذیرفته شده بود و نمی‌شد به یکباره این نظام غلط را برانداخت، پس اسلام یک برنامه منظم و حساب شده طراحی کرد و در طول چندین قرن، نظام برده‌داری را به طور کلی ریشه کن کرد.

اسلام از یک طرف، قوانینی در حمایت از بردگان و کنیزان قرار داد و سپس مردم را تشویق به آزاد کردن بردگان نمود و از طرف دیگر تاوان و کفاره بعضی از گناهان را آزاد کردن بردگان و کنیزان قرار داد.

در این آیه، خدا ازدواج پیامبر با زنان معمولی را بر پیامبر حرام کرد، امّا ازدواج پیامبر با کنیز را برای پیامبر حلال قرار داد، وقتی ما تاریخ را می‌خوانیم می‌بینیم که پیامبر بعد از این آیه با هیچ زنی ازدواج نکرد، همچنین او دیگر، زنی را به عنوان کنیزی نگرفت. وقتی پیامبر از دنیا رفت، نه همسر داشت که همگی از او ارث می‌بردند. (۱۰۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
وَلَمَّا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْأَلُكُمْ مِنَ اللَّهِ لَأَنْ يَسْأَلَكُمْ مِنْهُ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُمْ مَنْ
وَرَاءَ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ
عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِنْ تُبَدَّلُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴)

در این آیه چند دستور به مسلمانان می دهی:

* دستور اول

«ای مؤمنان! هرگز بدون اجازه وارد خانه های پیامبر نشوید مگر این که پیامبر شما را برای صرف غذا دعوت کند.»

ص: ۱۹۰

اگر چه این سخن درباره خانه های پیامبر است، اما این حکم درباره همه زمان ها و مکان ها می باشد، هیچ کس حق ندارد بدون اجازه وارد خانه کسی شود. وقتی من می خواهم به خانه کسی بروم، باید از او اجازه بگیرم و سپس وارد خانه اش شوم.

* دستور دوم:

«ای مؤمنان! اگر پیامبر از شما برای صرف غذا دعوت کرد، زودتر از وقت مشخص شده به خانه پیامبر نروید که در آنجا منتظر غذا بمانید. وقتی که غذای خود را خوردید، آن مکان را ترک کنید و برای بحث و گفتگو ننشینید.»

شبی پیامبر مردم را برای صرف شام دعوت کرد، چند نفر بعد از این که شام خوردند، در خانه پیامبر نشستند و به گفتگو مشغول شدند، این کار آنان پیامبر را آزار می داد، اما او شرم کرد که به آنان بگوید از آنجا بروند. اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی و مسلمانان را با وظیفه خود آشنا کردی، آری، تو در بیان حق از هیچ کس پروایی نداری.

این قانون هم برای همه است، گاهی من به جایی دعوت می شوم و می دانم صاحب خانه دوست دارد بعد از صرف غذا بنشینم و با او سخن بگویم، در این صورت من می توانم بمانم، اما اگر من فقط برای صرف غذا دعوت شده ام، باید پس از آن که سفره برچیده شد، آن مکان را ترک کنم و باعث اذیت و آزار صاحب خانه نشوم.

* دستور سوم

«ای مؤمنان! هرگاه می خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید، از پشت پرده با آنان سخن بگویید، این کار برای پاکی دل های شما و آن ها بهتر است.»

مردم آن زمان اگر به چیزی نیاز پیدا می کردند و خود در خانه آن را نداشتند،

ص: ۱۹۱

از همسایگان خود قرض می گرفتند، همسایگان پیامبر هم گاهی برای گرفتن چیزی به خانه پیامبر می آمدند و از همسران پیامبر چیزی می خواستند. معلوم بود که زنان پیامبر با پوشش و حجاب کامل در مقابل مردان ظاهر می شدند، اما این کار هم پسندیده نبود، پس تو این دستور را می دهی. تو از مردان خواستی که فقط از پشت پرده با زنان پیامبر سخن بگویند.

به راستی فلسفه این دستور تو چه بود؟

در شهر مدینه، منافقان زندگی می کردند، آنان با پیامبر دشمنی داشتند، این که زنان پیامبر در مقابل دید مردان نامحرم باشند، زمینه تهمت ها را فراهم می کرد و ممکن بود بهانه به دست منافقان بدهد.

افراد جامعه به زنان پیامبر نگاه می کردند و از رفتار آنان، الگو می گرفتند، اگر تهمتی به آنان زده می شد، آسیب جدی به جامعه وارد می شد که جبران آن به این سادگی ها ممکن نبود.

با این دستور، زمینه تهمت ها از بین رفت، دیگر منافقان نمی توانستند به زنان پیامبر، تهمت های ناروا بزنند.

* دستور چهارم

«ای مؤمنان! شما حق ندارید پیامبر را آزار دهید».

آزار پیامبر چه بود؟ مثلاً عده ای به خانه پیامبر می رفتند و ساعت ها در خانه او می نشستند و پیامبر شرم می کرد آنان را از خانه خود بیرون کند و...

تو از مسلمانان خواستی تا دیگر چنین رفتار نکنند و باعث اذیت و آزار پیامبر نشوند.

* دستور پنجم

«ای مؤمنان! پس از او، هرگز حق ازدواج با همسران او را ندارید، بدانید که

ص: ۱۹۲

این کار نزد من، گناهی بس بزرگ است».

در آیه ۶ این سوره تو به مسلمانان گفتی که همسران پیامبر، همانند مادران آنان هستند، منظور تو از آن سخن این بود که هیچ کس بعد از پیامبر با همسران او ازدواج نکند، اکنون در اینجا، یک بار دیگر، قانون خود را بیان می کنی.

چرا تو این قانون را قرار دادی؟

تو از اسرار دل همه باخبر بودی، تو می دانستی که عده ای از منافقان نقشه هایی در سر دارند و منتظرند تا پیامبر از دنیا برود و آنان با همسران او ازدواج کنند.

تو از هدفِ آنان آگاه بودی، آنان از این کار، هدفی جز توهین به پیامبر و انتقام جویی از دین او نداشتند. آنان می خواستند با این بهانه، موقعیت اجتماعی خاصی برای خود دست و پا کنند و با این عنوان که چون با همسران پیامبر ازدواج کرده اند و آگاهی ویژه ای از سخنان پیامبر و اسرار دین او دارند، به تحریف اسلام دست بزنند. اینجا بود که تو به مسلمانان اعلام کردی که حق ندارند پس از رحلت پیامبر، با همسران او ازدواج کنند. (۱۰۵)

* * *

پنج دستور خود را بیان می کنی و سپس چنین می گویی: «اگر چیزی را آشکار یا پنهان کنید، من از آن آگاه هستم، من خدایی هستم که از همه امور باخبرم».

آری، تو می دانستی که منافقان چه نقشه ای در سر دارند، پس با این قوانین، همه نقشه های آنان را بی اثر کردی و اسلام را از خطر بزرگی نجات دادی.

* * *

ص: ۱۹۳

لَمَّا جُنَّاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آيَاتِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

در آیه قبل، پنج دستور به مسلمانان دادی، در دستور سوم به آنان چنین گفتی: «ای مؤمنان! هرگاه می خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید، از پشت پرده با آنان سخن بگویید».

چند نفر از پدران همسران پیامبر نزد پیامبر آمدند و به او چنین گفتند: «آیا ما هم باید از پشت پرده با آنان سخن بگوییم».

(۱۰۶)

اینجا بود که این آیه را نازل کردی: «همسران پیامبر می توانند بدون هیچ مانع و پرده با پدر، فرزند، برادر، فرزند برادر، فرزندخواهر و زنان مسلمان و کنیزان خود تماس داشته باشند».

سپس به زنان پیامبر چنین می گویی: «ای زنان پیامبر! تقوا داشته باشید و بدانید که من بر هر چیزی آگاه هستم».

درباره این آیه چهار نکته را می نویسم:

* نکته اول

زنان پیامبر می توانند با کسانی که با آن ها محرم هستند، بدون هیچ مانع و پرده ای، ارتباط داشته باشند. در این آیه، پدر، فرزند، برادر، فرزند برادر، فرزندخواهر ذکر شد، اما عمو و دایی ذکر نشد، زیرا این مطلب از خود آیه فهمیده می شود. (۱۰۷)

* نکته دوم

ص: ۱۹۴

در این آیه، از پدرشوهر نامی برده نشده است، زیرا مخصوص زنان پیامبر است، پدر پیامبر قبل از تولد پیامبر از دنیا رفته بود، پس نیازی به ذکر آن نبود.

* نکته سوم

همسران پیامبر می توانستند بدون هیچ پرده و مانعی با زنان در ارتباط باشند، اما آنان نباید با زنان کافر بدون مانع و پرده ارتباط برقرار کنند، زیرا زنان کافر، ویژگی های همسران پیامبر را برای شوهران خود بیان می کردند.

* نکته چهارم

همسران پیامبر می توانستند با کنیزان خود، بدون پرده ارتباط بگیرند، کنیز زنی است که ممکن است کافر باشد.

قرآن از همسران پیامبر خواست که با زنان کافر از پشت پرده ارتباط بگیرند، کنیز گرچه کافر است، اما چون زیر سلطه مسلمانان است، اشکال ندارد که همسران پیامبر بدون پرده با او ارتباط داشته باشند. (۱۰۸)

احزاب: آیه ۵۶

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶)

از مسلمانان خواستی تا هرگز پیامبر را اذیت نکنند، اکنون می خواهی مقام والای پیامبر را بیان کنی تا آنان بدانند تو چه نعمت بزرگی به آنان داده ای، برای همین در این آیه چنین می گویی: «من و فرشتگان من بر پیامبر درود می فرستیم، ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر او درود بفرستید و تسلیم فرمان او باشید».

آری، پیامبر گوهر گران قدر این جهان است، اگر تو به مسلمانان لطف کردی

ص: ۱۹۵

و این گوهر را در اختیار آنان قرار دادی، آنان باید قدردان این نعمت باشند. آنان نباید مقام و جایگاه او را نزد تو و فرشتگان فراموش کنند. درست است که پیامبر، یک انسان است و از میان این مردم قیام کرده است اما او انسانی عادی نیست، یک جهان در وجود او خلاصه شده است، تو و فرشتگان بر او درود می فرستید، تو از مسلمانان می خواهی تا با تو و فرشتگان تو هماهنگ شوند و چنین بگویند: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد».

* * *

مناسب است پنج نکته را در اینجا بنویسم:

* نکته اول

منظور از صلوات خدا بر پیامبر این است که خدا رحمت خود را بر پیامبر نازل می کند و مقام معنوی پیامبر را گسترش می دهد، اما صلوات فرشتگان و انسان ها به معنای دعا می باشد، آنان از خدا می خواهند تا رحمت خود را بر پیامبر نازل کند.

* نکته دوم

روزی پیامبر به یاران خود رو کرد و فرمود: «بر من ناقص صلوات نفرستید!»، مردم پرسیدند: «ای پیامبر صلوات ناقص چیست؟»، پیامبر در جواب فرمود: وقتی شما می گوئید «اللهم صل علی محمد»، این صلوات ناقص است. شما باید بر آل من هم صلوات بفرستید، از شما می خواهم این گونه بر من صلوات بفرستید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد». (۱۰۹)

* نکته سوم

پیامبر به یاران خود گفت: «کسی که بر من صلوات بفرستد اما بر آل من صلوات نفرستد، در روز قیامت بوی بهشت به او نخواهد رسید». (۱۱۰)

ص: ۱۹۶

* نکته چهارم

منظور از «آل محمّد»، همان اهل بیت (علیهم السلام) می باشند، یعنی علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و فرزندان آنان. وقتی من بر محمّد و آل محمّد صلوات می فرستم، از پیامبر و فاطمه و دوازده امام معصوم (علیهم السلام) یاد می کنم و برای آنان از خدا طلب رحمت می کنم، وقتی من صلوات می فرستم، مهدی (علیه السلام) را که امام زمان من است، یاد می کنم و از خدا برای او طلب رحمت می نمایم. (۱۱۱)

* نکته پنجم

در پایان این آیه، خدا از مسلمانان می خواهد تا تسلیم فرمان پیامبر باشند، به راستی چه فرمانی بالاتر از این که پیامبر از آنان خواست تا پس از او، از علی (علیه السلام) پیروی کنند. اگر آنان به این فرمان پیامبر، عمل می کردند، سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می کردند، اما افسوس که بعد از پیامبر، آنان دور هم جمع شدند و برای خود خلیفه تعیین کردند و فرمان پیامبر را زیر پا گذاشتند. (۱۱۲)

* * *

این آیه درباره «صلوات» است، خوب است در این باره بیشتر بنویسم:

امام صادق (علیه السلام) به یاران خود چنین فرمود: «وقتی نام پیامبر برده می شود، زیاد صلوات بفرستید، زیرا اگر شما یک بار بر پیامبر صلوات بفرستید، خدا همراه با هزار صف از فرشتگان، هزار بار بر شما صلوات می فرستد! وقتی شما بر پیامبر صلوات می فرستید هر چه خدا آفریده است بر شما صلوات می فرستد». (۱۱۳)

به راستی چه کسی از این ثواب بزرگ خود را محروم می کند؟

وقتی من یک صلوات بر پیامبر و آل او بفرستم، خدا رحمت خود را بر من

نازل می کند، همه فرشتگان آسمان ها و زمین برای من طلب رحمت می کنند! این چه ثواب بزرگی است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

چرا صلوات این قدر ثواب دارد؟ چه رازی در آن نهفته است؟

جواب این سؤال را باید از امام صادق (علیه السلام) بشنوم!

آن حضرت چنین فرمودند: «هر کس بر محمد و آل محمد، صلوات بفرستد، در واقع می خواهد بگوید من بر آن میثاق بزرگ هستم، من به آن میثاق بزرگ، وفادار مانده ام، میثاق روزی که خدا از بندگانش سؤال کرد: آیا من خدای شما نیستم...».

(۱۱۴)

میثاق بزرگ!

اکنون من باید آیه ۱۷۲ سوره اعراف را بخوانم: در آن آیه خدا از روزی سخن می گوید که به انسان ها گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

به راستی آن روز چه روزی بود؟ تو چه زمانی به همه خود را معرفی کردی و از آنان اعتراف گرفتی؟

آری، تو قبل از این که انسان ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند، پس از آن پیامبران و جانشینان آنان را معرفی کردی. (۱۱۵)

وقتی من آنجا بودم، بر یکتایی تو، نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و امامت دوازده امام (علیهم السلام)، اعتراف کردم. آن یک میثاق بزرگ بود.

اکنون که در این دنیا هستم، چگونه به تو اعلام کنم بر آن پیمان خود

ص: ۱۹۸

تو صلوات بر محمد و آل محمد را به من معرفی می کنی تا من این گونه به تو اعلام کنم بر سر آن عهد خود باقی هستم!
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

صلوات هفت واژه بیشتر نیست، اما چقدر زیبا راه توحید، نبوت و امامت را نشان می دهد.

وقتی من صلوات می فرستم، اعلام می دارم که راه تو را گم نکرده ام، راهی که از توحید، نبوت و امامت می گذرد.

به راستی چرا پیروی از راه صلوات که راه «توحید، نبوت و امامت» است، این قدر مهم است؟ چرا سرنوشت هر انسانی را پیروی از این راه رقم می زند؟

به یاد خاطره ای افتادم: قطار به سوی مشهد در حرکت بود و من روی صندلی خود نشسته بودم و فکر می کردم. هر کدام از مسافران کاری می کردند؛ یکی مطالعه می کرد، یکی ذکر می گفت، یکی خوابیده بود، اما همه به سوی هدف خود پیش می رفتند. مهم این نبود که آن ها چه می کردند، مهم این بود که همه آنان به سوی مشهد می رفتند.

در آن لحظه بود که فهمیدم چرا تو از ما خواستی که در راه «توحید، نبوت، امامت» باشیم، گویا تو از ما خواسته ای تا سوار قطار تو شویم، اگر در قطار تو باشیم، خواب ما، تفریح ما، غذا خوردن ما، استراحت ما هم زیبا است.

اما وای از آن روزی که من سوار قطاری که به سمت باطل می رود، شوم، اگر در آن قطار، تمام شبانه روز، دعا بخوانم، فایده ای ندارد. وقتی در آن قطار هستم، شیطان دیگر کاری به عبادت من ندارد، زیرا هر کاری که کنم، سرانجام

به جهنم می رسم!

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر از راه صلوات (توحید، نبوت، ولایت) فاصله بگیرد، وارد بهشت نخواهد شد. (۱۱۶)

وقتی من صلوات می فرستم، اعتراف می کنم که در راه صحیح هستم. به خود یادآوری می کنم که کجا ایستاده ام، حواسم را جمع می کنم، برای همین است که برای صلوات این همه ثواب ذکر شده است. این ثواب ها، نتیجه راهی است که من در آن هستم. وقتی من راه را درست انتخاب کرده باشم، به همه خوبی ها و زیبایی ها می رسم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

* * *

روزی یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) این آیه را برای آن حضرت خواند و گفت:

___ آقای من! ما چگونه بر پیامبر و آل او، صلوات بفرستیم؟

___ هر وقت خواستید صلوات بفرستید چنین بگویید: «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ: درود خدا و فرشتگان و همه پیامبران و همه آفریده های خدا بر محمد و آل او باد! سلام و رحمت و برکات خدا بر محمد و آل او».

___ آقای من! وقتی من این گونه صلوات بفرستم، خدا چه ثوابی به من می دهد؟

ص: ۲۰۰

___ به خدا قسم، خدا گناهان تو را می بخشد، پرونده اعمال پاک می گردد، همانند روزی که از مادر متولد شدی. (۱۱۷)

وقتی من این سخن را شنیدم به فکر فرو رفتم، اگر کسی به حقیقت صلوات دست پیدا کند، گناهانش بخشیده می شود، او تولدی دوباره پیدا می کند.

احزاب: آیه ۵۸ - ۵۷

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا
اِكْتَسَبُوا فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸)

در آیه قبل به مسلمانان فرمان دادی تا بر پیامبر صلوات بفرستند و قدردان این نعمت بزرگ باشند که تو به آنان دادی، اکنون در این آیه، از نقطه مقابل آن سخن می گویی و به کسانی که پیامبر را اذیت و آزار می کنند، وعده آتش جهنم می دهی.

این سخن توست: «کسانی را که من و پیامبر مرا اذیت می کنند، در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کنم و آنان را از رحمت خود دور می کنم و برای آنان عذابی خوارکننده، آماده کرده ام».

تو خدای یگانه ای، هیچ کس نمی تواند تو را اذیت کند، تو صفات و ویژگی های انسان ها را نداری، انسان ها نمی توانند تو را اذیت کنند و تو را به خشم آورند. پس منظور تو از این سخن چیست؟

معنای این سخن این است: هر کس پیامبر را اذیت کند، تو را اذیت کرده است، تو این گونه به انسان ها هشدار می دهی تا پیامبر را آزار ندهند و او را به

خشم نیاورند. هر کس پیامبر را آزار دهد، تو را آزار داده است.

سپس در آیه بعد می‌گویی: «کسانی که مردان و زنان مؤمن را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند، آزار می‌دهند و درباره آنان شایعه پراکنی می‌کنند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش می‌کشند».

آری، تهمت زدن، یکی از گناهان بزرگ است، در روز قیامت کسانی را که به مؤمنان تهمت می‌زنند به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، آتش سوزان جهنم در انتظار آنان است.

آن شب را فراموش نمی‌کنم، شبی که مهمان خانه دوست بودم و دور آن خانه زیبا طواف می‌کردم. صدایی به گوشم رسید. یکی در کنار من راه می‌رفت و با صدای بلند چنین می‌گفت: «خدایا! تو لعنت کن آنانی که خلفای پیامبر تو را لعنت می‌کنند».

من اول به او توجه نکردم، اما او این سخن را بارها و بارها تکرار کرد، گویا او می‌خواست که من این دعا را بشنوم!

او خیال می‌کرد که من دارم در حال طواف، زیارت عاشورا می‌خوانم، برای همین جمله خود را بارها تکرار کرد. او نمی‌دانست که من به عقیده برادران اهل سنت در این کشور احترام می‌گذارم و هرگز در طواف، زیارت عاشورا را نمی‌خوانم. آری! هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

نگاهی به او کردم، لبخندی زدم و به او سلام کردم. او جواب سلام مرا داد. به او گفتم آیا دوست داری قدری با هم گفتگوی علمی داشته باشیم. قبول کرد. کناری رفتیم و گفتگوی ما آغاز شد، من گفتم:

— برادر! آیا قول می‌دهی که این نشست ما، فقط یک گفتگوی علمی باشد.

___ بله. من از بحث علمی بسیار خوشحال می شوم.

___ برادر! تو در هنگام طواف چه دعایی می خواندی؟

___ من این دعا را می خواندم: «خدایا! هر کس که خلفای پیامبر را لعنت کند، تو آن ها را لعنت کن».

___ برادر! منظور شما از خلفای پیامبر کیست؟

___ منظور من، خلیفه اول و دوم و سوم می باشند که بعضی ها آنان را لعنت می کنند.

___ خوب، بگو بدانم چه کسانی آن ها را لعنت می کنند؟

___ من شنیده ام که شیعیان آنان را لعنت می کنند.

___ برادر! من می خواهم مطلبی را برای شما بگویم، سخن من ۳ مقدمه دارد، آیا به همه سخن من گوش می دهی؟

___ بله.

___ مقدمه اول من این است: قرآن می گوید: «هر کس پیامبر را آزار دهد، خدا در دنیا و آخرت او را لعنت می کند». آیا این آیه را خوانده ای.

___ آری، این، آیه ۵۷ سوره احزاب می باشد.

آیا قبول داری اگر کسی پیامبر را خشناک و غضبناک کند، او را آزار داده است.

___ آری!

___ برادر! مقدمه دوم من را بشنو! آیا این حدیث را شنیده ای که پیامبر فرمود: «دخترم، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، هر کس او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است». (۱۱۸)

___ بله. این حدیث در کتاب های معتبر ما نقل شده است، این حدیث حتی در

کتاب «صحیح بخاری» هم آمده است و تو می دانی که «صحیح بخاری»، بهترین کتاب ما می باشد.

___ یعنی این حدیث صحیح است و اشکالی ندارد؟

___ بله. حدیث صحیح است.

___ و اما مقدمه سوم، در کتاب «صحیح بخاری» این حدیث نقل شده است که وقتی فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر ارث خود را طلب نمود، ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد. به همین خاطر، فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خشمناک شد و دیگر فاطمه (علیها السلام) هرگز با ابوبکر سخن نگفت. (۱۱۹)

___ خوب، حالا حرف اصلی تو چیست؟

___ اگر سه مقدمه مرا قبول کردی. حالا من این سه مقدمه را کنار هم می گذارم: فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خشمناک بود، هر کس فاطمه (علیها السلام) را آزار دهد، پیامبر را آزار داده است، هر کس پیامبر را آزار دهد، لعنت خدا برای اوست.

___ منظور تو از این حرف ها چیست؟

___ من بیش از این توضیح نمی دهم، تو خودت بنشین و فکر کن! بین به چه نتیجه ای می رسی، اگر ما بعضی از یاران پیامبر را لعن می کنیم، دلیلش واضح است. من از کتاب های خود شما دلیل آوردم. آنانی که فاطمه (علیها السلام) را آزرده اند، خدا آن ها را لعنت کرده است!

پس از رحلت پیامبر، مردم با ابوبکر بیعت کردند، حوادث دردناکی برای خاندان پیامبر پیش آمد. چند ماه گذشت. فاطمه (علیها السلام) در بستر بیماری افتاد، ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند به عیادت فاطمه (علیها السلام) بروند. آنان به علی (علیه السلام) خبر دادند و قرار شد نزد فاطمه (علیها السلام) بروند.

ص: ۲۰۴

ابوبکر و عُمَر وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شدند . سلام کردند و نشستند، فاطمه (علیها السلام) به آرامی ، جواب سلام آن ها را داد و روی خود را برگرداند . (۱۲۰)

عُمَر نگاهی به ابوبکر کرد و از او خواست تا سخن خود را آغاز کند .

ابوبکر چنین گفت: «ای فاطمه ! ای عزیز دل پیامبر ، تو می دانی که من تو را بیش از دخترم ، عایشه دوست دارم». (۱۲۱)

اما فاطمه (علیها السلام) جوابی نداد، ابوبکر گفت: «ای دختر پیامبر ! آیا می شود ما را ببخشی ؟». (۱۲۲)

فاطمه (علیها السلام) همان طور که روی خود را به دیوار کرده بود، فرمود: «آیا تو حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را ببخشم ؟» (۱۲۳)

ابوبکر سر خود را پایین انداخت، فاطمه (علیها السلام) به آنان چنین فرمود:

___ شما به اینجا آمده اید چه کنید ؟

___ ما آمده ایم به خطای خود اعتراف کنیم و از تو بخواهیم که ما را ببخشی .

___ آیا شما از پیامبر شنیدید که فرمود: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم ، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟»

___ آری ، ای دختر پیامبر ! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم .

___ شکر خدا که شما به این سخن اعتراف کردید .

فاطمه (علیها السلام) دست های ناتوان خود را به سوی آسمان گرفت و روی خود را به سوی آسمان کرد و از سوز دل چنین فرمود: «بارخدایا ! تو شاهد باش ، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آن ها راضی نیستم». (۱۲۴)

سپس رو به آن ها کرد و فرمود: «به خدا قسم ! هرگز از شما راضی نمی شوم ، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و شکایت شما را به او کنم». (۱۲۵)

مگر ابوبکر و عمر چه کرده بودند که فاطمه (علیها السلام) با آنان چنین برخورد کرد؟

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر عمر را فرستاد تا علی (علیه السلام) را برای بیعت به مسجد بیاورد.

عمر در حالی که شعله آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) آمد، او فریاد می زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». (۱۲۶)

چند نفر جلو آمدند و گفتند:

___ در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند .

___ باشد ، هر که می خواهد باشد ، من این خانه را آتش می زنم . (۱۲۷)

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عمر شود ، سرانجام او نزدیک شد و شعله آتش را به هیزم ها گذاشت ، آتش شعله کشید . در خانه، نیم سوخته شد . او جلو آمد و لگد محکمی به در زد . (۱۲۸)

فاطمه (علیها السلام) پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه (علیها السلام) بلند شد . عمر در خانه را محکم فشار داد ، صدای ناله فاطمه (علیها السلام) بلندتر شد . میخ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه (علیها السلام) فرو رفت . (۱۲۹)

فریاد فاطمه (علیها السلام) در فضای مدینه پیچید: «بابا ! یا رسول الله ! بین با دختری چه می کنند...» . (۱۳۰)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹)

همسران پیامبر همانند دیگر زنان برای خواندن نماز جماعت به مسجد می آمدند، عده ای از منافقان در مدینه زندگی می کردند، سر راه آنان می نشستند و با سخنان ناروا آنان را آزار می دادند.

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی: «ای محمد! به همسران و به دختران و به دیگر زنان مؤمن بگو وقتی می خواهند از خانه خارج شوند، خود را با جلباب بپوشانند، این کار برای این که مردم آنان را به عفت بشناسند و مزاحشان نشوند، بهتر است. من خدای مهربان و بخشنده هستم و اگر قبل از این کوتاهی شده است، آن را می بخشم».

پس از این دیگر زنان مسلمان وقتی از خانه بیرون می رفتند، خود را با

جلباب می پوشاندند.

در این آیه از «جلباب» سخن گفتمی، اکنون باید بدانم معنای آن چیست؟

قبل از آن که محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شود، زنان از چهار پوشش استفاده می کردند:

۱ - آنان لباسی همانند شلوار کوتاه زیر لباس خود می پوشیدند و به آن «سروال» می گفتند.

۲ - آنان پیراهن بلندی به تن می کردند که بدن آنان را می پوشاند، اما بالای سینه آنان آشکار بود. به این پیراهن، «قمیص» می گفتند.

آنان این پیراهن بلند را از سر می پوشیدند، طبیعی است که یقه آن پیراهن گشاد بود تا بتوانند هنگام پوشیدن، سر را از آن عبور دهند.

۳ - آنان وقتی می خواستند به بیرون خانه بیایند، روسری به سر می انداختند و به آن، «خمار» می گفتند.

آنان دامنه روسری خود را پشت شانه های خود می انداختند و برای همین گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود، همچنین گوشواره و گردنبند آنان نیز آشکار بود. در واقع آنان با آن روسری فقط موهای خود را می پوشاندند.

۴ - آنان لباس دیگری داشتند که از روسری بزرگ تر و از چادر کوتاه تر بود و به آن «جلباب» می گفتند. وقتی آنان می خواستند از خانه بیرون بیایند، آن را بر روی سر می انداختند و خود را با آن می پوشاندند، البته این لباس، گردن و قسمت بالای سینه آنان را نمی پوشاند.

وقتی یک زن از خانه بیرون می آمد، چهره، گوش، گوشواره، گردن، بالای سینه، گردنبند او آشکار بود.

ص: ۲۰۸

این وضع زنان در آن زمان بود، وقتی که محمد (صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، بعد از مدتی، تو فرمان دادی که زنان مسلمان، خود را بهتر بپوشانند. تو دو آیه درباره پوشش زنان نازل کردی:

* آیه اول: آیه ۳۱ سوره نور

در آنجا خدا از زنان خواست تا دامنه روسری خود را تا روی سینه پایین آورند، با این کار گردن، گردنبنده، بالای سینه، گوش و گوشواره آنان پوشیده می شد.

* آیه دوم: آیه ۵۹ سوره احزاب

در اینجا خدا از زنان می خواهد تا با جلباب، خود را به خوبی بپوشانند، آنان نباید لباس خود را آزاد بگذارند طوری که گاه و بی گاه، کنار رود و بدن آنان آشکار شود. تو از آنان خواستی تا لباس خود را جمع و جور کنند.

این گونه بود که زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شدند، آنان وقتی از خانه بیرون می آمدند، اعضای بدن خود را به خوبی می پوشاندند. البته آنان می توانستند گردی صورت و دست (از انگشتان تا میچ) را نپوشانند.

* * *

احزاب: آیه ۶۲ - ۶۰

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) سُنَّهَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲)

در آیه ۵۹ از کسانی سخن به میان آمد که در مدینه سر راه زنان می نشستند و برای آنان مزاحمت ایجاد می کردند. اکنون ویژگی های آنان را برمی شماری:

ص: ۲۰۹

۱ - آنان منافق هستند.

۲ - بیمار دل می باشند (هوس باز می باشند).

۳ - شایعه می سازند. (وقتی پیامبر برای جنگ می رفت، آنان خبرهای دروغ در میان مردم پخش می کردند و می گفتند: پیامبر در جنگ شکست خورده است!).

تو به پیامبر وعده می دهی تا به آنان خبر دهد دست از این کارهای خود بردارند، اگر آنان بخواهند به کارهای زشت خود ادامه دهند، تو پیامبر و مؤمنان را بر آنان مسلط می سازی و پس از آن، دیگر جز به مدت کوتاهی نمی توانند در مدینه بمانند.

آری، تو به آنان فرصت توبه می دهی، اما اگر آنان به آن کارها ادامه دهند، تو دستور حمله عمومی و یورش به آنان را صادر خواهی کرد، آن وقت مؤمنان در یک حرکت مردمی، آنان را از بین می برند.

شاید آنان فکر کنند که اگر به کارهای خود ادامه دهند، می توانند در جایی غیر از شهر مدینه زندگی کنند، اما هرگز چنین نیست، تو به آنان فرصت می دهی، اگر توبه کردند که به آغوش مهر و محبت اسلام باز گشته اند، اما اگر توبه نکنند، تو چنین دستور خواهی داد: «آن منافقان، لعنت شده اند، هر کجا پیدایشان شود، باید دستگیر و کشته شوند»، آن وقت است که هیچ کجا برای آنان، امن نخواهد بود، هر کجا که بروند، از دست مسلمانان شجاع، در امان نخواهند بود.

این دستور تازه ای نیست، این سنتی است همیشگی که در میان اقوام قبل هم

ص: ۲۱۰

بوده است، در هر امتی، گروهی منافق بوده اند، تو به آنان فرصت دادی و وقتی فرصت آنان به پایان رسید و آنان بی شرمی و توطئه را از حد گذراندند، تو فرمان حمله به آنان را صادر کردی و آنان به کیفر گناهان خود رسیدند، این سنت توست و سنت تو هرگز دگرگون نمی شود. منافقان مدینه باید به خود بیایند و از اعمال ننگین خود دست بردارند و گرنه سرنوشت دردناکی در انتظار آنان است.

...ص: ۲۱۱

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳)

از رفتار منافقانی که در مدینه بودند، سخن گفته شد، دل های منافقان از نور ایمان خالی بود، آنان به ظاهر نماز می خواندند و روزه می گرفتند، اما به روز قیامت باور نداشتند، بعضی از آنان برای این که در قلب های مؤمنان شک ایجاد کنند به آنان می گفتند: «به راستی قیامت کی بر پا می شود؟».

اکنون تو می خواهی جواب آنان را بدهی، پس به پیامبر چنین می گویی: «ای محمد! منافقان از تو درباره روز قیامت می پرسند. به آنان بگو: وقت رسیدن قیامت را فقط خدا می داند و بس! تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد».

آری، شاید قیامت نزدیک باشد، همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند

و قیامت را دور نیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

احزاب: آیه ۶۸ - ۶۴

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُوهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸)

روز قیامت چه روزی است؟

تو به کافران در این دنیا مهلت می دهی، اما در روز قیامت آنان به عذاب تو گرفتار می شوند.

تو کافران را لعنت کردی و آنان را از رحمت خود محروم نمودی و برای آنان، آتش سوزنده ای را آماده کرده ای، آنان همواره در جهنم خواهند بود و هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.

در آن روز، چهره های آنان در آتش دگرگون می شود، آنان چهره های سوخته و کبود پیدا می کنند و از کارهای خود پشیمان می شوند و می گویند: «کاش در دنیا از فرمان خدا و فرمان پیامبرش، پیروی می کردیم».

در آن روز، آنان چنین می گویند: «بارخدایا! ما از بزرگان خود پیروی کردیم

ص: ۲۱۳

و به چنین روزی افتادیم! آنان بودند که ما را گمراه کردند، خدایا! عذاب رهبران ما را دو برابر کن و به لعن و غضب بزرگ و شدید خود گرفتارشان گردان!».

* * *

به راستی تو در جواب این کافران چه می گویی؟

در آیه ۳۸ سوره اعراف ذکر کرده ای که آن روز به کافران می گویی: «عذاب هر کدام از شما، دو برابر است».

کسانی که در آتش جهنم می سوزند، دو گروه هستند:

* گروه اول: رهبران

آنان کسانی هستند که دیگران را گمراه کردند، تو آنان را دو برابر عذاب می کنی، زیرا آنان دو گناه دارند:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه گمراه کردن دیگران.

* گروه دوم: پیروان

آنان کسانی هستند که از رهبران کافر پیروی کردند. تو این پیروان را هم دو برابر عذاب می کنی، زیرا آنان دو گناه دارند:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه پیروی کردن از رهبران باطل.

آری، اگر آنان از حق پیروی می کردند، رهبران کافر قدرت نداشتند تا با حق

ص: ۲۱۴

دشمنی کنند، همه قدرت و نفوذ رهبران آنان، به سبب پیروی کورکورانه پیروان بود.

احزاب: آیه ۶۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹)

در آیه ۵۷ این سوره از مسلمانان خواستی تا پیامبر را آزار ندهند و قدردان این نعمت بزرگی باشند که تو به آنان داده ای، تو از آنان خواستی تا احترام پیامبر را نگاه دارند. در این آیه بار دیگر به آنان این مطلب را یادآور می شوی و چنین می گویی: «ای کسانی که ایمان آوردید، شما مانند آن مردمی نباشید که وقتی موسی را برای هدایتشان فرستادم، او را اذیت و آزار نمودند. آن مردم به موسی تهمت ناروا زدند و من پاکدامنی او را بر همه آشکار ساختم، موسی نزد من پیامبری آبرومند بود و مقام شایسته ای داشت.»

ماجرای تهمتی که گروهی از بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) زدند، چیست؟

قارون، پسر خاله موسی (علیه السلام) بود و ابتدا مردی مؤمن بود و هیچ کس در بنی اسرائیل، تورات را به زیبایی او نمی خواند. او «قاری تورات» بود. کم کم، ثروت و مال او زیاد شد و دچار غرور و تکبر شد.

او دشمنی خود را با موسی (علیه السلام) آغاز کرد. روزی او به یاران خود گفت تا زنی بدکاره را به کاخ او بیاورند. وقتی آن زن آمد، قارون به او گفت:

ص: ۲۱۵

___ من می خواهم هزار سکه طلا به تو بدهم و در مقابل، تو یک کار برای من انجام دهی.

___ چه کاری؟

___ فردا به میان مردم بیا و وقتی موسی برای مردم سخن می گوید با صدای بلند بگو که موسی با من زنا کرده است!

___ باشد. قبول است.

قارون سکه های طلا را به او داد، سپس نزد دوستان خود رفت و از آنان خواست تا فردا به محل سخنرانی موسی (علیه السلام) بروند. روز بعد فرا رسید، موسی (علیه السلام) برای مردم شروع به سخن کرد. در این میان یکی از جا بلند شد و گفت: برای ما حکم زناکار را بگو.

موسی (علیه السلام) گفت: «در تورات آمده است: اگر مردی که زن دارد، زنا کند، باید سنگسار شود».

در این هنگام، یکی گفت: «ای موسی! اگر آن زناکار تو هم باشی، باید سنگسار شوی!».

موسی (علیه السلام) در جواب گفت: «آری، حکم خدا برای همه یکسان است، حتی اگر من هم چنین کنم، باید سنگسار شوم».

دوستان قارون همگی به موسی (علیه السلام) گفتند: «ای موسی! ما خبر داریم که تو زنا کرده ای!».

همه مردم از شنیدن این سخن تعجب کردند، چه شده است که اینان چنین

سخنی را می گویند؟ هیچ کس از توطئه قارون خبر نداشت، اینان دوستان قارون بودند که می خواستند این گونه آبروی موسی (علیه السلام) را ببرند.

در این هنگام یکی فریاد زد: «الآن آن زنی که تو با او زنا کرده ای به اینجا می آید و ماجرا را برای همه می گوید».

لحظاتی گذشت، آن زن آمد، همه منتظرند، آن ها نمی دانند چه اتفاقی خواهد افتاد. موسی (علیه السلام) در قلب خویش با تو سخن گفت و از تو خواست تا پاکدامنی او را برای همه ثابت کنی.

موسی (علیه السلام) به آن زن گفت: «ای زن! من تو را به خدا قسم می دهم که حقیقت را بگویی!».

ناگهان قلب آن زن لرزید و حالش منقلب شد و با خود گفت که اگر من توبه کنم و به سوی خدا بازگردم، سود کرده ام، سکه های طلا از بین می رود، اما رضایت خدا چیزی است که باقی است!

او نگاهی به قارون و دوستان او کرد و گفت: «ای موسی! قارون به من این سکه های طلا را داد تا من به تو تهمت بزنم، ولی من گواهی می دهم که تو پاکدامن هستی». (۱۳۱)

اینجا بود که موسی (علیه السلام) به سجده رفت و شکر نعمت تو را به جا آورد.

احزاب: آیه ۷۱ - ۷۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ

ص: ۲۱۷

از مسلمانان خواستی تا هرگز پیامبر را با تهمت های ناروا آزار ندهند، اکنون می خواهی دستوری مهم به آنان بدهی، تو می دانی که تهمت زدن، جامعه را دچار آسیب های فراوانی می کند، تو می خواهی با این دستور خود، این درد بزرگ را درمان کنی، پس چنین می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و از عذاب من بترسید و سخن حق و درست بگویید تا من کارهای شما را شایسته گردانم و گناهان شما را ببخشم»

در پایان آیه مسلمانان را به اطاعت از فرمان پیامبر فرا می خوانی و به آنان چنین می گویی: «هر کس از من و پیامبر اطاعت کند به رستگاری و سعادت بزرگی دست یافته است».

* * *

امام صادق(علیه السلام) این آیه را برای یاران خود خواند، سپس چنین فرمود: «خدا و پیامبر مردم را به ولایت علی و امامان معصوم، فرمان داد، هر کس از این فرمان خدا اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است».(۱۳۲)

احزاب: آیه ۷۳ - ۷۲

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)
لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

ص: ۲۱۸

به پایان این سوره رسیدم، به بسیاری از ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن مراجعه کردم. آنان این دو آیه را این گونه معنا کرده بودند: «خدا امانت را بر زمین و آسمان‌ها عرضه کرد، ولی آن‌ها این امانت را قبول نکردند و از قبول این امانت، هراسیدند، ولی انسان آن را پذیرفت و انسان بسیار ستمگر و جاهل بود، هدف خدا این بود که منافقان و مشرکان را از مؤمنان جدا کند، منافقان و مشرکان را عذاب نماید و بر مؤمنان، رحمت خویش را نازل کند که او بخشنده و مهربان است».

آیه ۷۲ مرا به فکر فرو می‌برد: خدا از امانتی سخن می‌گوید که به آسمان‌ها و زمین عرضه شد و فقط انسان آن را پذیرفت و انسان ستمگر و جاهل بود!

به راستی این امانت چه بود؟

* * *

این امانت چه بود که انسان آن را پذیرفت؟

از خیلی‌ها سؤال کردم.

آنان به من گفتند: «این امانت، عشق به خداست، زمین و آسمان‌ها، عشق به خدا را نپذیرفتند ولی انسان آن را پذیرفت، انسان فقط استعداد این کمال را داشت که عاشق خدا شود».

وقتی این سخن را می‌شنوم، به فکر فرو می‌روم، اگر این امانت، عشق به خداست، پس چرا قرآن انسان را ستمگر و جاهل معرفی می‌کند؟ قرآن باید در این آیه، انسان را به خاطر این که این عشق را پذیرفت، تشویق کند، نه این

ص: ۲۱۹

که او را ستمگر و جاهل بخواند!

من یک بار دیگر این آیه را می خوانم، سخن از امانتی است که به آسمان ها و زمین عرضه شد و فقط انسان آن را پذیرفت و انسان ستمگر و جاهل بود!

به راستی منظور از این سخن چیست؟

* * *

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) همین سؤال مرا از آن حضرت پرسید، امام صادق (علیه السلام) به او رو کرد و فرمود: «منظور از امانت در این آیه، ولایت ما اهل بیت است و منظور از انسان، دشمنان ما می باشد». (۱۳۳)

اکنون در این سخن امام فکر می کنم، آیه را با این سخن تفسیر می کنم: «ما ولایت را بر آسمان ها و زمین عرضه کردیم، آن ها از قبول آن سر باز زدند، اما دشمن ما آن را پذیرفت و او بسیار ظالم و جاهل بود»، اما این تفسیر باز هم مشکل دارد.

اگر منظور از «انسان» کسانی هستند که دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند و حق آنان را غصب کرده اند، پس چرا معنای آیه این طور شده است؟ چگونه می شود دشمن اهل بیت (علیهم السلام)، ولایت را پذیرفته باشد؟

فکر می کنم در ترجمه این آیه، دچار مشکل شده ام!

خوب است متن عربی را با دقت بخوانم. «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ». به راستی مشکل در کجاست؟ نکند من معنای واژه های آیه را خوب نمی دانم!

حَمَلُ الْأَمَانَةِ.

ص: ۲۲۰

فکر می‌کنم باید در این جمله تحقیق کنم.

«او امانت را حمل کرد». من واژه «حَمَل» را به معنای «پذیرفتن» معنا کرده‌ام، خیلی‌ها در ترجمه قرآن این کار را کرده‌اند، اما این ترجمه با سخن امام صادق (علیه السلام) مطابقت ندارد. باید تحقیق کنم.

«حَمَلُ الْأَمَانَةِ: خَانَ الْأَمَانَةَ».

«امانت را حمل کرد، یعنی: در امانت خیانت کرد».

فکر می‌کنم گمشده خود را یافته‌ام!

یکی از دانشمندان بزرگ لغت‌شناس در کتاب خود این جمله را آورده است. او می‌گوید: اگر واژه «حمل» با واژه «امانت» کنار هم بیاید، معنای آن خیانت در امانت است. (۱۳۴)

می‌دانم که زبان عربی برای خود دنیایی دارد، وقتی یک واژه با واژه دیگری در کنار هم قرار گیرد، معنای آن کاملاً عوض می‌شود.

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، این آیه را معنا می‌کنم، خدا چنین می‌گوید: «من امانت خود که ولایت اهل بیت بود را بر زمین و آسمان‌ها عرضه کردم و زمین و آسمان‌ها هرگز در آن خیانت نکردند، ولی دشمن اهل بیت در این امانت، خیانت کرد، او بسیار ستمگر و جاهل بود».

آری! ولایت علی (علیه السلام) و فرزندان پاک او، راه و مسیر رسیدن به خدا است، فرشتگان هم سر تسلیم در مقابل ولایت فرود آوردند، پیامبران هم تسلیم ولایت بودند، اما افسوس که وقتی پیامبر از دنیا رفت، عده‌ای به رهبری

عُمر بن خطّاب در سقیفه دور هم جمع شدند تا برای خود خلیفه انتخاب کنند. عُمر اوّلین کسی بود که تسلیم این ولایت نشد و برای رسیدن به ریاست چند روزه، علی (علیه السلام) را خانه نشین کرد، ای کاش فقط علی (علیه السلام) را خانه نشین می کرد و دیگر به خانه او حمله نمی کرد و خانه او را به آتش نمی کشید، ای کاش فاطمه (علیها السلام) را که به دفاع از ولایت قیام کرده بود، با تازیانه نمی زد، ای کاش... آری! عُمر همان انسانی است که ستمگر و جاهل بود.

قرآن، زنده است و آیه های آن برای همه زمان ها می باشد، هر کس با راه ولایت دشمنی کند، ستمگر و جاهلی است که خدا از او سخن گفته است.

یک بار دیگر سه آیه آخر این سوره را مرور می کنم:

الف. تو و پیامبرت مردم را به ولایت علی (علیه السلام) و فرزندان او فرا خواندید، هر کس از این فرمان اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است. (آخر آیه ۷۱).

ب. ولایت، امانت تو در آسمان ها و زمین بود، گروهی از جاهلان این ولایت را نپذیرفتند و خود و جامعه را از این سعادت محروم کردند، آنان جاهل و ستمگر بودند. (آیه ۷۲).

ج. جاهلانی که این گونه در این امانت خیانت کردند، همان منافقان و مشرکان بودند، تو آنان را به عذابی سخت گرفتار می کنی، اما کسانی که راه ولایت را پیمودند، بر آنان رحمت خود را نازل می کنی و در بهشت خویش

ص: ۲۲۲

جای می دهی. (آیه ۷۳).

اکنون نمی دانم چگونه شکر تو را به جا آورم که مرا با ولایت آشنا ساختی، عشق علی (علیه السلام) و فرزندان او را در دلم نهادی، مرا شیفته امام زمانم ساختی، اکنون از تو می خواهم یاریم کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.

بارخدایا! تو کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام زمانم باشد، تو کاری کن که من از امام زمان خویش دست بردارم، یاریم کن تا امانت تو را پاس بدارم... (۱۳۵)

ص: ۲۲۳

سوره سبأ

اشاره

ص: ۲۲۵

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۴ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۱۵ تا ۱۹ این سوره از ماجرای قوم «سَبَأ» سخن گفته شده است. آنان مردمی بودند که در «یمن» زندگی می کردند، خدا به آنان نعمت های فراوان داد ولی آنان کفران کردند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: اشاره ای به داوود و سلیمان و نعمت هایی که خدا به آنان داد، داستان قوم سَبَأ و خراب شدن سد بزرگی که آنان ساخته بودند، قیامت، شفاعت، عذاب کافران در جهنم، دعوت به یکتاپرستی...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا
يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

حمد و ستایش برای توست که آنچه در زمین و آسمان است، از آن توست، تو نعمت های فراوانی به بندگان خود داده ای. من تو را برای همه نعمت ها ستایش می کنم.

اگر خوبی و زیبایی ببینم و آن را ستایش کنم، در واقع تو را ستایش کرده ام، زیرا همه خوبی ها و نیکی ها از آن توست، همه ستایش ها به تو برمی گردد، هر

کس که خوبی هایی دارد، آن خوبی ها از خودش نیست، بلکه تو آن خوبی ها را به او داده ای.

در روز قیامت هم، حمد و ستایش از آن توست، در آن روز، پرده های غفلت

از دل های انسان ها کنار می رود، همه آنان عظمت تو را درک می کنند و تو را ستایش می کنند.

تو خدای فرزانه هستی و بر همه چیز آگاهی داری. تو از قطره های بارانی که در زمین فرو می روند، باخبری! تو عدد همه گیاهانی که از دل زمین جوانه می زنند را می دانی، تعداد قطرات بارانی که از آسمان نازل می شود را می دانی، آری، تو به هر آنچه به زمین فرو می رود، هر آنچه از زمین بیرون می آید و هر آنچه از آسمان نازل می شود، علم داری. فرشتگان کردار انسان ها را در پرونده اعمالشان می نویسند، تو از همه این پرونده ها باخبر هستی، تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

سَبَأُ: آیه ۵ - ۳

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِمَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لِمَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵)

محمد (صلی الله علیه وآله) در مکه بود و کافران را به یکتاپرستی فرا می خواند و از آنان می خواست تا بت پرستی را رها کنند. او بت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند. بت پرستان به او می گفتند: «روز قیامت دروغ است، چنین روزی هرگز فرا نمی رسد».

اکنون تو از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «به خدا قسم! روز

قیامت، فرا می رسد. این چیزی است که خدا خواسته است، خدایی که دانای همه پنهان ها است، قیامت را برپا خواهد کرد».

آری، تو از همه کارهای بندگان خود باخبری، هیچ ذره ای در آسمان ها و زمین از علم تو پنهان نیست، هر چه در جهان هست، (خواه کوچک تر از ذره باشد، خواه بزرگ تر از ذره)، در کتاب علم تو ثبت شده است.

تو قیامت را برپا می کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش دهی. در آن روز کسانی که آیات تو را دروغ شمردند، به عذاب دردناکی گرفتار می شوند، همان کسانی که تلاش می کردند دین تو را نابود کنند و خیال می کردند می توانند در این کار، موفق شوند، آتش سوزان جهنم در انتظارشان است.

* * *

آری، این وعده توست، در روز قیامت همه را زنده می کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو بدهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنم گرفتار می شوند.

بعضی ها در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حق دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و بعد از مدتی می میرند، چنین کسانی چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

* * *

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶)

بُت پرستان سخن محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغ می پنداشتند و با او دشمنی می کردند و سنگ به او پرتاب می کردند، اما او نباید از رفتار بُت پرستان دلگیر شود، درست است که عده ای با او دشمنی کردند، اما عده ای هم دعوت او را پذیرفتند. کسانی که اهل علم بودند، حق بودن قرآن را درک کردند. اهل علم دانستند که قرآن را تو بر او نازل کردی. قرآن، کتاب توست و همه را به سوی تو هدایت می کند، تو خدایی توانا و شایسته ستایش هستی.

آری، همه خوبی ها از آن توست، تو انسان ها را آزاد آفریدی و برای هدایت آن ها، قرآن را فرستادی. قرآن راه حق و باطل را برای همه مشخص کرد. تو با قرآن، راه مستقیم را به همه نشان دادی. کسانی که اهل علم بودند، این راه را انتخاب کردند و به سعادت و رستگاری رسیدند. (۱۳۶)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸)

محمد (صلی الله علیه وآله) برای مردم قرآن می خواند و آنان را به سوی یکتاپرستی دعوت می کرد، بزرگان مکه در ابتدا سخن او را جدی نگرفتند، مدتی گذشت، آنان می دیدند که مردم کم کم به محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان می آورند و ریشه های بُت پرستی

تضعیف می شود، آنان منافع خود را در خطر دیدند، ریاست و ثروت آنان در گرو بُت پرستی مردم بود.

آنان تصمیم گرفتند تا به مردم چنین بگویند: «آیا می خواهید مردی را به شما نشان بدهیم که می گوید: وقتی شما مُردید و تبدیل به خاک شدید، بار دیگر زنده می شوید. ای مردم! مُحَمَّد می گوید من پیامبر هستم، او یا دروغ می گوید یا دیوانه شده است، خدا هرگز انسانی را به پیامبری نمی فرستد».

این سخن در دل بعضی ها اثر کرد، بزرگان مکه به مردم می گفتند: اگر خدا بخواهد پیامبری را برای انسان ها بفرستد، حتماً فرشته ای را از آسمان نازل می کند. خدا به انسانی که می خورد و می آشامد، هرگز این مقام را نمی دهد.

این گونه بود که آنان قرآن را دروغ شمردند و روز قیامت را انکار کردند تا به خیال خود، در این دنیا با راحتی زندگی کنند و هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند.

آری، مُحَمَّد (صلی الله علیه و آله) آنان را از زشتی ها نهی می کرد اما آنان که دوست داشتند به هوس رانی خود ادامه دهند، مُحَمَّد (صلی الله علیه و آله) را دیوانه و دروغگو پنداشتند. به راستی آیا کسی که به قیامت ایمان ندارد، زندگی راحتی دارد؟

هرگز. هر کس به قیامت باور ندارد، در عذاب و گمراهی عجیبی است و از حقیقت فاصله زیادی دارد.

اعتقاد به روز قیامت است که به انسان آرامش می دهد، کسی که به قیامت باور دارد، مرگ را پایان خود نمی داند، او می داند که اگر در دنیا، توشه خوبی برای

ص: ۲۳۱

خود بگیرد، به سعادت ابدی می رسد و برای همیشه در بهشت منزل خواهد کرد. او مرگ را دریچه ای می بیند به سوی جاودانگی! او دیگر از مرگ نمی هراسد، وقتی به آینده می اندیشد، بهشتی را می بیند که نه‌های آب از زیر درختان آن جاری است و...

اما کسی که قیامت را قبول ندارد، مرگ را پایان همه چیز می داند، چنین انسانی، همواره از مرگ می هراسد، زیرا آن را با نابودی یکسان می بیند. کسی که پایان خود را نابودی می پندارد، روی آرامش را نمی بیند.

شاید لذت‌ها و هوس‌های زودگذر لحظه ای او را غافل کند، اما هر وقت با خود خلوت کند، مرگ را در مقابل خود می بیند، او مرگ را جلوی چشم خویش می بیند، مرگی که او را از همه لذات دنیا به سوی هیچ و پوچ می برد در انتظار اوست. چه کابوسی از این بدتر! چه عذابی از این سخت تر!

روز قیامت هم که فرا رسد، جهنم جایگاه او خواهد بود، در آن روز فرشتگان، زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها می اندازند و آن‌ها را به سوی جهنم می برند و به آنان می گویند: «این همان جهنمی است که آن را دروغ می پنداشتید». (۱۳۷)

* * *

سَبَأ: آیه ۹

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَاءُ نَحْصِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسِقُطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِن فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ (۹)

ص: ۲۳۲

تو محمد(صلی الله علیه و آله) را برای هدایت بُت پرستان فرستادی اما آنان او را دروغگو و دیوانه خواندند، چرا آنان این گونه رفتار کردند؟ چرا شکرگزار نعمت های تو نبودند؟ چرا بُت هایی بی جان را می پرستیدند و در مقابل آن ها سجده می کردند؟

محمد(صلی الله علیه و آله) از آنان می خواهد فقط تو را پرستند، اما آنان به سخنان او اعتنا نمی کنند. چرا آنان به بلاهایی که در حال و آینده از زمین و آسمان ممکن است بر آنان نازل شود، فکر نمی کنند؟ اگر تو اراده کنی می توانی آنان را در زمین فروبری، یا از آسمان، باران سنگ بر آنان فرو بفرستی، در این هشدارها، برای کسانی که به سوی تو توبه می کنند، نشانه ای است.

ص: ۲۳۳

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَاللَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

اکنون می خواهی از دو پیامبر خودت نام ببری، داوود(علیه السلام) و فرزندش سلیمان(علیه السلام). ابتدا از داوود(علیه السلام) یاد می کنی.

داوود(علیه السلام) تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش از این زندگی می کرد، تو داوود(علیه السلام) را به پیامبری برگزیدی و به او کتاب «زبور» را دادی و حکومت بر سرزمینی وسیع (فلسطین و سوریه، عراق و جنوب ایران) را به او عطا کردی.

تو از فضل خود، نعمتی به او عطا کردی و به کوه ها و پرندگان گفتی که با او هم صدا شوند و حمد و ثنای تو گویند.

همه ذرات این هستی، حمد تو می گویند، اما کسی صدای آنان را نمی شنود،

تو چنین خواستی که زمزمه درونی آنان آشکار شود و نغمه ای بیرونی شود. این فضیلتی معنوی برای داوود(علیه السلام) بود، وقتی او به دشت و کوهستان می رفت، تو را یاد می کرد و تو را حمد و ستایش می نمود، هیچ کوه و سنگ و پرنده ای نبود مگر آن که با او هم صدا می شد.

تو به داوود(علیه السلام) فضیلت دیگری هم دادی، تو آهن را در دست او نرم کردی و به او گفتی: «ای داوود! از آهن زره بساز و حلقه های آن را به اندازه و یک شکل گردان. تو و پیروانت، اعمال نیک انجام دهید که من بر همه کارهای شما بینا و آگاه هستم».

ماجرای نرم شدن آهن به دست داوود(علیه السلام) چیست؟

روزی تو به داوود(علیه السلام) چنین وحی کردی: «ای داوود! تو بنده خوب من هستی، ولی برای مخارج خود از بیت المال بهره می گیری، کاش خود، کار می کردی و با مزد زحمت خود، روزگار می گذراندی».

وقتی داوود(علیه السلام) این سخن را شنید، چهل روز گریست، او پیر شده بود و برای او فراگیری مهارت های یک شغل، کار آسانی نبود، اینجا بود که تو آهن را برای او نرم گرداندی، آهن که این قدر محکم است، وقتی به دست او می رسید، نرم می شد و او می توانست به راحتی به آن حالت بدهد، تو روش ساختن زره را به او آموختی و او شروع به ساختن زره کرد، او هر روز، یک زره می ساخت.

استادان زره ساز برای ساختن یک زره وقت زیادی صرف می کردند، آنان آهن را با زحمت زیاد در آتش سرخ می کردند و با وسایل مخصوصی آن را شکل می دادند، اما داوود(علیه السلام) به معجزه تو به دست خود، آهن را به راحتی خم

می کرد و به آن شکل می داد. او هزار زره ساخت و هر زره را به هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد.

تو به داوود (علیه السلام) فرمان دادی تا در ساخت زره ها دقت کند و سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان باشد. به او گفתי تا زره را گشاد و راحت درست کند تا جنگجو در آن، احساس راحتی کند و جانش نیز حفظ شود.

همه صنعتگران و کارگران باید از این آیه درس فرا گیرند و در کار خود، دقت کافی داشته باشند و محصولی کامل و مفید، تولید کنند و از هرگونه بدکاری و کم کاری پرهیز کنند.

نمی دانم چه شده است که بعضی وقت ها، محصولی که یک کافر تولید می کند، از محصولی که یک مسلمان تولید می کند، به مراتب بهتر است! گاهی فکر می کنم که آنان به قرآن بهتر از ما عمل می کنند.

از آن زمانی که ما دین را فقط نماز و روزه دانستیم، به این مصیبت گرفتار شدیم، گاهی دستگاهی را که یک مسلمان تولید کرده است، می خرم، اما چند ماه بیشتر کار نمی کند و من مجبور می شوم همان دستگاه را با مارک خارجی بخرم، چون می دانم سال های سال برایم کار خواهد کرد.

آیا می شود روزی مسلمانان به این آیه عمل کنند؟ آیا می شود محصولاتی که آنان می سازند، از هر عیب و نقصی به دور باشد؟

به امید آن روز.

سَبَأُ: آیه ۱۳ - ۱۲

وَلِسْلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ

ص: ۲۳۶

وَأَسَيْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَمِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳)

از سلیمان(علیه السلام) سخن می گویی، تو به او پادشاهی بزرگ دادی، تو باد را در اختیار او قرار دادی. او مسافتی را که یک ماه طول می کشید، در صبح یک روز می پیمود و در عصر یک روز هم همان مقدار را می پیمود.

تو برای او چشمه مس گداخته را روان ساختی و گروهی از جنّ ها به فرمان تو برای او کار می کردند و اگر یکی از آنان از فرمان او سرپیچی می کرد او را به عذاب آتش سوزانی گرفتار می کردی.

جنّ ها برای سلیمان(علیه السلام) هر چه می خواست، می ساختند: معبدها، تندیس ها، ظرف های بزرگ غذا و دیگ های بسیار بزرگ.

سلیمان(علیه السلام) پسر داوود(علیه السلام) بود، همه فرزندان داوود(علیه السلام) از این نعمت ها بهره مند بودند، تو به آنان چنین گفتی: «شکر این همه نعمت را به جا آورید، هرچند گروه کمی از بندگان من، شکر نعمت هایی را که من به آنان داده ام به جا می آورند».

خدا به سلیمان(علیه السلام) حکومت بزرگی عطا کرده بود و سلیمان(علیه السلام) برای اداره این حکومت به سه چیز نیاز داشت: وسیله نقلیه، مواد اولیه، نیروی کار.

اکنون درباره این سه وسیله می نویسم:

* اَوَّلُ: وسیله نقلیه

سلیمان(علیه السلام) بر سرزمین وسیعی حکومت می کرد، حکومت او سوریه،

ص: ۲۳۷

فلسطین، عراق و جنوب ایران را در بر می گرفت، مرکز حکومت او، شهر «بیت المقدس» در فلسطین بود. او برای اداره این سرزمین، نیاز به وسیله ای داشت که بتواند سریع به این طرف و آن طرف برود. (۱۳۸)

سلیمان (علیه السلام) بر روی تخت خود می نشست و باد آن را به حرکت در می آورد، این کار با قدرت بی انتهای خدا، امکان داشت، خدا بر هر کاری که بخواهد توانا است. در آن روزگار، مردم در مدّت یک ماه می توانستند حدود هزار و پانصد کیلومتر راه را بپیمایند.

سلیمان (علیه السلام) می توانست به وسیله باد در یک روز سه هزار کیلومتر راه طی کند و این معجزه ای بزرگ در آن زمان بود. (۱۳۹)

* دوم: مواد اولیه

سلیمان (علیه السلام) برای تهیه وسایل مورد نیاز مردم به مواد اولیه نیاز داشت، خدا چشمه ای از مس گداخته برای او فراهم کرد.

وقتی یک کوه آتشفشان، فعال می شود، از دهانه آتشفشان، مواد مذاب جاری می شود، گویا چشمه ای جاری شده است. در دل زمین، معادن مس وجود دارد، خدا با قدرت خود، یکی از معادن مس را برای او به صورت چشمه ای آشکار ساخت.

* سوم: نیروی کار

خدا گروهی از جنّ ها را در اختیار سلیمان (علیه السلام) قرار داد تا برای او کار کنند و هر آنچه او نیاز داشت، بسازند. جنّ ها قدرت عجیبی داشتند و سلیمان (علیه السلام) با بهره گیری از این قدرت توانست به اهداف خود برسد.

اگر یکی از جنّ ها از فرمان او سرپیچی می کرد، به دستور خدا، او را زنجیر می نمود و با آتش کیفر می نمود.

ص: ۲۳۸

سلیمان(علیه السلام) از جنّ ها انجام این کارها را درخواست کرد:

۱ - محلّ عبادت: او از جنّ ها خواست تا معبدهای باشکوهی را که در خور حکومت مذهبی او بود، بسازند.

سلیمان(علیه السلام) دوست داشت تا مردم بتوانند در آن معبدها، به راحتی به عبادت خدا پردازند.

۲ - تندیس: سلیمان(علیه السلام) از جنّ ها خواست تا تندیس درختان و گل ها را برای او درست کنند. او هرگز دستور ساختن مجسمه هایی به شکل انسان یا حیوانات را نمی داد، مجسمه انسان یا حیوان در دین و مذهب او حرام بود. (۱۴۰)

۳ - وسیله پخت غذا: سلیمان(علیه السلام) از جنّ ها خواست تا ظرف های بزرگ غذا و دیگ های بزرگی که قابل حمل و نقل بود، بسازند، او دوست نداشت کسی در حکومت او گرسنه باشد و به مأموران خود دستور داده بود تا برای نیازمندان، غذا آماده کنند، مأموران او برای انجام چنین کاری، نیاز به چنین وسایلی داشتند.

سَبَأُ: آیه ۱۴

فَلَمَّا قَضَٰ بِنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

سلیمان(علیه السلام) در کاخ های باشکوه زندگی می کرد، لباس های گران قیمت می پوشید، اما هرگز دچار غرور و غفلت و دنیاپرستی نشد، او همواره با

عدالت رفتار می نمود و شکرگزار نعمت های تو بود.

چهل سال از حکومت او می گذشت، دیگر زمان مرگ او فرا رسیده بود.

روزی، او به اطرافیان خود رو کرد و گفت: «خداوند به من این پادشاهی بزرگ را عطا کرد و باد و جن ها و انسان ها را تسلیم فرمان من نمود، در این مدّت، فرصت نشد که یک صبح تا شب، شادمان باشم. من فردا به بالای قصر خود می روم و از آنجا به پادشاهی خود نگاه می کنم، تا من از آنجا به پایین نیامده ام، هیچ کس را به آنجا راه ندهید».

آری، در این مدّت چهل سال، سلیمان(علیه السلام) همواره به امور حکومت خود رسیدگی می کرد، یک روز را هم برای خود قرار نداده بود، او به مشکلات و گرفتاری های مردم توجه می کرد، او وقت خود را صرف خدمت به آنان کرده بود، اکنون می خواست یک روز را برای خود باشد، یک روز برای شادی!

فردا که شد، سلیمان(علیه السلام) به بالای قصر خود رفت. در بالای قصر او، جایگاهی زیبا ساخته بودند که به چهار طرف، دید داشت. سلیمان(علیه السلام) آنجا ایستاد و به عصای خود تکیه داد. ناگهان جوانی زیبارو را در مقابل خود دید، تعجب کرد و به او گفت:

___ ای جوان! چه کسی به تو اجازه داد که اینجا بیایی؟ من امروز می خواستم تنها باشم. امروز روز شادی من است.

___ خدای این قصر به من اجازه داد که اینجا بیایم!

___ حقّ با توست، خدای این قصر، مالک این قصر است. ای جوان! تو کیستی؟

___ من فرشته مرگ، عزرائیل هستم.

___ برای چه آمده ای؟

___ آمدم تا جان تو را بگیرم، زمان مرگ تو فرا رسیده است.

___ مأموریت خود را انجام داده، زیرا امروز روز شادی من است، خدا نخواست شادی من، بدون لقای او باشد. شادی واقعی من، در لقای اوست.

اینجا بود که عزرائیل جان سلیمان (علیه السلام) را گرفت در حالی که سلیمان (علیه السلام) بر عصای خود تکیه داده بود. سلیمان (علیه السلام) مدت زیادی در آن حالت بود، مرگ او بر جنّ ها مخفی ماند، آنان وقتی به بالای کاخ سلیمان (علیه السلام) نگاه می کردند، می دیدند که او به عصای خود تکیه داده است، برای همین آنان به کار خود مشغول بودند، گروهی از جنّ ها هم که در زنجیرهای آتشین گرفتار بودند، از ترس سلیمان (علیه السلام) دست به هیچ اقدامی نمی زدند.

جانشین او که نامش «آصف» بود، از ماجرا باخبر بود و امور کشور را اداره می کرد. زمان زیادی می گذشت که سلیمان (علیه السلام) در بالای قصر خود بر عصایش تکیه داده بود و خیلی ها از مرگ او باخبر نبودند.

* * *

سرانجام موریانه ای را فرستادی تا عصای سلیمان (علیه السلام) را بخورد، وقتی موریانه چوب عصا را از درون خورد، عصا شکست و جسد سلیمان (علیه السلام) بر روی زمین افتاد و جنّ ها از مرگ سلیمان (علیه السلام) باخبر شدند.

آن موریانه، باعث شد آنان از مرگ سلیمان (علیه السلام) آگاه شوند، آن وقت بود که بر جنّ ها آشکار شد که آنان از اسرار غیب آگاه نیستند. انسان ها هم به این موضوع پی بردند.

اگر جنّ ها واقعاً از علم غیب بهره ای داشتند، در این مدت در سختی نمی ماندند و همان لحظه که مرگ سلیمان (علیه السلام) رسید، دست از کار می کشیدند.

همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است، تو مدت ها جسد

سلیمان(علیه السلام) را بر بالای قصر او باقی گذاشتی. تو از این کار هدفی داشتی، می خواستی مردم بفهمند که جنّ ها، علم غیب نمی دانند.

* * *

اگر کسی می توانست مرگ را از خود دور کند، او سلیمان(علیه السلام) بود که حکومت بر جنّ ها و انسان ها داشت و مقام بزرگی نزد تو داشت. انسان اگر به اوج قدرت برسد، باز هم مرگ در انتظار اوست، خوشا به حال کسی که برای مرگ آماده شود و توشه ای از زندگی خود برگیرد.

ص: ۲۴۲

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِئِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَرَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ أَكُلَ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

اکنون از قوم «سَبَأ» یاد می‌کنی، آنان مردمی بودند که در «یمن» زندگی می‌کردند، خاک «یمن» حاصلخیز بود، اما در آنجا رودخانه بزرگی وجود نداشت، باران‌های سیلابی در کوهستان‌ها می‌بارید و آب آن در دشت‌ها به هدر می‌رفت. مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند به این فکر افتادند تا از این

سیلاب‌ها استفاده کنند، آنان سدّ خاکی بزرگی ساختند که نام آن، سد «ماریب» بود.

با استفاده از آب این سد، آن‌ها توانستند باغ‌های بسیار زیبا و کشتزارهای پربرکت در دو طرف مسیر رودخانه‌ای که به سد می‌رسید، ایجاد کنند. روستاهای آنان، تقریباً به هم وصل بود و سایه درختان، دست به دست هم داده بود، میوه‌های فراوان بر شاخسار آن درختان ظاهر شده بود، میوه‌های رسیده روی زمین می‌افتادند، اگر در فصل میوه، کسی سبدی بر روی سر خود می‌گذاشت و از زیر درختان می‌گذشت، طولی نمی‌کشید که سبد میوه او پر می‌شد. (۱۴۱)

تو به آنان، این نعمت‌های فراوان را دادی، اما آنان دچار غفلت و غرور شدند و راه کفر را پیمودند. در میان آنان گروهی از مؤمنان بودند و آن مردم را به راه راست فرا می‌خواندند، اما کسی به سخنان آنان توجهی نمی‌کرد.

آنان اگر می‌خواستند از یک آبادی به آبادی دیگر بروند، نیاز به هیچ زاد و توشه‌ای نداشتند، آب در همه جا بود و در هر فصلی، میوه آن فصل هم یافت می‌شد. کافی بود یک نفر بدون هیچ زاد و توشه‌ای با پای پیاده حرکت کند، اگر او توان راه رفتن داشت، دیگر نیاز به چیزی نداشت، می‌توانست به راحتی از یک آبادی به آبادی دیگر برود. ثروتمندان از این وضع ناراحت بودند و با خود می‌گفتند: چرا فقیران هم می‌توانند سفر کنند؟ در همه جای دنیا، فقط کسی می‌تواند سفر کند که پول دارد و می‌تواند خرج سفر را بدهد، چرا در سرزمین ما، فقیران هم می‌توانند مانند ما به سفر بروند.

آن ثروتمندان چنین گفتند: «خدایا سفر در این سرزمین را سخت کن تا

فقیران نتوانند مانند ما سفر کنند».

آری، آنان به جای آن که شکر این نعمت ها را به جا آورند، دچار تنگ نظری شدند!

سرانجام تو فرمان دادی موش های صحرائی به دیواره آن سدّ خاکی حمله کنند و آن را از درون سست کنند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب بزرگی حرکت کرد و دیواره سد فرو ریخت و تمام آبادی ها، باغ ها و کشتزارهای آنان را ویران کرد، قصرها و خانه های زیبا به زیر آب فرو رفت.

بعد از مدّتی از آن سرزمین آباد فقط بیابانی خشک و بی آب باقی ماند که فقط سه درخت در آن می روید: درخت «اراک» که میوه بسیار تلخ داشت، درخت «شوره گز» و درخت سدر.

این سه درخت، نیاز به آب کمی دارند و می توانند در بیابان خشک، رشد کنند، هر جا که این سه درخت دیده شود، نشانه آن است که آنجا بیابانی خشک است.

این سه درخت، میوه ای که انسان بتواند به عنوان غذا از آن استفاده کند، ندارند، از برگ سدر برای شستن موی سر و از چوب اراک برای تمیز کردن دندان استفاده می شود.

درخت شوره گز با درخت گز، یکسان نیست، درخت شوره گز در بیابان های شوره زار رشد می کند و فقط گل های آن، مصرف دارویی دارد، امّا از درخت گز، گزانگین به دست می آید (گزانگین، شیره ای شیرین و سفید است که با آن گز درست می کنند. گز نوعی شیرینی است که بیشتر در اصفهان تولید می شود).

اکنون درباره آنان چنین سخن می گویی:

ص: ۲۴۵

برای قوم سبا در محلّ زندگی آنان، نشانه ای از قدرت تو بود، دو باغ بزرگ و گسترده در راست و چپ رودخانه ای بزرگ به آنان عطا کردی که میوه های فراوان از آن به دست می آمد.

مؤمنان به آنان می گفتند: «از این نعمت هایی که خدا به شما داده بخورید و شکر آن را به جا آورید که شهری بسیار نیکو و پروردگاری آمرزنده دارید».

ولی آنان سرکشی کردند و سخن حقّ را نپذیرفتند، پس باران عجیبی از آسمان نازل کردی و سیلی ویرانگر به سوی آنان آمد. تو باغ های آنان را به باغ هایی با میوه های تلخ و شوره گز تبدیل کردی که اندکی درخت سدر هم در آن می روید.

این کیفر کفران و ناسپاسی آنان بود، تا کسی کفران و ناسپاسی نکند، تو او را مجازات نمی کنی.

به راستی تو چه نعمت بزرگی به آنان داده بودی! میان آنان و سرزمین هایی که به آن برکت داده بودی، آبادی هایی قرار دادی، رفت و آمد آنان را آسان نمودی و به آنان گفتی: «شب ها و روزها، در این راه ها، آسوده خاطر سفر کنید».

اما آنان گفتند: «خدایا سفر را بر ما سخت کن تا فقیران نتوانند مانند ما سفر کنند»، آنان این گونه به خود ظلم کردند. تو هم سیل ویرانگر را فرستادی و همه آبادی ها را نابود کرد. تو آنان را مایه عبرت دیگران قرار دادی. به راستی که در این داستان، درس های آموزنده ای برای بندگان شکبیا و شکر گزار توست.

از سرزمین «سبا» برایم سخن گفتی، وقتی این ماجرا را خواندم به فکر فرو رفتم، گویا این مثال سرزمین وجود من بود، تو به من استعدادها و غریزه های مختلفی دادی.

من خودم را دوست دارم، تو این غریزه را در من قرار دادی تا به کمال خود بیندیشم. من فرزندم را دوست دارم، اگر چنین نبود، هیچ پدر و مادری، فرزند ناتوان خود را با آن همه زحمت، بزرگ نمی کرد. تو شهوت به انسان دادی تا نسل بشر ادامه پیدا کند.

خوددوستی، فرزنددوستی و شهوت، بد نیستند، من فقط باید سدی از تقوا در وجود خویش بسازم. آن وقت است که می توانم از هر آنچه تو به من دادی، استفاده صحیح کنم و باغ های زیبایی از علم و عمل به بار آورم.

* * *

سَبَأُ: آیه ۲۱ - ۲۰

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

اکنون می خواهی درباره شیطان برایم سخن بگویی، حقیقت بزرگی را آشکار کنی، می خواهی به من بفهمانی که هرگز مجبور به پیروی از شیطان نیستم!

ص: ۲۴۷

درست است که گروه زیادی از انسان ها از شیطان پیروی کردند، اما آنان به اختیار خود، چنین کردند، آنان مجبور به این کار نبودند، قدرت داشتند که راه حق را انتخاب کنند، شیطان بر آنان هیچ تسلطی نداشت!

آری، شیطان گمان خود را درباره کافران درست یافت. وقتی تو آدم (علیه السلام) را خلق کردی او در بهشت بود، آن روز، شیطان در جمع فرشتگان بود، تو از فرشتگان و شیطان خواستی بر آدم (علیه السلام) سجده کنند، همه سجده کردند اما شیطان نافرمانی کرد، تو او را از درگاه خود راندی، آن روز شیطان قسم یاد کرد که انسان ها را گمراه کند.

اما شیطان از آینده باخبر نبود، نمی دانست که آیا انسان ها به فریب ها و دسیسه های او گوش خواهند کرد یا نه؟ او قسم خورد در این راه تلاش کند و فکر می کرد که در کارش موفق خواهد شد.

به هر حال، وقتی آدم (علیه السلام) زندگی خود را روی زمین آغاز نمود و نسل او زیاد شد، شیطان کارش را آغاز نمود. گروه زیادی از انسان ها از او پیروی کردند و اینجا بود که شیطان، گمان خود را راست و حقیقت یافت!

روزی که او از درگاه تو رانده شد، گمان کرد که می تواند گروه زیادی را گمراه کند و این گمانش به حقیقت پیوست، فقط گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی نکردند.

تو به انسان اختیار داده ای، تو هرگز انسان را مجبور به ایمان نمی کنی، این قانون توست، تو راه خوب و راه بد را به انسان نشان می دهی و از او می خواهی تا خودش، راهش را انتخاب کند، اینجا بود که گروه زیادی راه گمراهی را انتخاب نمودند.

شیطان بر آنان هیچ تسلطی نداشت، شیطان فقط می توانست آنان را وسوسه کند، اما چرا شیطان را در وسوسه کردن، آزاد گذاشتی؟

تو می خواستی به این وسیله مؤمنان از کافران جدا شوند، مؤمنانی که به آخرت ایمان داشتند، به وسوسه های او گوش نکردند، امّا کسانی که به روز قیامت شک داشتند به اختیار خود به وسوسه شیطان گوش دادند و گمراه شدند، البتّه تو در عذاب گمراهان شتاب نکردی، به آنان فرصت دادی. تو بر همه اعمال و رفتارهای آنان آگاه بودی. وقتی فرصتشان به پایان رسید، عذاب خود را بر آنان نازل کردی.

تو به شیطان مهلت دادی و او را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، امّا انسان را در مقابل او بی دفاع نگذاشتی، تو به انسان، نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند، همچنین تو در توبه را به روی انسان باز نمودی.

* * *

شیطان، وسیله ای برای پیشرفت و تکامل انسان است، زیرا راه شکوفایی استعدادها، از میان تضادها می گذرد، این یک قانون است. شیطان با وسوسه هایی که می کند سبب می شود قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

روزی به کارگاه آجرپزی رفتم، من خیال می کردم که برای تهیه آجر، ماده ای مثل چسب به خاک اضافه می کنند، امّا آن روز دیدم که آنان گل را قالب می گیرند و به شکل آجر درمی آورند، سپس آن را در کوره آتش قرار می دهند.

آتش داغ سبب می شود تا این آجرها محکم و بادوام شوند، در واقع ارزشی که آجر دارد به خاطر همین آتش است، هر آجری که به شعله آتش نزدیک تر

ص: ۲۴۹

باشد محکم تر می شود. اگر یک آجر، به آتش خیلی نزدیک باشد، از بتن و سیمان هم محکم تر می شود. اگر آجر ارزش دارد به دلیل آتش است و اگر آتش نباشد، آجر با چند قطره باران، از بین می رود، اصلاً تا آتش نباشد، آجر، آجر نمی شود.

شیطان برای انسان مانند همان آتش است، اگر شیطان و وسوسه های او نباشد، انسان بودن انسان، معنا پیدا نمی کند. اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد. زیبایی و شکوه انسان در این است که می تواند راه خوب و بد را آزادانه انتخاب کند.

اگر شیطان نبود، زمینه راه بد فراهم نمی شد، انسانی که به وسوسه های شیطان گوش نمی کند و راه خوبی ها را انتخاب می کند، مقام او از فرشتگان بالاتر می رود.

اگر شیطان نباشد، انسان ارزشی بالاتر از فرشتگان پیدا نمی کند، اگر شیطان نباشد، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها دارند، ولی آن تقوا، تقوا نیست، تقوا وقتی تفواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند، شیطان او را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسانی که راه خوبی ها را انتخاب می کند، این تقوای واقعی است، این همان انسانی است که فرشتگان بر او سجده کردند.

* * *

روز غدیر خم فرا رسید، پیامبر از مردم برای علی (علیه السلام) بیعت گرفت، او آن روز دست علی (علیه السلام) را در دست گرفت با صدای بلند فرمود: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی

ص: ۲۵۰

کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.» (۱۴۲)

پس از آن، همه با علی (علیه السلام) بیعت کردند که همواره از او اطاعت کنند و در راه دین خدا او را یاری کنند.

جنّ هایی که پیرو شیطان بودند، دیدند که مردم چگونه با علی (علیه السلام) بیعت می کنند، به همین خاطر آن جنّ ها خاک بر سرهای خود ریختند و از گمراهی مردم ناامید شدند. شیطان به آنان گفت:

___ چه شده است؟ چرا خاک بر سر خود می ریزید؟

___ امروز محمّد (صلی الله علیه و آله) گره در کار ما انداخت و ما تا روز قیامت نمی توانیم گره آن را بگشاییم. ما امیدوار بودیم بعد از مرگ محمّد (صلی الله علیه و آله)، مردم را از راه سعادت، گمراه کنیم، اما مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند.

___ نگران نباشید. عدّه زیادی از این مردم به من وعده ای داده اند. من گمان می کنم که آنان به وعده ای که به من داده اند، عمل کنند.

شیطان باید صبر می کرد، او گمان می کرد که عدّه زیادی از او پیروی خواهند کرد...

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه خود نمودند، آنان امام خود را رها کردند و از پندارهای بی اساس پیروی کردند. آنان دور هم جمع شدند تا خلیفه را تعیین کنند، سخن آنان این بود: «ای مردم، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم.» (۱۴۳)

آیا سنّ زیاد، می تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ چرا آنان به دنبال سنّ های غلط روزگار جاهلیت رفتند؟

آنان به علی (علیه السلام) چنین گفتند: «ابوبکر پیرمرد و ریش سفید ماست و امروز

ص: ۲۵۱

شایستگی خلافت را دارد، تو امروز با او بیعت کن، وقتی که پیر شادی نوبت تو هم می رسد، آن روز، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد».

علی(علیه السلام) آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می دانستند که علی(علیه السلام) همه خوبی ها و کمال ها را دارد، اما برای آنان ارزش ریش سفید از همه خوبی ها بیشتر بود!

با رحلت پیامبر، بار دیگر رسوم روزگار جاهلیت زنده شد و مردم از شیطان پیروی کردند و رهبری جامعه را از مسیر اصلی آن، منحرف کردند، آن روز، روز شادی شیطان بود. شیطان، همه یاران خود را جمع کرد، لباسی زیبا پوشید، تاجی بر سر خود نهاد و به جنّ ها چنین گفت: «شادی کنید زیرا دیگر این مردم از خدا اطاعت نمی کنند».(۱۴۴)

آری، آن روز گمان شیطان به حقیقت پیوست!

بار دیگر آیه ۲۰ این سوره را می خوانم: «شیطان، گمان خود را راست و حقیقت یافت و فقط گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی نکردند».(۱۴۵)

...ص: ۲۵۲

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)

مردم مکه بُت ها را می پرستیدند و آن ها را شریک تو می دانستند و می گفتند: «این بُت ها در آفرینش جهان به خدا کمک کرده اند و در درگاه خدا می توانند شفاعت کنند».

اکنون از محمّد (صلی الله علیه و آله) می خواهی به آنان چنین بگویی: ای مردم! این بُت هایی را که شما می پرستید، هرگز نمی توانند گره از کار شما بکشایند، زیرا آنان ذره ای را در آسمان ها و زمین در اختیار ندارند. این بُت ها شریک خدا نیستند. این بُت ها در آفرینش جهان، هیچ کمکی به خدا نکرده اند.

بُت پرستان خیال می کردند که بُت ها می توانند شفاعتشان کنند. آنان فرشتگان را دختران خدا می دانستند و از آنان انتظار شفاعت داشتند، این عقیده باطلی بود. تو خدای یگانه هستی و هرگز فرزندی نداری.

اکنون می خواهی درباره شفاعت برای آنان سخن بگویی، در آن روز پیامبران از گناهکاران شفاعت می کنند. این قانون توست: آنان فقط از کسانی که تو اجازه داده باشی، شفاعت می کنند.

آری، آن روز، فقط کسی شفاعت می شود که از دینِ حق پیروی کرده باشد و تو از دین او راضی باشی!

تو هرگز از بُت پرستی راضی و خشنود نیستی، پس هرگز پیامبران از بُت پرستان شفاعت نمی کنند!

اگر بُت پرستان دوست دارند در روز قیامت شفاعت شوند، باید به یکتاپرستی رو آورند. (۱۴۶)

وقتی روز قیامت فرا رسد، همه دچار ترس و اضطراب می شوند، همه سر از قبر بیرون آورده اند و دنیایی عجیب را در مقابل چشم خویش می بینند، این اضطراب ادامه دارد تا زمان شفاعت فرا رسد. پیامبران از کسانی که تو از دین آنان راضی و خشنود باشی، شفاعت می کنند، این گونه است که ترس از عذاب جهنم از دل های آنان زدوده می شود و آنان به سوی بهشت حرکت می کنند.

در این هنگام کافران و کسانی که راه کفر و انکار را رفته اند به مؤمنانی که نجات یافته اند رو می کنند و می گویند: «خدای شما چه فرمانی داد؟». آنان در

جواب می گویند: «خدا به حقّ فرمان داد».

آری، مؤمنان به کافران خبر می دهند که تو اجازه دادی تا پیامبران آنان را شفاعت کنند، زیرا تو از دین آنان راضی و خشنود بودی.

اگر من گناهکار باشم، تو از عمل من خشنود نیستی! اما اگر مسلمان باشم، از دین من خشنود هستی، برای همین من می توانم در انتظار شفاعت پیامبران باشم.

کسی که تو از همه اعمال او راضی باشی، معصوم است و پاک. من که معصوم نیستم، طبیعی است که گناه داشته باشم. اگر ملاک شفاعت این بود که تو از همه اعمال بنده ای راضی باشی، دیگر چنین کسی نیاز به شفاعت ندارد، زیرا او معصوم است و گناهی ندارد!

شفاعت برای کسی است که تو از عمل او راضی نیستی، او گناهکار است، اما ما دو نوع گناهکار داریم:

الف. گناهکاری که تو از دین او راضی و خشنود هستی. کسی که مسلمان است، اما گناهکار است. او در روز قیامت شفاعت می شود.

ب. گناهکاری که کافر است و بُت پرست. تو از دین او راضی نیستی. او در روز قیامت، هرگز شفاعت نمی شود.

من به شفاعت محمّد و آل محمّد (علیهم السلام) دل بسته ام، این قانون درباره شفاعت آن ها هم اجرا می شود، تو به آنان اجازه شفاعت می دهی و آنان مؤمنان گناهکار را شفاعت می کنند.

تو از عمل مؤمنان گناهکار ناراضی هستی، اما از دین آنان خشنود هستی،

ص: ۲۵۵

برای همین شفاعت محمد و آل محمد (علیهم السلام) شامل حال آنان می شود.

وای به حال کسی که تو از دین او ناراضی باشی! هیچ کس او را شفاعت نخواهد کرد. پس از آمدن دین اسلام، دیگر دین مسیح و دین یهود مورد قبول تو نیست، همچنین کسی که از راه ولایت اهل بیت (علیهم السلام) دور مانده باشد از شفاعت بهره ای نمی برد.

در درگاه خدا شفاعت هیچ کس سود نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خدا درباره او اذن شفاعت داده باشد.

سَبَأُ: آیه ۲۴

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت تو وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه ها دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می شود و می فهمد که این جهان خالقی دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند.

اگر از این انسان ها پرسیده شود: «چه کسی روزی شما را از آسمان ها و زمین می رساند»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: «خدای یگانه به ما روزی می دهد». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی. تو از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی همین سؤال را از بُت پرستان پرسد.

ص: ۲۵۶

به راستی چرا عدّه ای حقّ را انکار می کنند و رو به بُت پرستی می آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را انتخاب کند، عدّه ای حقّ را انکار می کنند، حاصل این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود، هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مُهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حقّ را نمی شنود و حقّ را نمی بیند.

* * *

چه کسی روزی انسان ها را از آسمان ها و زمین می رساند؟ غذایی که من می خورم از گیاهان تهیه شده است، گیاهان نیاز به آب دارند، خود من هم نیاز به آب شیرین دارم. تو از آسمان باران نازل می کنی تا من سیراب شوم و گیاهان رشد کنند.

اگر من فقط به باران فکر کنم، می توانم به عظمت تو پی ببرم:

تو دریاها را آفریدی، خورشید را به دریاها تاباندی، آب دریاها را بخار کردی و به آسمان بردی و در آنجا ابرها را تشکیل دادی، تو هوای آسمان را سردتر از زمین قرار دادی تا ابرها شکل بگیرند.

پس از آن، بادها را فرستادی تا آن ابرها را به سرزمین های دور ببرند، اگر بادها نبودند، باران فقط بر دریا می بارید.

بادها ابرها را به سفری دور و دراز می برند، وقتی ابرها به مقصد رسیدند، باید هوا، قدری سردتر شود، آن وقت است که بخار آب بر اثر سرما به قطرات آب تبدیل می شود. سرانجام این جاذبه زمین است که قطرات باران را به سوی خود جذب می کند و باران شکل می گیرد.

ص: ۲۵۷

آب دریاها شور است، ولی آب باران شیرین است. اگر باران شور بود، هیچ گیاهی روی زمین نمی رویید. وقتی باران می بارد، قسمتی از این باران در زمین جاری می شود، قسمتی از آن هم در زمین فرو می رود و به صورت چشمه در می آید.

چه کسی دریاها را آفرید؟ چه کسی دو سوم کره زمین را از آب قرار داد؟ چه کسی خورشید را آفرید؟ چه کسی هوای آسمان را سردتر کرد؟ چه کسی باد را فرستاد؟ چه کسی جاذبه زمین را ایجاد کرد؟

همه این ها درس یکتاپرستی است، فطرت هر انسانی به یکتایی تو شهادت می دهد.

اکنون به محمّد (صلی الله علیه و آله) می گویی تا به بُت پرستان چنین بگویی: «من یکتاپرستم و شما بُت پرست. من خدا را یگانه می دانم و شما بُت ها را شریک او می دانید، من می گویم هرگز برای خدا شریکی نیست و شما برای او شریک قرار می دهید، این دو عقیده با هم تضاد روشنی دارند. نمی شود که هر دو، حَقّ باشند. یا من بر حَقّ هستم یا شما؟ از شما می خواهم فکر کنید و حَقّ را پیدا کنید».

خوشی و ناخوشی، زیادی و کمی زندگی دنیا در دست توست، کسانی که راه ظلم و کفر را انتخاب می کنند، فکر می کنند که با این کار، صاحب ثروت بیشتر و خوشی دنیا می شوند، امّا آنان اشتباه می کنند، زیرا روزی همه انسان ها در دست توست، تو روزی هر کس را که خواهی، وسعت می دهی و روزی هر کس را که بخواهی، اندک می گردانی، تو به همه چیز دانا هستی.

تو باران را از آسمان نازل می کنی و زمین را با آن، جانی تازه می بخشی، از هر

کس بپرسند: «باران را چه کسی نازل می کند؟»، به فطرت خویش می گوید: «خدای یگانه».

تو این نور فطرت را درون انسان ها قرار دادی تا انسان ها بتوانند راه هدایت را پیدا کنند، حمد و ستایش مخصوص توست که این گونه حق را برای انسان ها آشکار ساختی و فطرت را به آنان ارزانی داشتی، اما بیشتر آنان از این نور فطرت بهره نمی برند و فکر نمی کنند، آنان اسیر پندارهای غلط خویش شده اند و از خرافات پیروی می کنند.

سَبَأُ: آیه ۲۵

قُلْ لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به بُت پرستان بگویند: «من مسئول کارهای شما نیستم، شما هم مسئول کارهای من نیستید».

آری، تو محمد (صلی الله علیه و آله) را به سوی مردم فرستادی تا آنان را به بهشت بشارت بدهد و از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه اوست که پیام تو را به مردم برساند، او فقط مأمور به وظیفه است، نه ضامن نتیجه!

از او می خواهی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حق راهنمایی کند، اگر در این میان، عده ای از قبول حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز محمد (صلی الله علیه و آله) مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

سَبَأُ: آیه ۲۶

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ

ص: ۲۵۹

تو در روز قیامت همه انسان ها را زنده می کنی و بر اساس حق، بین آنان داوری می کنی. تو داوری آگاه و دانا هستی و به همه چیز آگاهی داری!

آری، آن روز، حکومت و فرمانروایی از آن توست، مؤمنانی که کارهای شایسته انجام داده اند در بهشتی که سرشار از نعمت است جای می دهی، اما کافرانی که قرآن تو را دروغ شمردند، به عذاب گرفتار می سازی.

* * *

سَبَأُ: آیه ۲۷

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: بُت هایی که شما آن ها را شریک خدا گرفته اید به من نشان دهید، آیا آنان شایستگی دارند که شریک خدا باشند؟

هرگز.

این بُت ها قطعه ای از چوب یا سنگ بیشتر نیستند. آن ها موجوداتی بی جان هستند که هیچ کاری نمی توانند انجام دهند.

ای مردم! لحظه ای فکر کنید: چرا بُت ها این گونه خاموش افتاده اند؟ آن ها نمی توانند سخن بگویند، چیزی نمی شنوند. آن ها هیچ قدرتی ندارند.

خدای یگانه هیچ شریکی ندارد، او خدای توانا و فرزانه است.

* * *

سَبَأُ: آیه ۲۸

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت همه مردم فرستادی تا آنان را به بهشت بشارت بدهد و از عذاب جهنم بترساند، اما بیشتر مردم این را نمی دانند.

دین اسلام، برای همه زمان ها و مکان ها می باشد، او آخرین پیامبر توست و دین او، کامل ترین دین ها. تو وعده دادی که هرگز قرآن تحریف نخواهد شد، پس این قرآن تا روز قیامت، راه سعادت را به انسان ها نشان می دهد.

سَبَأُ: آیه ۳۰ - ۲۹

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

محمد (صلی الله علیه و آله) برای بُت پرستان از روز قیامت سخن می گفت، بُت پرستان بارها به او گفتند: «اگر راست می گویی، بگو بدانیم این قیامتی که تو وعده می دهی، کی فرا می رسد».

در اینجا از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به آنان چنین جواب بدهد: «وعده شما روز مشخصی است. شما هرگز نمی توانید آن روز را ساعتی پیش و پس کنید».

آری، شاید قیامت نزدیک باشد، همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نداند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَنْحُنُّ صَدْدُنَا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

محمد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان قرآن را می خواند و از آنان می خواست از بُت پرستی دست بردارند، محمد(صلی الله علیه وآله) به آنان خبر داد که تو پیش از این کتاب های دیگری (مانند تورات و انجیل) نازل کردی، همه کتاب های

آسمانی مردم را از بُت پرستی نهی کرده اند. قرآن هم ادامه دهنده همان کتاب های آسمانی است و برای همین همه را به یکتاپرستی فرا می خواند.

عده ای از مردم مکه به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، امّا بزرگان مکه با آن که حق را شناختند و می دانستند قرآن، معجزه است، ایمان نیاوردند، آنان به محمد(صلی الله علیه وآله) چنین گفتند: «ما هرگز به قرآن تو ایمان نمی آوریم، همچنین ما به کتاب هایی که قبل از قرآن بوده است، اعتقادی نداریم».

بُت پرستان از مردم می خواستند که به سخنان محمد(صلی الله علیه وآله) گوش ندهند، آنان محمد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر و دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند.

تو به آنان اختیار دادی و راه حق و باطل را به آنان نشان دادی، این خود آنان بودند که باید راهشان را انتخاب می کردند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی.

تو به بُت پرستان مهلت دادی. این قانون توست، تو در عذاب کافران شتاب نمی کنی، آنان دشمنی های خود را ادامه دادند، به محمد(صلی الله علیه وآله) سنگ زدند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه دادند، این مهلت دادن تو به این معنا نبود که تو از کارهایشان بی خبر بودی.

هرگز!

تو از همه کارهای آنان آگاه بودی و برای همین در روز قیامت آنان را مجازات سختی خواهی کرد. روز قیامت، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو

ص: ۲۶۳

می آیند، به راستی که روز قیامت، برای آنان چقدر اسفناک خواهد بود!

در آن روز، هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد. کسانی که از رهبران کافر خود پیروی کردند به رهبران خود می گویند: «اگر شما نبودید، بی گمان ما مؤمن بودیم».

رهبران کافر به آنان می گویند: «آیا ما مانع شدیم که شما راه حق را بشناسید؟ پیامبر شما را به هدایت فرا خواند، شما حق را شناختید و می توانستید آن را قبول کنید. شما خود گناهکار بودید، شما با اختیار خود، راه کفر را انتخاب نمودید».

این بار کسانی که از رهبران کافر پیروی کردند چنین می گویند: «شما با حيله گری و تبلیغات فریبنده خود، شبانه روز به دنبال ما بودید و ما را به کفر و بُت پرستی فرا می خواندید. درست است که ما اختیار داشتیم و خودمان راه کفر را انتخاب کردیم، اما شما هم گناه بزرگی انجام دادید، شما زمینه گمراه کردن ما را ایجاد کردید و این گناهی است بس بزرگ!».

در این هنگام رهبران کافر دیگر نمی توانند جوابی بدهند و سکوت می کنند.

حسابرسی آغاز می گردد و تو فرمان می دهی فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند. وقتی آنان آتش هولناک جهنم را می بینند، از کردار خود پشیمان می شوند، گمراهان از این پشیمان می شوند که چرا از رهبران کافر پیروی کردند، رهبران کافر هم پشیمان می شوند که چرا خود و دیگران را گمراه

ص: ۲۶۴

نمودند. آنان پشیمانند اما پشیمانی خود را پنهان می کنند زیرا از سرزنش دیگران می ترسند. (۱۴۷)

فرشتگان غُلّ و زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می شود و برای خود آرزوی مرگ می کنند.

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز یک بار آرزوی مرگ نکنید، بلکه بسیار مرگ طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در عذاب خواهید بود». (۱۴۸)

به راستی آیا عذاب جهنّم، جز کیفر کردارهای خودشان است؟

آنان نتیجه کفر و سرکشی خود را در آن روز می بینند.

آری، تو هرگز به آنان ظلم نمی کنی، بلکه آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه های وجودی خود را هدر دادند، آنان کیفر اعمال خود را می بینند، پیامبر به آنان وعده عذاب داد و آنان این وعده را دروغ می شمردند و پیامبر را مسخره می کردند و سرانجام حاصل کارهای خود را می بینند.

* * *

در آیه ۳۲ این سوره از دو گروه از کافران سخن به میان آمده است:

۱ - رهبران: آنان کسانی هستند که در دنیا به دنبال بزرگی و ریاست هستند، دل آنان به ریاست چند روزه دنیا خوش است، برای آن که بر این ریاست خود باقی بمانند حقّ را پنهان می کنند و مردم را به گمراهی فرا می خوانند.

ص: ۲۶۵

در اینجا از آنان به عنوان «مستکبر» یاد کردی. کسانی که در جستجوی بزرگی و ریاست بودند.

۲ - پیروان: کسانی که از رهبران کافر خود پیروی کردند و گمراه شدند.

در اینجا از آنان به «مُسْتَضَعَف» یاد می‌کنی، آنان مُسْتَضَعَف کافر هستند که حَقّ را شناختند اما آن را انکار کردند.

* * *

در قرآن مفهوم «مُسْتَضَعَف» در سه آیه ذکر شده است. باید دقت کنیم که در هر آیه، منظور از مطلب چه کسی می‌باشد:

* آیه ۵ قصص: مستضعف مؤمن.

مستضعف مؤمن کسی است که در بالاترین درجه ایمان است، امّا به او ظلم شده و کسی او را یاری نمی‌کند. او در میان دشمنانش تنها می‌ماند و مظلومانه شهید می‌شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می‌گوید: «من اراده می‌کنم تا بر کسانی که مُسْتَضَعَف شده‌اند، مَنّت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشند که دشمنان، حَقّ آنان را غصب می‌کنند، امّا سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می‌دهد.

من فکر می‌کنم واژه «مظلوم» به خوبی «مُسْتَضَعَف مؤمن» را معنا کند.

* آیه ۳۲ سوره سبا: مستضعف کافر

مستضعف کافر کسی است که سخن حَقّ به او رسیده است، حَقّ را شناخته

ص: ۲۶۶

است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبرش گوش کرده است و گمراه شده است. او در روز قیامت به عذاب جهنم گرفتار می شود.

من فکر می کنم واژه «پیرو گمراه» به خوبی «مستضعف کافر» را معنا کند.

* آیه ۹۷ سوره نساء: مُسْتَضْعَف فِکْرِي.

مُسْتَضْعَف فِکْرِي کسی که است که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص دهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همان سن کودکی از دنیا برود. همچنین کسی که اصلاً پیام اسلام به او نرسیده است، مُسْتَضْعَف فِکْرِي است، در واقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است.

کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست! این نکته، بسیار مهم است: مُسْتَضْعَف فِکْرِي، اصلاً کافر نیست.

هیچ کس نمی داند که سرنوشت «مُسْتَضْعَف فِکْرِي» در روز قیامت چه خواهد شد، خدا در روز قیامت، برای آنان زمینه امتحان را فراهم می کند و به آنان حق انتخاب می دهد. آنان به اختیار خود، ایمان یا کفر را انتخاب می کنند، اگر ایمان را انتخاب نمودند به بهشت می روند و گر نه جهنم جایگاه آنان است. (۱۴۹)

من فکر می کنم واژه «بی خبر» و «عقب مانده» به خوبی «مُسْتَضْعَف فِکْرِي» را معنا کند.

سَبَأُ: آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵)

تو محمد(صلی الله علیه وآله) را برای رستگاری مردم فرستادی تا آنان را از جهل و نادانی نجات دهد. محمد(صلی الله علیه وآله) از مردم خواست تا بت پرستی را رها کنند، اما ثروتمندان مکه با او دشمنی کردند و به او ایمان نیاوردند.

آنان به محمد(صلی الله علیه وآله) می گفتند: «برای چه ما را از عذاب می ترسانی؟ خدا به ما ثروت زیادی داده است، این نشانه آن است که خدا ما را دوست دارد، خدا هرگز دوستان خود را عذاب نمی کند، آبادی دنیای ما، دلیل آبادی آخرت ما است.»

اکنون تو با محمد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: ای محمد! من پیامبران را برای مردم فرستادم تا آنان را از عذاب من بترسانند، اما ثروتمندان با پیامبران دشمنی کردند و به آنان گفتند: «ما به رسالت شما، کافر هستیم، ثروت و فرزندان ما بیش از شماست و این نشان می دهد که خدا ما را دوست دارد و هرگز عذاب نخواهیم شد.»

آری، این قصه همیشگی تاریخ است، ثروتمندانی که شیفته دنیا شده اند، در مقابل پیامبران و بندگان خوب تو ایستاده اند. آن ثروتمندان غافل بیشتر به فکر هوسرانی هستند و سخنان پیامبران را مخالف خواسته های خود می یابند

و برای همین با آنان دشمنی می کنند.

* * *

سَبَأ: آیه ۳۹ - ۳۶

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفُ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

آیا ثروت ثروتمندان، نشانه آن است که تو آنان را دوست داری؟ اگر چنین است پس چرا بیشتر پیامبران تو در فقر زندگی می کردند؟

اکنون می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی، از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

خدا به هر کس بخواهد، روزی فراوان می دهد و هر کس را که بخواهد، تنگ روزی می کند، ثروت یا فقر، هیچ ربطی به دوستی خدا ندارد ولی بیشتر مردم این را نمی دانند.

ثروت و فرزندانان هرگز شما را به خدا نزدیک نمی کند، البته اگر کسی ثروتمند باشد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خدا به او دو برابر پاداش می دهد و در روز قیامت، در بهترین جای بهشت، آسوده خاطر خواهد بود.

ولی ثروتمندانی که راه کفر را برگزیدند و پنداشتند می توانند از قدرت خدا

فرار کنند، سرنوشت بدی خواهند داشت، آنان به جهنم فرا خوانده می شوند.

این خداست که به مصلحت خویش، روزی هر کس را که بخواهد، فراوان می دهد و هر کس را که بخواهد روزی اندک عطا می کند.

اگر شما چیزی را در راه او انفاق کنید، خدا عوض آن را به شما می دهد و آن را جبران می کند که او بهترین روزی دهنده است.

* * *

او قرآن می خواند، به آیه ۳۹ این سوره رسید، قدری فکر کرد، او بارها در راه خدا انفاق کرده بود، اما عوض آن را ندیده بود، با خود گفت: چرا من نتیجه این آیه را در زندگی خود نمی بینم؟ خدا می گوید: «اگر کسی چیزی را در راه من انفاق کند، من آن را جبران می کنم»، اما من که هیچ وقت ندیدم پولی را که در راه خدا می دهم، خدا آن را برایم جبران کند!

او تصمیم گرفت تا این سؤال را از امام صادق (علیه السلام) بپرسد، نزد آن حضرت رفت و این آیه را خواند و سؤالش را این گونه پرسید:

— چرا وقتی من در راه خدا چیزی انفاق می کنم، خدا برایم جبران نمی کند.

— اگر کسی از مال حلال و در راهی که خدا راضی است، انفاق کند، خدا قطعاً آن را جبران می کند.

او به فکر فرو رفت، او فهمید که مشکل چه بوده است، باید پولی که انسان در راه خدا می دهد، از راه حلال به دست آمده باشد، اگر کسی پولی را از راه حرام به دست آورد و همه آن را انفاق کند، خدا آن را جبران نمی کند. (۱۵۰)

ص: ۲۷۰

سَبَأ: آیه ۴۱ - ۴۰

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ
الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)

مردم مکه مشرک بودند و فرشتگان را شریک خدا می دانستند، این عقیده باطلی بود.

تو هیچ شریکی نداری، فرشتگان مأموران تو هستند و تو درباره کارهایی که انجام می دهند، از آنان سؤال می کنی.

چگونه ممکن است فرشتگان، شریک تو باشند و تو از آنان سؤال کنی؟

وقتی که روز قیامت فرا رسد و مشرکان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، تو از فرشتگان می پرسی: «آیا این ها شما را می پرستیدند و شما را شریک من می دانستند؟».

فرشتگان در جواب می گویند: «تو بالاتر از آن هستی که شریک داشته باشی، تو سرور ما هستی، این مشرکان ما را نمی پرستیدند، بلکه جنّ ها را می پرستیدند و بیشتر این مشرکان به جنّ ها ایمان آورده بودند».

برای این که بتوانم این آیه را بهتر بفهمم باید چند نکته را بدانم:

* نکته اول

شیطان که نامش ابلیس بود، از گروه جنّ ها بود. او بر آدم سجده نکرد و از

درگاه تو رانده شد، او قسم خورد که انسان ها را گمراه کند. او گروهی از جنّ های دیگر را به یاری گرفت. منظور از «جنّ ها» همان شیطانی هستند که به شیطان (ابلیس) کمک می کنند.

* نکته دوم

شیاطین برای گمراهی مردم، مجسمه هایی ساختند و به آنان گفتند: «این مجسمه های فرشتگان است، بر این مجسمه ها سجده کنید تا آنان شما را دوست بدارند و در روز قیامت از شما شفاعت کنند». این گونه بود که انسان ها بر آن مجسمه ها سجده کردند و کم کم به عبادت آن ها رو آوردند.

* نکته سوم

کسانی که آن مجسمه ها را می پرستیدند، با خود می گفتند: «ما فرشتگان را می پرستیم»، اما آنان در واقع شیاطین را می پرستیدند، زیرا این شیاطین بودند که این مجسمه ها را ساختند و مردم را به پرستش آن ها فرا خواندند. پس در روز قیامت فرشتگان به خدا می گویند: «مشرکان ما را نمی پرستیدند، بلکه جنّ ها را می پرستیدند». (۱۵۱)

سَبَأُ: آیه ۴۲

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۴۲)

روز قیامت، روز سختی برای مشرکان خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، آنان

ص: ۲۷۲

جهنم را دروغ می شمردند و می گفتند وقتی مرگ سراغ ما بیاید، دیگر زنده نمی شویم.

اما روز قیامت فرا می رسد و تو همه آنان را زنده می کنی، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند. (۱۵۲)

وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

ص: ۲۷۳

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِيدَ كُمْ عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا إِيَّاكَ مُفْتَرِيًا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳)

بزرگان مکه از بُت پرستی دفاع می کردند، آنان بُت هایی را شریک تو قرار داده بودند و مردم را به پرستش آن بُت ها تشویق می کردند و آنان را از راه تو گمراه می کردند.

محمد(صلی الله علیه و آله) با آنان بارها سخن گفت ولی آنان حق را انکار کردند، زیرا آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی بود.

وقتی محمد(صلی الله علیه و آله) برای آنان قرآن می خواند، آنان به مردم چنین می گفتند: «این مرد فقط می خواهد شما را از دین نیاکان شما بازدارد، این قرآن هم ساخته و بافته ذهن اوست، او دروغ می گوید، او هرگز فرستاده خدا نیست».

بزرگان مکه وقتی می دیدند که بعضی از مردم شیفته زیبایی قرآن شده اند به

آنان می گفتند: «ای مردم! این قرآن، جادویی بیش نیست. محمد می خواهد شما را با قرآن، افسون کند».

سَبَأُ: آیه ۴۵ - ۴۴

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا
رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

به راستی چرا آنان محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو خواندند؟

دروغگو کسی است که بر خلاف حقیقت سخن بگوید. محمد (صلی الله علیه و آله) بر خلاف کدام حقیقت سخن گفته است؟

آیا آنان حقیقت را می دانند؟

آنان که پیش از این کتاب آسمانی و پیامبری نداشته اند، آنان از فهم حقیقت محروم بوده اند، نه پیامبری داشتند و نه کتابی! پس چرا می گویند محمد (صلی الله علیه و آله) خلاف حقیقت می گوید؟

شاید منظورشان از حقیقت، همان خرافات آنان است، آنان بت ها را می پرستند، بت پرستی خرافه ای بیش نیست. هیچ کتاب آسمانی، مردم را به بت پرستی دعوت نکرده است، هیچ پیامبری مردم را به بت پرستی دعوت نکرده است.

اگر سخن محمد (صلی الله علیه و آله) با بت پرستی مخالف است، معنایش چیست؟

سخن محمد (صلی الله علیه و آله)، مخالف خرافات است، سخن او هرگز، مخالف حقیقت نیست.

کسانی قبل از بُت پرستان مکه روی این زمین زندگی می کردند، آن ها هم پیامبران خود را دروغگو خواندند، تو به آنان نعمت های فراوانی داده بودی، نعمت هایی که یک دهم آن را هم به بُت پرستان مکه نداده بودی! آنان در اوج تمدن بودند.

قوم نوح (علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثمود، قوم ابراهیم (علیه السلام)، قوم لوط (علیه السلام)، قوم مدین!

همه آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشتند. این قانون توست، تو به کافران مهلت می دهی، سپس آنان را به عذاب گرفتار می سازی، به راستی که تو آنان را به سختی مجازات کردی!

سَبَأُ: آیه ۴۶

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفْرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)

اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به مردم مکه چنین بگویی: «ای مردم! من به شما یک پند می دهم و آن این است که دو نفر، دو نفر یا یک نفر، یک نفر در امر دین برای خدا به پاخیزید، سپس اندیشه کنید تا برای شما معلوم شود که پیامبر شما دیوانه نیست، او شما را از عذاب سختی که در پیش روی شماست، آگاه می سازد و می ترساند».

این آیه از سه مرحله سخن می گوید:

* مرحله اول: خیزش

اولین و مهم ترین قدم برای سعادت این است که انسان به خاطر خدا به پاخیزد. این همان خیزش است.

انسانی که در دام خرافات و جهالت ها گرفتار شده است، باید از گذشته اش جدا شود و به سوی خدا حرکت کند. در این صورت است که او به همه خوبی ها می رسد.

انسانی که در محیط کفر و بُت پرستی است، همانند آن دانه ای است که در دل خاک است، او زمانی سر از خاک بیرون می آورد که جوانه بزند و پوسته خود را بشکافد. اگر هزاران باران بیارد، ولی دانه جوانه نزنند، فایده ای ندارد.

این آیه به انسان می گوید که باید مانند آن دانه، جوانه بزند، اگر هزاران پیامبر هم از طرف خدا فرستاده شوند، تا زمانی که کسی از درون جوانه نزنند، رشد نمی کند.

این خیزش لازم نیست حتماً به همراهی دیگری باشد، اگر دوست و رفیقی با من همراه بود، چه بهتر! اما من نباید منتظر بمانم. باید برخیزم.

گاهی چند دانه که کنار هم هستند، با هم جوانه می زنند و با هم خاک را کنار می زنند، اما گاهی دانه ای تنها در دل خاک است، او نباید از تنهایی خود بترسد، اگر او می خواهد به درختی تنومند تبدیل شود، باید جوانه بزند، وقتی دانه های دیگر در خوابند، او نباید منتظر دیگران بماند.

پیامبر از مردم می خواهد برخیزند، چه تنها باشند، چه با دیگران! مهم این خیزش درونی است. این باید اتفاق بیفتد، هیچ کس نباید منتظر دیگری بماند، البته چقدر خوب است که انسان ها یکدیگر را یاری کنند و با هم برخیزند. آن وقت است که یک خیزش عمومی در جامعه روی می دهد و جامعه به سوی رستگاری حرکت می کند.

* مرحله دوم: اندیشه

دوّمین قدم برای سعادت انسان، اندیشه است. وقتی دانه ای جوانه زد، ابتدا ریشه در دل خاک می دواند، موادی را که لازم دارد از خاک می گیرد و به سوی نور حرکت می کند.

انسان باید در کتاب آفرینش فکر کند، این آسمان و زمین برای چه خلق شده اند؟ این جهان هرگز به خودی خود خلق نشده است، آفریننده ای توانا این جهان را آفریده است.

آری، انسان فکر می کند که از کجا آمده است و به کجا می رود و برای چه به اینجا آمده است؟

انسان با عقل خود می فهمد که این جهان بیهوده خلق نشده است، کسی که این جهان را آفریده است از آفرینش آن هدفی داشته است. او حرکت می کند و می فهمد که پیامبر او را به سوی خدا می خواند.

* مرحله سوم: ایمان

انسانی که برای خدا قیام کرده است و فکر کرده است، سخن محمّد (صلی الله علیه وآله) را می شنود، قرآن را می خواند، به فکر فرو می رود، او می شنود که دشمنان می گویند: «این پیامبر دیوانه است»، او باز هم فکر می کند، آیا ممکن است محمّد (صلی الله علیه وآله) دیوانه باشد؟

این قرآن، کتابی است که محمّد (صلی الله علیه وآله) آن را برای مردم آورده است، آیا یک انسان دیوانه می تواند چنین سخن بگوید؟

قرآن، کتابی است که هرگز کسی نمی تواند یک سوره مانند آن را بیاورد، اگر واقعاً محمّد (صلی الله علیه وآله) دیوانه است، پس چرا هیچ عاقلی نمی تواند یک سوره مانند قرآن او بیاورد؟

ص: ۲۷۸

او می فهمد که قرآن، معجزه جاوید محمد (صلی الله علیه و آله) است، هیچ کس تا به حال نتوانسته است یک سوره مانند قرآن بیاورد. اینجاست که به قرآن ایمان می آورد و یکتاپرست می شود و به پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان می آورد.

او تا اینجا به راه یکتاپرستی و نبوت رهنمون شده است. او قرآن را با دقت می خواند، آیه ای که در روز عید غدیر حتم نازل شد را می خواند، او می فهمد که خدا، دین خود را با ولایت علی (علیه السلام) کامل کرد. (۱۵۳)

آری، خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه دارد. خدا بعد از پیامبر، علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم او را برای هدایت مردم قرار داد. خدا آنان را از گناه و زشتی ها پاک گردانید و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

خلاصه سخن آن شد که انسان باید این سه مرحله را به ترتیب پشت سر بگذارد: خیزش از درون، اندیشه، ایمان. این ایمان او را به راهی مستقیم هدایت می کند، راه ولایت که ادامه مسیر یکتاپرستی و نبوت است. (۱۵۴)

* * *

وقتی دانه ای جوانه زد و ریشه های خود را به دل زمین فرستاد، آن وقت می تواند از دل خاک سربردارد و به دنیای نور وارد شود. انسان هم اگر خیزش درونی داشت و اندیشه کرد، به حق بودن پیامبر و قرآن پی می برد، آن وقت است که به دنیای ایمان وارد می شود و یکتاپرست می شود.

این نکته بسیار مهمی است که قرآن، ایمان را نتیجه اندیشه و تفکر می داند، ایمانی که از تفکر بهره ای ندارد، بی ارزش است، ایمانی که از روی توهم و خواب و خیال به دست آید، ارزشی ندارد، وقتی تندبادی فرا رسد، حقیقت

آشکار می شود. ایمانی که از روی توهم و خواب و خیال است، با تندباد از بین می رود و از آن هیچ نمی ماند، اما ایمانی که ریشه در اندیشه دارد، استوار باقی می ماند.

اکنون که این مطلب را نوشتم فهمیدم چرا یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است! (۱۵۵)

ممکن است من سال ها نماز بخوانم، این نماز مانند بوته نیلوفری است که زیباست، گل های زیبای نیلوفر، همه را مجذوب خود می کنند، اما وقتی فکر می کنم، می فهمم که باید همچون درختی باشم که ریشه در خاک می دواند.

وقتی طوفان بیاید، گل نیلوفر نابود می شود، اما این درخت است که پابرجا می ماند.

اسلام از من می خواهد در خاک اندیشه، ریشه بدوانم. اسلام، دین تفکر است، افسوس که دیگران اسلام را به گونه ای دیگر، برایم معرفی کرده اند، من امروز اسلام واقعی را شناختم. باید به تفکر و اندیشه، سلامی دوباره کنم.

اگر یک ساعت نماز بخوانم، یک ساعت عبادت کرده ام، اما اگر یک ساعت فکر کنم، مثل این است که بیش از ۶۰۰ هزار ساعت عبادت نموده ام. (هفتاد سال، بیش از ۶۰۰ هزار ساعت است).

کدام دین همانند اسلام این قدر به تفکر اهمیت داده است؟

مسیحیتی که امروز در جهان وجود دارد، در همان قدم اول به من می گوید که فکر و عقل را کنار بگذارم.

این دین به من می گوید: خدا هم یکی است و هم سه تا. خدای یگانه مساوی با خدای پدر و خدای پسر (عیسی) و خدای روح القدس (جبرئیل) است. وقتی به مسیحی ها می گویم: این که خدا یکی باشد و در همان حال، سه خدا

باشد، خلاف عقل است، به من می گویند: «باید عقل را کنار بگذاری».

اسلام به من می گوید: از راه فکر و اندیشه ایمان بیاور! اگر از راه دیگری اسلام آوردی، برگرد، دوباره مسلمان شو!

سَبَأُ: آیه ۴۷

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)

در آیه ۲۳ سوره شوری به محمد (صلی الله علیه وآله) فرمان دادی تا به مردم چنین بگوید: «برای این رسالت از شما مزدی نمی خواهم جز این که خاندان مرا دوست بدانید».

محمد (صلی الله علیه وآله) آن آیه را برای مردم مکه خواند، آنان وقتی آن آیه را شنیدند با خود گفتند: «محمد (صلی الله علیه وآله) بُت های ما را خدایان دروغین می پندارد، او می گوید بت های ما در روز قیامت در آتش خواهند سوخت، او این گونه از خدایان ما بدگویی می کند، ولی به ما می گوید که خاندان او را دوست بدانیم».

اکنون تو این آیه را نازل می کنی و از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «ای مردم! آن پاداشی که از شما خواسته ام به نفع خود شماست. بدانید که پاداش من با خداست و او بر هر چیزی آگاه است».

آری، اگر پیامبر از آنان خواست تا خاندان او را دوست داشته باشند، برای این است که نفع آن به خود آنان می رسد، هر کس خاندان پیامبر را دوست بدارد، از نعمت هدایت آنان بهره مند می شود و در روز قیامت از عذاب رهایی می یابد. (۱۵۶)

این آیه در مکه نازل شد، در آن زمان، منظور از خاندان پیامبر، خدیجه(علیها السلام)(همسر پیامبر) و دخترش فاطمه(علیها السلام) و علی(علیه السلام) بود.

سال ها گذشت. پیامبر به مدینه هجرت کرد، آن روز دیگر خدیجه(علیها السلام) از دنیا رفته بود، فاطمه(علیها السلام) با علی(علیه السلام) ازدواج کرده بود و حسن و حسین(علیهما السلام) به دنیا آمده بودند، مردم مدینه می دیدند که پیامبر قبل از اذان صبح از خانه خود بیرون می آمد و به در خانه فاطمه(علیها السلام) می آمد و در می زد و آیه ۲۳ سوره احزاب را می خواند: «خدا اراده کرده است که اهل بیت را از هر پلیدی پاک نماید».

این گونه همه مردم می فهمیدند که منظور از «اهل بیت(علیهم السلام)» همان علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) می باشند. (۱۵۷)

در واقع این آیه می خواهد راه امامت و ولایت را نشان بدهد، امروز هر کس می خواهد مزد پیامبر را بدهد، باید مهدی(علیه السلام) را دوست بدارد و از او پیروی کند، زیرا امروز او، جلوه ولایت و امامت است.

من باید بدانم اگر مهدی(علیه السلام) را دوست بدارم، به خود نفع رسانده ام، درست است مزد رسالت را ادا کرده ام، اما مهدی(علیه السلام) که نیازی به این دوستی من ندارد، این من هستم که با این دوستی، پیش خدا ارزش پیدا می کنم.

خوشا به حال کسی که مهدی(علیه السلام) را با تمام وجود دوست دارد و به یاری او می اندیشد!

خوشا به حال کسی که تلاش می کند تا نام و یاد مهدی(علیه السلام) را زنده نگاه دارد و سرود مهر تو را سر می دهد و محبت او را بر دل های مردم، پیوند می زند!

چنین کسی مزد رسالت پیامبر را به خوبی ادا کرده است و از زندگی خود، توشه ای ارزشمند برای آخرت بر گرفته است.

سَبَأُ: آیه ۴۸

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۴۸)

بُت پرستان از محمد (صلی الله علیه وآله) می پرسیدند که این قرآن را از کجا آورده است؟ آنان که مجذوب قرآن شده بودند می خواستند بدانند چه کسی به محمد (صلی الله علیه وآله) این سخنان را آموخته است؟

اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی که به آنان چنین بگوید: «ای مردم! بدانید خدای یگانه که از همه چیز باخبر است، قرآن را به قلب من وحی می کند».

سَبَأُ: آیه ۴۹

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹)

بُت پرستان با محمد (صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند، او را دیوانه خواندند، سنگ به او پرتاب کردند و خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند، اما محمد (صلی الله علیه وآله) دست از آرمان خود برنداشت.

محمد (صلی الله علیه وآله) با همه سختی ها و مشکلات، باز هم مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند و برای آنان قرآن می خواند، گروهی از مردم جذب زیبایی های قرآن می شدند و به او ایمان می آوردند.

بعضی از بزرگان مکه به دوستان خود گفتند: «چاره ای نیست باید صبر کنیم، دیر یا زود محمد می میرد، وقتی او مُرد، قرآن او هم نابود می شود».

از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «حق آمد، این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند».

آری، اسلام و قرآن برای همیشه باقی خواهد ماند و هرگز نابود نخواهد شد،

این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نخواهد ماند.

* * *

محمد (صلی الله علیه و آله) در مکه بود که تو این آیه را بر او نازل کردی، هنوز او به مدینه هجرت نکرده بود، یاران او زیر شکنجه بُت پرستان بودند، اما تو به او وعده دادی که باطل نابود خواهد شد و کفر و بُت پرستی از بین خواهد رفت.

بیش از ده سال گذشت، سال هشتم هجری فرا رسید، محمد (صلی الله علیه و آله) با لشکری ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا این شهر را از لوث بُت ها پاک گرداند. بُت پرستان داخل و اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم (علیه السلام) بود، باید آنجا از وجود بُت ها پاک می شد.

محمد (صلی الله علیه و آله) وارد شهر مکه شد و کنار کعبه آمد، همه بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند و این آیه را خواند: «حق آمد، این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند». (۱۵۸)

آن روز کعبه از وجود همه بُت ها پاک گردید. این وعده ای بود که تو به محمد (صلی الله علیه و آله) داده بودی.

تو وعده دیگری هم به بندگان خوبت داده ای، روزگاری که مهدی (علیه السلام) ظهور کند، بُت پرستی به طور کامل نابود خواهد شد.

آری، مهدی (علیه السلام) همان کسی است که روزی همه بُت های جهان را نابود می کند، بُت هایی که بشر با دست خود ساخته یا با ذهن خود آفریده است و آن ها را پرستش می کند.

آری، باطل نابودشدنی است. این وعده توست و وعده تو هرگز تخلف ندارد. (۱۵۹)

* * *

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

بُت پرستان به محمّد (صلی الله علیه وآله) می گفتند: «ای محمّد! چرا تو دین ما را رها کردی؟ چرا از پرستش بُت ها دست کشیده ای؟ به راستی که تو گمراه شده ای.»

اکنون به محمّد (صلی الله علیه وآله) فرمان می دهی تا به آنان بگویدی: «ای مردم! اگر گمراه شوم از طرف خود گمراه شده ام و اگر راه هدایت یابم به وسیله وحی است که خدا برآیم می فرستد به راستی که خدای من شنوا و به بندگان خود نزدیک است.»

با این سخن آنان فهمیدند که محمّد (صلی الله علیه وآله) هر چه دارد از وحی دارد که بر او نازل می شود، اگر تو او را به حال خود رها کنی، گمراه می شود، امّا تو قرآن را بر قلب او نازل کردی و این گونه راه هدایت را به او نشان دادی، محمّد (صلی الله علیه وآله) هرگز گمراه نمی گردد، زیرا حقیقت قرآن در قلب اوست و قرآن، همان هدایت واقعی است.

پیام این آیه برای همه انسان ها در همه زمان ها و مکان ها می باشد، اگر تو انسان را به حال خود رها کنی، گمراه می شود، زیرا پیدا کردن راه حقّ از میان راه های باطل فقط با توفیق تو امکان پذیر است.

درست است که تو به انسان عقل داده ای، امّا نور عقل نمی تواند همه پرده های ظلمت را بشکافد، انسان نیاز به وحی دارد، وحی همان نور هدایتی است که هیچ گمراهی در آن نیست.

محمّد (صلی الله علیه وآله) به همه اعلام می کند که من هم بدون وحی نمی توانم راه به جایی ببرم، تکلیف شما دیگر روشن است. او از همه دعوت می کند تا به قرآن پناه ببرند و از نور آن بهره ببرند و از تاریکی ها و ظلمت ها رهایی یابند.

سَبَأُ: آیه ۵۴ - ۵۱

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

بُت پرستان محمد (صلی الله علیه و آله) را دیوانه خطاب کردند و او را جادوگر و دروغگو خواندند و با او دشمنی های زیادی کردند، اما تو به آنان فرصت دادی، سرانجام مهلت آنان تمام می شود و مرگ به سراغ آنان می آید تو فرشتگان را به سوبشان می فرستی تا جان آنان را بگیرند. در آن لحظه، پرده ها از جلو چشمانشان کنار می رود و عذاب تو را می بینند.

از آن لحظه آنان، برای محمد (صلی الله علیه و آله) سخن می گویی: «اگر بینی آنان چه حال اسفناکی دارند، وقتی که فریادشان از ترس عذاب بلند می شود، آنان می خواهند فرار کنند، اما هیچ راه فراری برایشان نیست و فرشتگان آنان را از جایی که انتظارش را نداشتند می گیرند».

لحظه مرگ برای آن بُت پرستان لحظه سختی است، آنان به فرشتگان می گویند: «ما به قرآن ایمان آوردیم»، اما این ایمان آنان ارزشی ندارد.

مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود، اما وقتی عذاب فرا رسد، دیگر توبه پذیرفته نمی شود.

آری، تو قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این

توبه از روی اختیار و انتخاب است، امّا وقتی عذاب تو نازل بشود، توبه انسان ها پذیرفته نمی شود، آن لحظه، دیگر لحظه انتخاب نیست، آن توبه از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است.

توبه آنان فرصت دادی ولی آنان قرآن را انکار کردند و از روی نادانی، نسبت های ناروایی به قرآن دادند، آنان قرآن را جادو و افسانه و دروغ پنداشتند.

این گونه است که فرشتگان جان آنان را می گیرند و آنان برای همیشه از دنیایی که خواهان و مشتاق آن بودند جدا می شوند. این همان سرنوشتی است که کافران پیشین نیز به آن مبتلا شدند، همان کافرانی که در عذاب تو در شک و تردید بودند.

* * *

حارث همدانی یکی از یاران علی (علیه السلام) بود، روزی او نزد علی (علیه السلام) نشست بود، علی (علیه السلام) برای او آیه ۵۱ این سوره را خواند: «اگر ببینی آنان چه حال اسفناکی دارند وقتی که فریادشان از ترس عذاب بلند می شود، آنان می خواهند فرار کنند، امّا راه فراری ندارند و فرشتگان آنان را از جایی که انتظارش را نداشتند می گیرند».

علی (علیه السلام) با خواندن این آیه می خواست حارث همدانی را از آینده ای دور باخبر کند، علی (علیه السلام) از سپاهی سخن گفت که در دل زمین فرو می رود، او از زمان ظهور مهدی (علیه السلام) سخن گفت. (۱۶۰)

وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند سفیانی سپاهی را آماده می کند و آن ها را به جنگ مهدی (علیه السلام) می فرستد. سفیانی می خواهد مهدی (علیه السلام) را به قتل برساند.

«سفیانی» در سوریه حکومت می کند، او خودش در سوریه می ماند و سپاهی

با بیش از سیصد هزار نیرو به مدینه می فرستد. سپاه او مدینه را تصرف می کند سپس از مدینه به سوی مکه حرکت می کند. سفیانی به آنان دستور داده تا شهر مکه را تصرف و کعبه را خراب کنند و مهدی (علیه السلام) را به قتل برسانند. (۱۶۱)

مهدی (علیه السلام) در آن روز سیصد و سیزده سرباز دارد، چگونه می خواهد در مقابل لشکری با بیش از سیصد هزار سرباز مقابله کند؟

سپاه سفیانی وقتی از مدینه خارج می شود به سرزمین «بئیدا» می رسد و شب در آنجا منزل می کند. (۱۶۲)

«بئیدا» کجا است؟ وقتی پانزده کیلومتر در جاده «مدینه» به سوی «مکه» پیش بروم به سرزمین «بئیدا» می رسم.

پاسی از شب می گذرد...

ناگهان فریادی بلند در آن بیابان می پیچد: «ای صحرای بئیدا! این قوم ستمگر را در خود فرو ببر». (۱۶۳)

ناگهان زمین شکافته می شود و آن سپاه را در خود فرو می برد. فقط دو نفر از آن سپاه باقی می ماند. فرشته ای به یکی از آن دو نفر می گوید: «به سوی سفیانی برو و به او خبر ده که سپاهش در دل زمین فرو رفت». سپس رو به نفر دوم می کند و می گوید: «به مکه برو و به مهدی (علیه السلام) خبر نابودی دشمنانش را بده و به دست او توبه کن». (۱۶۴)

آن فرشته جبرئیل است که به فرمان خدا به زمین می آید تا سپاه باطل را نابود کند. (۱۶۵)

آری، تو وعده دادی که مهدی (علیه السلام) را یاری کنی و دشمنانش را نابود نمایی، تو همیشه به وعده های خود عمل می کنی و سرانجام حکومت زمین به دست بندگان خوب تو می رسد. (۱۶۶)

سوره فاطر

اشاره

ص: ۲۸۹

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۵ قرآن می باشد.

۲ - «فاطر» به معنای «آفریننده» می باشد، در آیه اول چنین می خوانیم: «حمد برای خدایی است که آفریننده آنچه در آسمان ها و زمین است، می باشد». به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: فرشتگان و مأموریت آنان در جهان، چگونگی خلقت انسان، پرهیز از فتنه های شیطان، قیامت، نشانه های قدرت خدا در طبیعت، هلاکت کافران با عذاب آسمانی...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲)

حمد و ستایش برای توست که آفریننده آنچه در آسمان ها و زمین است، هستی و فرشتگان را پیام آوران خود گرداندی و به فرشتگان دو یا سه یا چهار بال عطا کردی، تو هر چه بخواهی در جهان آفرینش می افزایی و به هر کاری

توانا هستی.

تو جهان را بر اساس رحمت و مهربانی خود آفریدی، تمام رحمت ها و نعمت ها در دست توست، هر کس را شایسته بینی از رحمت خود بهره مند می کنی، اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند تا در رحمتی را که بر روی

ص: ۲۹۱

من گشودی، ببندند، نمی توانند کاری از پیش ببرند، اگر تو هم در رحمتی را بر روی من ببندی، اگر همه جهانیان جمع شوند و بخواهند آن را باز کنند، نمی توانند کاری کنند. تو خدایی توانا و فرزانه هستی، همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

مناسب است چهار نکته درباره فرشتگان بنویسم:

* نکته اول

فرشتگان مأموران خداوند هستند، خدا به آنان مأموریت های مختلفی داده است، بعضی وحی را بر قلب پیامبران نازل می کنند، این فرشتگان همان پیام آوران وحی می باشند.

بعضی از آنان مأمور گرفتن جان انسان در هنگام مرگ او می باشند، بعضی خطرات را از انسان دور می کنند، بعضی مأمور نوشتن اعمال و کردار انسان هستند. بعضی مأمور باریدن باران هستند و تمام قطره های باران را که از آسمان می بارد، ثبت می کنند و... (۱۶۷)

* نکته دوم

فرشتگان به فرمان تو، گاهی به صورت انسان درمی آیند و بر پیامبران و حتی غیر پیامبران ظاهر می شوند. در قرآن آمده است که فرشتگان به صورت انسان به ابراهیم و لوط (علیهما السلام) ظاهر شدند. همچنین جبرئیل به صورت جوانی زیبا بر مریم (علیها السلام) ظاهر شد. (۱۶۸)

* نکته سوم

قرآن در اینجا از «بال فرشتگان» سخن می گوید، فرشتگان دو یا سه یا چهار بال دارند.

ص: ۲۹۲

من نمی توانم حقیقت این مطلب را درک کنم، فرشتگان جسمی لطیف دارند و از دنیای دیگری هستند که فهم آن برای انسانی همچون من که اسیر دنیای مادی است، ممکن نیست.

اکنون یک سؤال به ذهنم می رسد: اگر درک حقیقت فرشتگان برای من ممکن نیست، پس چرا قرآن از تعداد بال های آنان سخن می گوید؟

قرآن می خواهد به من بگوید که فرشتگان در قدرت و مقام با یکدیگر تفاوت دارند، گویا تعداد بال های فرشتگان، نشانه قدرت آنان است. فرشته ای که چهار بال دارد از فرشته ای که سه بال دارد، قوی تر است.

* نکته چهارم

* * *

فاطر: آیه ۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِّي تُؤْفِكُونَ (۳)

اکنون از انسان ها می خواهی تا نعمت هایی را که تو به آنان داده ای به یاد آورند و به آن فکر کنند، تو انسان ها را آفریده ای و به آنان روزی می دهی، آیا

ص: ۲۹۳

آفریننده دیگری هست که از آسمان و زمین به بندگانش روزی دهد؟ جز تو خدایی نیست، پس چرا مردم از پرستش تو روی برمی گردانند و بُت ها را می پرستند؟

آیا بُت ها شایستگی پرستش را دارند؟ آن ها قطعه ای سنگ یا چوب بیشتر نیستند، هیچ سود و زیانی نمی توانند به دیگران برسانند، پس چرا جاهلان بت ها را می پرستند؟

پرستش فقط شایسته توست که زمین و آسمان را آفریدی و روزی بندگان خود را می دهی و آنان را غرق در نعمت های خود می کنی.

فاطر: آیه ۴

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

تو در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند، پس اهل ایمان نباید برای گمراهی کافران غصه بخورند و اندوهناک شوند.

بُت پرستان مکه محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو شمردند و این گونه سعادت را از خود دور کردند، محمد (صلی الله علیه و آله) برای آنان اندوهناک شد، اکنون تو با او سخن می گویی: «ای محمد! اگر تو را دروغگو پنداشتند، غمگین مباش، زیرا پیامبرانی که قبل از تو بودند، نیز دروغگو خوانده شدند. بدان که همه کارها به سوی من باز می گردد».

آری، این سنت و قانون توست: حق و حقیقت، سرانجام پیروز است، اما شرط آن صبر و استقامت است، سنت و قانون تو تغییر نمی کند، تو در این قرآن برای محمد (صلی الله علیه و آله)، حکایت پیامبران را بیان کردی، پیامبران سرانجام بر

دشمنان خود پیروز شدند و دشمنان آنان به عذاب سختی گرفتار شدند.

تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده ای که هر کسی به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند، اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد، او می داند که همه چیز در این دنیا روی حساب و کتاب است و تو از ایمان و کفر بندگان خود باخبری. تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

* * *

فاطر: آیه ۶-۵

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)

تو می دانی که انسان ها فریب دنیا و زیبایی های آن را می خورند و از یاد تو و روز قیامت غافل می شوند، تو می دانی که شیطان دشمن آنان است و تلاش می کند هر طور که هست آن ها را از سعادت محروم کند، پس با انسان ها چنین سخن می گویی: «بدانید که وعده من حق است، قیامت، بهشت، جهنم حق است. مبادا زندگی دنیا شما را فریب بدهد! مبادا شیطان شما را به بخشش

ص: ۲۹۵

من، مغرور کند! شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید، بدانید که شیطان پیروان خود را به سوی آتش سوزان جهنم فرا می خواند».

آری، شیطان برای فریب انسان راه های مختلفی می رود، وقتی که انسانی می خواهد از گناه چشم پوشد و خود را در برابر جلوه فریبنده دنیا حفظ کند، شیطان به او می گوید: «چرا این قدر می ترسی؟ به رحمت خدا امیدوار باش! خدا مهربان است، الآن گناه کن، لذت ببر! بعداً توبه کن، خدا تو را می بخشد».

وقتی او گناه کرد، هر بار که می خواهد توبه کند، باز شیطان به او می گوید: «فرصت برای توبه زیاد است، چرا عجله می کنی؟» و این گونه است که آن انسان به گناه، بیشتر و بیشتر آلوده می شود، فرصت توبه را از دست می دهد، ناگهان مرگش فرا می رسد و بدون توبه از دنیا می رود.

* * *

فاطر: آیه ۷

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

تو راه حق و باطل را به انسان ها نشان دادی، پیامبران را فرستادی، انسان ها حق را شناختند، گروهی به اختیار خود حق را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند، آنان در روز قیامت در عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

گروهی هم سخن پیامبران را شنیدند و به حق ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، تو در روز قیامت خطای آنان را می بخشی و به آنان پاداش بزرگی می دهی.

در روز قیامت جایگاه مؤمنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نهرهای

آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهی. (۱۶۹)

فاطر: آیه ۸

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

محمد (صلی الله علیه و آله) کافران را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند، اما آنان به سخنان او اعتنا نمی کردند و به کفر خود ادامه می دادند، محمد (صلی الله علیه و آله) غصه آنان را می خورد، او دوست داشت که آنان ایمان بیاورند و از عذاب روز قیامت رهایی یابند.

تو از شدت غم و اندوه محمد (صلی الله علیه و آله) آگاه بودی، پس به او چنین می گویی:

ای محمد! این بُت پرستان را که می بینی فریب شیطان را خورده اند، شیطان کفر و بُت پرستی را برای آنان زیبا جلوه می دهد. کافری که اعمال زشت خود را زیبا می پندارد با مؤمنی که از فریب شیطان می گریزد، یکسان نیست. کافر به سوی آتش سوزان جهنم گام برمی دارد و مؤمن به سوی بهشت جاویدان!

ای محمد! من هر کس را بخواهم رها می کنم تا در گمراهی خود غوطه‌ور شود و هر کس را بخواهم هدایت می کنم، پس تو جان خود را در حسرت آنان تباه مساز! دیگر غصه کافران را نخور، بدان که من از کردار و رفتار آنان آگاه هستم.

منظور تو از این جمله چیست؟

«من هر کس را بخواهم هدایت می کنم».

ص: ۲۹۷

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، محمد(صلی الله علیه وآله) پیام تو را به آنان رساند، این «هدایت اول» است.

تو برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، هدایت دیگری قرار می دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی. تو کاری می کنی که او لحظه به لحظه به تو نزدیک تر شود، تو دست او را می گیری و به بهشت خویش رهنمونش می سازی. این «هدایت دوم» است.

این اراده و قانون توست: فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت، شایستگی دارد با هدایت دوم هدایت شود.

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعدها پزشکی، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اول برای همه انسان ها هست، هر کس هدایت اول را نپذیرفت، تو او را به حال خود رها می کنی تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه‌ور شود، اما کسی که هدایت اول را پذیرفت، تو او را به هدایت دوم، راهنمایی می کنی.

یک بار دیگر سخن تو را می خوانم، تو به محمد(صلی الله علیه وآله) چنین گفتی: «من هر کس را بخواهم هدایت می کنم»، آری، تو در این سخن، از هدایت دوم سخن گفته‌ای. هدایت اول تو، برای همه انسان ها می باشد.

فاطر: آیه ۹

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرٌ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹)

ص: ۲۹۸

محمد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان مکه از روز قیامت سخن می گفت و به آنان خبر داد که در آن روز، همه انسان ها زنده می شوند. آنان به محمد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «وقتی ما مُردیم و بدن ما خاک شد، چگونه زنده می شویم؟».

چرا آنان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مُرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، تو بادها را می فرستی تا ابرها را به حرکت درآورند. تو این گونه ابرها را به سرزمین های بی گیاه می بری و باران را از آسمان نازل می کنی، آن وقت زمین را با گیاهان زنده می کنی و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویانی.

تو همان خدایی هستی که قدرت داری از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رستاخیز هم این گونه است. تو می توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

چرا بُت پرستان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حقّ است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی!

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ (۱۰)

این آیه را می خوانم، می بینم این آیه از چهار بخش تشکیل شده است:

* بخش اول: عزت واقعی

من در جستجوی عزت هستم، آیا عزت در پول و ثروت است؟ آیا در پست و مقام است؟ آیا دنیا و آنچه رنگ و بوی دنیا دارد، مرا عزیز می کند؟

هرگز. دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، دنیا، نابود شدنی است، هر چه در آن است، نابود می شود.

در کجا در جستجوی عزت باشم؟

جواب من در این سخن توست: «هر کس عزت می خواهد، باید آن را از من

بخواهد، زیرا من صاحب همه عزت ها هستم».

آری، عزّت واقعی در نزد توست، عزّتی را که تو بدهی، باقی است، نابود نمی شود، من باید به سوی تو بیایم و از تو طلب عزّت کنم، باید در مقابل تو سر به سجده گذارم و صورت بر خاک بنهم، اگر بنده تو گردم، عزیز شده ام، مهم این است که تو از من راضی باشی و من پیش تو عزیز باشم، این عزّت ارزش دارد.

روز قیامت که فرارسد، تو مرا به بهشت می بری و در آنجا مهمان نعمت های زیبای خود می کنی، کسی که از عذاب جهنّم رهایی یابد و به بهشت برود، عزّت واقعی را به دست آورده است، عزّتی که هرگز نابود نمی شود و همیشگی است.

* بخش دوم: عقیده پاک

اکنون سؤال من این است: چگونه نزد تو عزیز شوم؟ چگونه عزّت واقعی را به دست آورم؟

این گونه جواب سؤالم را می دهی: «سخن پاک به سوی من می آید».

جواب تو را می شنوم و به فکر فرو می روم، به راستی منظور تو از «سخن پاک» در اینجا چیست؟

روزی، امام صادق (علیه السلام) این آیه را خواند و به یاران خود آموخت که «سخن پاک»، همان «لا اله الا الله و محمد رسول الله، علی ولیّ الله» است: «خدایی جز الله نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر اوست، علی (علیه السلام) ولیّ اوست».

(۱۷۰)

اکنون می فهمم که راه عزّت دنیا و آخرت در چیست.

من باید یکتاپرست و مسلمان باشم، تا بتوانم نزد تو عزیز شوم، باید از شرک و بُت پرستی پرهیز کنم، هیچ کس و هیچ چیز را شریک تو قرار ندهم...

ص: ۳۰۱

اکنون می فهمم که منظور از «سخن پاک»، همان عقیده ای است که بر زبان جاری می شود، عقیده ای که از شرک و نادانی، پاک است.

«لا اله الا الله».

در روزگاری زندگی می کنم که هر لحظه بُتی می خواهد دل مرا از آن خود کند، تا چشم به هم می زنم می بینم که دل من، اسیر یک بُت شد! ماشین، خانه، شهرت، ثروت و...

اگر لحظه ای غفلت کنم، دلم به غارت رفته است، دل من، حرم توسست، نباید در آن، غیر تو را جای دهم. هیچ چیز نباید فضای دل مرا طوری پُر کند که دیگر جایی برای محبت تو باقی نماند.

باید همه بُت ها را از وجود خود بیرون کنم، باید فقط خدا را پرستم. وقتی می گویم: «لا اله الا الله»، یعنی من همه بُت ها را از دل خود بیرون می کنم، من فقط تو را می پرستم.

«محمد رسول الله».

من به آخرین پیامبر تو ایمان دارم، به قرآنی که تو بر او نازل کردی، به دین و آیین او باور دارم، من راه سعادت را در پیروی از کامل ترین دین تو می دانم. من مسلمانم.

«علی ولی الله».

من علی (علیه السلام) را جانشین پیامبر می دانم و ولایت او را پذیرفتم، باور دارم که خدا ولایت او را بر همه مسلمانان واجب کرد، پس از او، یازده فرزند او، یکی بعد از دیگری به امامت رسیدند. امروز هم مهدی (علیه السلام)، امام زمان و حجت خدا روی زمین است.

ص: ۳۰۲

عقیده پاکی که به زبان آورده شود، کردار نیک را به سوی تو بالا می آورد.

اگر کسی بُت پرست باشد، هر چقدر عمل نیک انجام دهد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (عمل او قبول نمی شود).

اگر کسی یهودی یا مسیحی باشد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (عمل او قبول نمی شود).

اگر کسی مسلمان باشد، اما ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول نداشته باشد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (تو عمل او را نمی پذیری).

به این جمله فکر می کنم. شنیده ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را انکار کند، تو هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی کنی و او وارد بهشت نمی شود. (۱۷۱)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱۷۲)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه تو و راه پیامبران! راه ولایت، امتداد راه پیامبران است.

اکنون می خواهم ماجرای از امام رضا (علیه السلام) نقل کنم، به تاریخ سفر می کنم...

اینجا نیشابور است، شهر علم و دانش. علمای بزرگی در این شهر زندگی می کنند، همه آن ها اهل حدیث هستند. امروز خبردار شده اند که امام رضا (علیه السلام) به این شهر می آید. آن ها به استقبال آن حضرت آمده اند و دوست دارند که از

مأمون دستور داده است تا امام رضا(علیه السلام) مدت کمی در نیشابور بماند، او می داند که اگر مردم فرصت پیدا کنند و با امام رضا(علیه السلام) آشنا شوند، خطری بزرگ حکومت را تهدید خواهد نمود.

خبر می رسد که امام رضا(علیه السلام) از شهر نیشابور حرکت می کند، غوغایی در میان علمای شهر برپا می شود. چند نفر از بزرگان آن ها نزد امام می آیند و یکی از آن ها چنین می گوید: ای پسر رسول خدا! از میان ما می روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده ایم!

دیگری می گوید: تو را به حق پدر بزرگوارت، قسم می دهیم که حدیثی برای ما بگویند تا ما از شما یادگار داشته باشیم.

امام لبخندی می زند، همه خوشحال می شوند، قلم های خود را در دست می گیرند تا سخن امام را بنویسند. اکنون امام رو به آنان می کند و می فرماید: «من این حدیث را از پدرانم نقل می کنم و آنان از پیامبر نقل کرده اند. پیامبر این حدیث را از جبرئیل شنیده است که خدا فرموده است: لا إله إلا الله، در محکم من است، هر کس وارد این دژ شود از عذاب من در امان خواهد بود».

اکنون سخن امام به پایان رسیده و موقع حرکت است. همه با امام خداحافظی می کنند. هنوز امام، چند قدم دور نشده است که سخن خود را چنین ادامه می دهد: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

امام در آن روز به همه فهماند که فقط گفتن لا إله إلا الله کفایت نمی کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود.

آری، یکی از مهم ترین شرایط توحید، اعتقاد به امامت است. من باید امام زمان خود را بشناسم و تسلیم امر او باشم، توحید بدون ولایت امام زمان

نمی تواند مرا از عذاب جهنم نجات بدهد. (۱۷۳)

* * *

* بخش چهارم: شکست دشمنان

تو راه «توحید، نبوت، ولایت» را برای انسان ها قرار دادی، این همان راه مستقیمی است که به سعادت و رستگاری ختم می شود، اما گروهی از انسان ها با این که حق را می شناسند، آن را انکار می کنند، آنان برای نابودی دین تو نقشه ها می کشند و می خواهند مردم را فریب دهند و از این راه جدا کنند، تو برای آنان عذاب سختی آماده کرده ای و در روز قیامت، جهنم جایگاه آنان خواهد بود.

آنان باید بدانند که هرگز تلاش هایشان به جایی نمی رسد و نمی توانند دین تو را نابود کنند. تو کاری می کنی که آنان شکست بخورند و دین تو که راه آسمانی است، زنده و جاوید است.

این راه را تو برای بندگانت قرار داده ای و هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد، کسانی که بخواهند حق را بپذیرند، به راحتی می توانند حق را بشناسند و به آن ایمان بیاورند و به سعادت برسند.

ص: ۳۰۵

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمِمَّا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَمَّا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمِمَّا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱)

مردم مکه بُت ها را می پرستیدند و در مقابل آنان به سجده می افتادند، به راستی چرا قدری فکر نمی کنند؟ اگر به خود و جهانی که پیرامون آنان است، به خوبی بنگرند، آثار قدرت تو را می یابند و به یکتایی تو پی می برند.

تو آدم (علیه السلام) را از خاک آفریدی و سپس فرزندان او را از نطفه آفریدی، تو انسان ها را مرد و زن آفریدی، تو برای انسان ها، همسرانی از جنس خودشان قرار دادی تا به یکدیگر انس گیرند و نسل آنان نیز ادامه پیدا کند. هر زنی که باردار می شود به اراده و علم توست، هر نوزادی که به دنیا می آید به علم و اراده توست.

عمر همه انسان ها در دست توست، این که یک انسان چقدر عمر می کند و چقدر از عمر او کاسته می شود در کتاب علم تو ثبت شده است. همه این ها به اراده و علم توست و برای تو آسان است.

* * *

در این آیه، قرآن از قدرت خدا سخن می گوید که چگونه انسان را آفریده است، او از قطره ای آب بدبو (نطفه)، انسانی زیبا خلق کرد، وقتی انسان در رحم مادر است، خدا به او روزی می دهد و با قدرت خداست که وقتی زمان تولد انسان فرا رسید، به سلامت به دنیا می آید.

وقتی نوزاد به دنیا می آید، یک مرتبه به گریه می افتد و ریه او ناگهان به کار می افتد، اگر فقط چند دقیقه زودتر یا دیرتر، ریه ها به کار بیفتد، جان او به خطر می افتد.

در بدن انسان شگفتی های زیادی وجود دارد، رگ های ریز و درشت بدن او، بسیار شگفت انگیز هستند، این رگ ها، خون را به همه اندام های بدن می رسانند، اگر همه رگ ها را به هم وصل کنم، می توانم با آن، دوبار کره زمین را دور بزنم!

این مسافت زیادی است، امّا فقط یک دقیقه طول می کشد تا خون از قلب به تمام این مسافت برسد، در واقع خون در یک دقیقه، این مسافت را از قلب تا اندام های بدن طی می کند.

قلب انسان خون را به اندام های بدن می رساند و هرگز استراحت نمی کند، قلب در مدت عمر متوسط یک انسان، بیش از دو میلیارد بار می زند و در این مدت، دویست و پنجاه میلیون لیتر خون را به اندام های بدن منتقل می کند!

* * *

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمَنْ كُلَّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى
الْفُلُوكَ فِيهِ مَوَاجِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)

تو همان خدایی هستی که دو دریای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، مخلوط نشود، یکی آب شیرین و گوارا است، اما دیگری آب شور و تلخ. انسان ها می توانند در هر دو دریا ماهی صید کنند. این نعمت توست که از دریا، گوشت تازه (ماهی تازه) به بندگان خود می دهی.

انسان ها از دریا مروارید و صدف به دست می آورند و از آن برای زینت استفاده می کنند، کشتی ها به امر تو دریاها را می شکافند و به هر طرف به پیش می روند تا انسان ها از راه تجارت از فضل تو بهره مند شوند. تو این همه نعمت به انسان ها دادی، باشد که آنان شکر آن را به جا آورند.

* * *

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟ دریای شور و دریای شیرین؟

آب بیشتر رودها شیرین می باشد، این رودها از کوه ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می روند، وقتی رود بزرگی به دریا می رسد، آب شور دریا را عقب می راند و در دهانه خود، محدوده ای درست می کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی شود و این از عجایب قدرت خداست.

همچنین در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را

«گلف استیریم» می نامند، این جریان بزرگ آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و به سواحل اروپای شمالی می رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی شود. طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر است.

در واقع در وسط اقیانوس اطلس (که آب آن شور است)، این جریان آب شیرین وجود دارد و این آب شیرین با آب شور اقیانوس مخلوط نمی شود.

بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، اما اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجه می شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اولیه آن) با کشتی منتقل شده اند و سپس به دست من رسیده اند. بیش از نود درصد حمل کالا در جهان با کشتی انجام می پذیرد. امروزه بعضی از کشتی ها می توانند ۱۴ هزار کانتینر را به راحتی حمل کنند. در سال ۱۳۹۲ شمسی اعلام شد که کشور گره کشتی جدیدی می سازد که می تواند ۹۰ هزار کانتینر را در خود جای دهد.

فاطر: آیه ۱۳

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳)

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی شب و شب را از

ص: ۳۰۹

پی روز پدیدار می کنی و خورشید و ماه را در اختیار انسان قرار داده ای، خورشید و ماه با نظام خاص و برای زمان معینی در حرکت هستند، حرکت آنان تا ابد نخواهد بود، وقتی قیامت برپا شود، خورشید و ماه از حرکت باز می ایستند و خاموش می شوند.

خورشید و ماه تا زمانی که قیامت برپا شود، به صورت دقیق در مدار خود حرکت می کنند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

تو خدای یگانه ای، پروردگار جهان آفرینش هستی، پادشاهی و حاکمیت این جهان از آن توست، تو آفریدگار جهان هستی و اختیار آن را داری، اما خدایان دروغین حتی به اندازه سر سوزنی اختیار ندارند!

تو جهانی با این عظمت آفریده ای و گروهی از انسان ها بُت هایی را می پرستند، با این که می دانند بُت ها حتی موجود بسیار کوچکی را هم خلق نکرده اند. (۱۷۴)

این چه نادانی بزرگی است!

خدایان دروغین نمی توانند حتی موجود کوچکی بیافرینند!

در این سخن تو فکر می کنم، شنیده ام که نمرود ادعای خدایی می کرد، فرعون هم همین طور. آنان انسان های نادانی بودند که در مستی قدرت گرفتار شدند و سر به طغیان نهادند.

انسان می تواند برجی بزرگ بسازد، برجی که صدها طبقه داشته باشد و همه امکانات در آن باشد، انسان هرگز نمی تواند چیزی را از «نیستی» و «عدم»

ص: ۳۱۰

بیافریند!

معمار یک برج چه می‌کند؟ او تمام مواد اولیه را از طبیعت می‌گیرد، او هیچ چیز را خودش نمی‌آفریند، آهن و سیمان و ... همه این‌ها در طبیعت بوده‌اند و کمی تغییر شکل داده‌اند.

آری، هیچ انسانی نمی‌تواند فقط با اراده خود چیزی را بیافریند، معمار اراده می‌کند برجی را بسازد، او شروع به کار می‌کند و موادی را که لازم دارد از طبیعت می‌گیرد و آن برج را در چند سال با همکاری دیگر انسان‌ها می‌سازد!

انسان می‌سازد، اما نمی‌آفریند!

آفرینش یعنی از نیستی چیزی را خلق کردن!

خدا برای خلق موجودات فقط اراده کرد، او موجودات را از «نستی» آفرید.

وقتی معمار آن برج را ساخت، نمی‌داند چه زمانی آن برج نابود خواهد شد، دیگر اختیار آن برج از دست او خارج می‌شود، او نمی‌داند آن برج کی خراب می‌شود، شاید زلزله‌ای بیاید و ساختمان با خاک یکسان شود، وجود و عدم وجود آن ساختمان در دست او نیست.

ولی وقتی خدا چیزی را آفرید، از همان ابتدا، زمان نابودی آن را هم مشخص می‌کند، آفریده او هرگز نمی‌تواند از قدرت او خارج شود، او هر لحظه به آفریده‌های خود تسلط دارد. هنگام برپایی روز قیامت، وقتی او اراده می‌کند که جهان را نابود کند، فقط یک جمله می‌گوید: «نابود شو». تمام جهان نابود می‌شود.

* * *

فاطر: آیه ۱۴

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا

ص: ۳۱۱

اَسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

کسانی که بُت ها را می پرستند، چرا فکر نمی کنند؟

اگر بُت پرستان بُت های خود را صدا بزنند، بُت ها صدای آنان را نمی شنوند، بُت ها جانی ندارند، اگر بر فرض جان هم داشتند و صدا را هم می شنیدند، نمی توانستند کمکی به دیگران بکنند.

آری، بت ها از هیچ چیز خبر ندارند، آنان قطعه ای از سنگ و چوب هستند، موجوداتی بی جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.

فقط تو شایسته پرستش می باشی، زیرا تو از بندگان خود باخبر هستی و راز دل آنان را می دانی و به نیازهای آنان آگاهی. وقتی من در نیمه شب در خلوت خود تو را صدا می زنم، تو صدایم را می شنوی. (۱۷۵)

بُت پرستان در مقابل بُت ها به سجده می افتادند و آنان را پرستش می کردند، اکنون تو از روز قیامت خبری بیان می کنی: «در آن روز، بُت ها پرستش انسان ها را انکار می کنند».

این یک حقیقت است، تو از همه چیز باخبری و علم تو بی نهایت است، هیچ کس مثل تو از حقیقت خبر نمی دهد. به راستی آیا بُت پرستان این خبر را خواهند شنید؟ آیا بُت پرستی را رها خواهند کرد؟

می خواهم بدانم ماجرا چیست؟ بُت ها چگونه پرستش بُت پرستان را انکار می کنند؟

به آیه ۲۸ سوره یونس مراجعه می کنم، در آنجا چنین می خوانم: روز قیامت

ص: ۳۱۲

فرا می رسد، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز تو به بُت پرستان چنین می گویی: «شما و بُت هایتان در جای خود بایستید». سپس میان بُت پرستان و بُت ها جدایی می اندازی، تو با قدرت خود به بُت ها این فرصت را می دهی تا سخن بگویند. بُت ها به بُت پرستان می گویند: «شما ما را نمی پرستیدید، شما هوس خود را می پرستیدید! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت می کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برند، در روز قیامت، همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای!

کسانی که بُت ها را پرستش کرده اند، به عذاب گرفتار می شوند و بندگان خوب تو به بهشت می روند، بُت ها در آن روز نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان نا امید می شوند، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرهای نجاتشان دهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بُت ها را می پرستیدند، آن وقت که بت های آنان نابود می شوند، می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را به پای بُت ها ریختند و اکنون آن بُت ها، هیچ شده اند.

کاش آنان تو را که هرگز نابود نمی شوی می پرستیدند، تو پایان نداری، تو یگانه و بی نیازی!، تو همواره بوده ای و برای همیشه خواهی بود. (۱۷۶)

چگونه ممکن است که بُت های بی جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا

قطعه ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می تواند سخن بگوید؟

روز قیامت، روز شگفتی هاست، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می گویند: «چرا بر ضدّ ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند: خدایی که تمام موجودات را گویا می سازد، ما را نیز گویا کرد». (۱۷۷)

آری، تو بر هر کاری توانایی! در آن روز، اراده می کنی و به بُت ها قدرت سخن گفتن می دهی.

ص: ۳۱۴

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵)

به راستی تو چرا این همه اصرار و تأکید به هدایت انسان ها داری؟ تو پیامبران زیادی را فرستادی تا انسان ها را به عبادت تو دعوت کنند. آیا تو نیاز به این داری که بندگان تو را پرستند؟

هرگز.

تو خدای بی نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان ها هستند که به تو نیازمندند، تو خدای بی نیازی! تو شایسته حمد و ستایش هستی!

با آن که بی نیازی اما به بندگان مهربان هستی، تو دوست داری آنان به کمال

و رستگاری برسند، تو بخشنده و بنده نوازی! پیامبران را فرستادی، قرآن را نازل کردی تا راه هدایت را به انسان ها نشان دهی. وقتی انسان ها تو را

می پرستند، هر لحظه به تو نزدیک تر می شوند و از لطف تو بیشتر بهره مند می گردند.

* * *

فاطر: آیه ۱۷ - ۱۶

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷)

اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا این پیام را به بُت پرستان برسانی: «اگر بخواهم می توانم همه شما را از بین ببرم و به جای شما، هر کس را که بخواهم، جایگزین کنم، همان گونه که کافرانی که قبل از شما بودند را نابود کردم و شما را جایگزین آنان ساختم، این کار برای من، سخت و دشوار نیست».

* * *

قرآن به قوم نوح (علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثمود و قوم لوط اشاره می کند، کافرانی که به عذاب خدا گرفتار شدند، آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند و خدا به آنان مهلت داد و سرانجام آنان را عذاب کرد، یک قوم را به طوفان نابود ساخت و آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه رسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی نابود کرد و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساند.

بُت پرستان محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، اما خدا از روی مهربانی در عذاب آنان عجله نمی کرد، به آنان فرصت داد، شاید گروهی از آنان توبه کنند!

* * *

وَلَمَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلَتِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

در روز قیامت، هر انسانی بار عمل خویش را بر دوش دارد و طبق آن پاداش یا کیفر می بیند. این نشانه عدالت توست، تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی.

در آن روز، گناهکار نمی تواند گناه خود را بر دوش شخص دیگری بیندازد، هر چند آن شخص از بستگان او باشد. این قانون توست، هر کس مسئول رفتار و کردار خودش است و هرگز کسی را به خاطر گناه دیگری عذاب نمی کنند.

راز این قانون تو چیست؟

تو به هر انسانی اختیار دادی، راه حق و باطل را برای او آشکار ساختی، این خود اوست که حق یا باطل را انتخاب می کند. وقتی او اختیار دارد، پس مسئولیت هم دارد.

آری، در روز قیامت همه انسان ها زنده می شوند و به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خویش را ببینند، کسانی که راه کفر و انکار را برگزیدند، به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد، آتشی که شعله های آن، هرگز کم نمی گردد.

تو قرآن را فرستادی تا محمد (صلی الله علیه و آله) پیام تو را برای انسان ها بخواند و آنان را از عذاب جهنم بترساند، اما چرا گروهی قرآن را دروغ پنداشتند؟

کسانی از عذاب روز قیامت می هراسند که از تو بیم دارند و نماز را به پا می دارند.

آنان اهل تقوا و پرهیزکاری اند و با این پرهیزکاری به خود سود می رسانند، که هر کس تقوا پیشه کند به خود سود رسانده است.

این دنیا محلّ امتحان است، انسان ها در اینجا به پاداش خود نمی رسند، پاداش در روز قیامت خواهد بود، ممکن است کسی تقوا پیشه کند اما در این دنیا در سختی باشد و دیگری بُت پرستی کند و در خوشی باشد، این مهم نیست که در این دنیا کسی به پاداش خود می رسد یا نه، بازگشت همه انسان ها به سوی توست و همه در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

فاطر: آیه ۲۳ - ۱۹

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَمَّا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَمَّا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

آیا فایده ایمان فقط برای روز قیامت است؟

هرگز.

ایمان نور است و قلب را روشن می کند و مایه آرامش می شود، روح و جان را زنده می کند، کفر تاریکی است، قلب کافر هرگز آرامش واقعی را تجربه نمی کند، او مرده ای در میان زندگان است، او حقیقت زندگی را درک نمی کند.

این سخن توست: «کور با بینا، تاریکی با نور و سایه خنک با گرمای سوزان یکسان نیستند».

این سخن تو مثالی است برای این حقیقت: «کافر با مؤمن، کفر با ایمان و جهنم با بهشت یکسان نیستند».

ص: ۳۱۸

دل های مؤمنانی که به حقّ ایمان آورده اند، زنده است و به سوی رشد و کمال اوج می گیرد، آنان سخن حقّ را شنیدند و رستگار شدند، اما کافران مرده دل، حقّ را شناختند و آن را انکار کردند.

محمّد(صلی الله علیه و آله) بسیار علاقه داشت که همه مردم ایمان بیاورند، تو به او چنین می گویی: «ای محمّد! من پیام خود را به گوش هر کس که بخواهم می رسانم! تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در قبرها خفته اند برسانی، اگر آنان به تو ایمان نیاوردند، نگران نباش، تو وظیفه ات این است که پیام مرا به مردم برسانی و آنان را از عذاب بترسانی!».

آری، آنان که اسیر تعصّب و لجاجت شده اند، مرده دل می باشند، سخن گفتن با آنان فایده ای ندارد، آنان ایمان نمی آورند، تو از محمّد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند.

* * *

بار دیگر سخن تو در آیه ۲۲ را می خوانم: «من پیام خود را به گوش هر کس که بخواهم می رسانم».

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

آیا تو میان بندگان خود تفاوتی می گذاری؟ آیا سخن حقّ را فقط به عده ای می رسانی؟

من شنیده ام که تو راه حقّ و باطل را برای همه آشکار می کنی، سخن حقّ را به گوش همه انسان ها می رسانی، پس منظور تو در اینجا چیست؟

وقتی بررسی می کنم متوجه می شوم که این سخن تو درباره «هدایت دوم» است.

هدایت دو مرحله دارد: هدایت اوّل، هدایت دوم.

ص: ۳۱۹

تو پیامبر را برای هدایت مردم فرستادی، سخن او آشکار و روشن است. او همه را هدایت می کند و پیام تو را به آنان می رساند. همه انسان ها از این هدایت بهرمندهستند. به این هدایت، «هدایت اول» می گویند.

برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و راه حق را انتخاب کردند، هدایت دیگری قرار می دهی. تو به آنان توفیق می دهی تا سخنان دیگری که کمال آنان را در پی دارد، بشنوند، این گونه زمینه کمال بیشتر را فراهم می کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می گویند.

تو در این آیه از هدایت دوم سخن گفتی، این هدایت شامل همه انسان ها نمی باشد، فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت و در راه تو تلاش کرد، شایستگی این هدایت دوم را دارد.

* * *

فاطر: آیه ۲۶ - ۲۴

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِن يَكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی، اما آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند و به سخنان ایمان نیاوردند، می دانی او از این سخنان دلگیر شده است و غصه این مردم را می خورد که چرا ایمان نمی آورند. اکنون با او چنین سخن می گویی:

ای محمد! ای پیامبر من! من تو را به سوی مردم فرستادم تا آنان را به بهشت بشارت بدهی و از عذاب روز قیامت بترسانی، تو فقط مأمور به وظیفه هستی،

نه ضامن نتیجه! تو قرآن را ابلاغ کن و مردم را به سوی حق راهنمایی کن، اگر در این میان، عده ای از پذیرش حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز مسئول آنان نیستی. آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

من انسان ها را با اختیار آفریده ام، پیامبران را برای هدایت آنان فرستادم، هیچ امتی بدون پیامبر نبودند، من راه حق و باطل را به انسان ها نشان دادم.

ای محمد! اگر این مردم تو را دروغگو می خوانند، عجیب نیست، زیرا پیش از این نیز با پیامبران من چنین کردند. من پیامبران را با معجزات و کتاب های پند و کتاب های روشنگر فرستادم تا آنان بتوانند به راحتی حق را بشناسند و با شیوه زندگی صحیح آشنا شوند، اما آنان ایمان نیاوردند و پیامبران مرا دروغگو خواندند، من به آنان مهلت دادم و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، آنان را عذاب نمودم و به راستی که عذاب من چقدر سخت و دردناک بود.

* * *

فاطر: آیه ۲۷

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ
(۲۷)

تو همان خدایی هستی که از آسمان باران فرو می فرستی تا گیاهان رشد کنند، رودهایی که جاری می شوند به خاطر باران است، باران در زمین فرو می رود و سپس به صورت چشمه جاری می شود، از برکت آب باران، درختان میوه های رنگارنگ می دهند. گاه از یک آب و از یک زمین، ده ها نوع میوه می آفرینی! تو با قدرت خود، هفتاد نوع خرما و پنجاه نوع انگور آفریده ای،

ص: ۳۲۱

این ها همه نشانه قدرت توست.

تو کوه ها را نیز به رنگ سفید و سرخ و رنگ های مختلف دیگر و گاه به رنگ سیاه کبود آفریده ای.

رنگ یک کوه از نوع آن کوه خبر می دهد، در اینجا قدری در این زمینه می نویسم:

* کوه سفید

رودخانه ها در مسیر حرکت خود، سنگ و خاک و گیاه با خود به سوی دریا می برند، وقتی به دریا می رسند، آنچه آب با خود آورده است، نشست می کند و یک لایه رسوبی به جا می ماند. هر سال یک لایه جدید، روی لایه قدیمی درست می شود. با گذشت زمان، تعداد لایه ها زیادتر می شود. هزاران سال می گذرد، دریا تبدیل به منطقه خشکی می شود، وقتی فشار درونی زمین به آن منطقه وارد می شود، آن منطقه از زمین بیرون می زند، با بلند شدن آن منطقه، لایه ها به صورت کوهی نمایان می شوند که معمولاً به رنگ سفید می باشند.

* کوه سرخ

هر کوهی که رنگ سرخ دارد، نشانه آن است که در آن کوه، آهن وجود دارد، آهن در اثر رطوبت، اُکسیده می شود و رنگ آن سرخ می شود.

* کوه سیاه کبود

بیشتر کوه های آتشفشانی به رنگ سیاه کبود می باشند، یک آتشفشان قوی، مواد مذاب را از دل زمین به سطح زمین آورده است این مواد بعد از سرد شدن تبدیل به کوه شده اند.

ص: ۳۲۲

وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

توانسان ها و جانوران و چهارپایان را از انواع و رنگ های گوناگون آفریدی، اگر کسی به جهان آفرینش نگاه کند، عجایب زیادی می بیند، در جهان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده و... آفریدی.

این ها همه نشانه قدرت توست، من در اینجا به گوشه ای از این عجایب اشاره می کنم:

۱ - تاکنون نزدیک به یک میلیون و پانصد هزار گونه جانوری شناخته شده اند که زندگی هر کدام از آنان، نشانه ای از قدرت توست. (تعداد گونه های حشرات به ۹۵۰ هزار می رسد).

۲ - صد هزار نوع پروانه در جهان وجود دارد، تعداد گونه های عنکبوت ها به ۴۰ هزار می رسد.

۳ - پروانه ای به نام «بومبیکس» می تواند از فاصله چند کیلومتری بوی پروانه دیگری را احساس کند و به سمت او برود.

۴ - مارماهی الکتریکی در رودخانه های کم عمق و تیره زندگی می کند و دارای صدها ولت نیروی برق است. او می تواند یک انسان بالغ را کاملاً بی حس کند.

۵ - مورچه ای در جنگل های آمازون زندگی می کند که به آن، مورچه گلوله ای می گویند، دردی که از نیش او ایجاد می شود مانند درد گلوله است،

نام دیگر او، مورچه بیست و چهار ساعته است، زیرا مدت زمان از بین رفتن درد نیش او، بیست و چهار ساعت است.

۶- اگر همه موریهانه های جهان را جمع کنیم و آنان را وزن کنیم متوجه می شویم که وزن آن ها، ده برابر وزن همه انسان ها می باشد.

۷- چلچله های قطب شمال هر سال فاصله بین قطب شمال و جنوب را پرواز می کنند، آنان در سفر خود بیش از ۱۹ هزار کیلومتر پرواز می کنند.

۸- یوزپلنگ می تواند با سرعتی نزدیک صد کیلومتر در ساعت بدود. در واقع می توانیم او را قهرمان مسابقات دو بدانیم.

۹- حس بویایی سگ عجیب است، اگر انسانی از مکانی عبور کرده باشد، سگ می تواند حتی پس از دو روز این را تشخیص دهد و رد او را دنبال کند. عجیب این است که حس بویایی مورچه با سگ برابری می کند.

۱۰- حلزون می تواند سه سال کامل به خواب برود و بعد از آن بیدار شود و به زندگی خود ادامه دهد.

این گوشه ای از عجایب دنیایی است که تو آن را آفریده ای، اگر انسان در جهان دقت کند به قدرت خدای یگانه پی می برد.

در ابتدای آیه از قدرت خود سخن گفتم، اکنون چنین می گویی: «فقط دانشمندان از من خشیت دارند و من خدای توانا و بخشنده ای هستم».

در این سخن تو فکر می کنم، دانشمندان از تو نمی ترسند، بلکه از تو خشیت

ص: ۳۲۴

دارند.

جاهلان از تو می ترسند.

تو خدای توانا و بخشنده ای هستی، تو همواره به بندگان خود مهربانی می کنی، کسی که از علم و دانش بهره دارد از تو نمی ترسد.

من می خواهم بدانم معنای «خشیت» چیست؟

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیت»، میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که من باید آن را بررسی کنم.

اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجود مرا فرا می گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می کند، من سریع فرار می کنم.

امّا وقتی رانندگی می کنم، پلیس را می بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می کند. من از پلیس نمی ترسم. فقط حواس خود را جمع می کنم که مبادا مقابل چشمان پلیس تخلف کنم، اگر پلیس ببیند که با سرعت زیاد رانندگی می کنم مرا جریمه می کند. وقتی پلیس را می بینم بیشتر دقت می کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می ترسم که نکند جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می گویند امّا به آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیت» می گویند. (۱۷۸)

پس «خشیت» به معنای «خوف» نیست!

مؤمن از تو بیم و خشیت دارد، او مواظب است گناه نکند و از مسیر حقّ

ص: ۳۲۵

خارج نشود. او می داند که اگر گناه کند، خودش گرفتار می شود.

پس من نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان تری.

من باید از تو بیم و خشیت داشته باشم، مبادا گناهی کنم که به عذاب گرفتار شوم! من باید از گناه خود بترسم! (۱۷۹)

فاطر: آیه ۳۰ - ۲۹

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

برایم گفتی که دانشمندان از تو خشیت دارند، باز هم برایم از آنان بگو!

تو این گونه جوابم را می دهی: «آنان کسانی هستند که قرآن را می خوانند و نماز را به پا می دارند و از آنچه به آنان روزی دادم، مخفیانه و آشکارا به دیگران انفاق می کنند، آنان به تجارت پرمنفعتی امید دارند که نابودی و کسادی در آن نیست».

آری، آنان کارهای شایسته انجام می دهند زیرا می دانند که تو پاداش آنان را به طور کامل می دهی و از فضل و بخشش خود بر پاداششان می افزایی که تو خطای بندگانت را می بخشی و به شکرگزاران احسان فراوان می کنی.

این تجارت ارزشمندی است که بندگان خوب تو انجام می دهند، کاش من

هم مانند آنان بودم!

اگر من انفاق کنم و مقداری از ثروتم را به خاطر تو به نیازمندان بدهم، در واقع آن ثروتم را به تو می فروشم، تو در مقابل به من بهشت جاودان عطا می کنی. این همان تجارتی است که هرگز کسادی ندارد.

ثروت من نابود می شود، دنیا به هیچ کس وفا نمی کند، مقداری از ثروتی که نابودشدنی است به تو می فروشم و تو به من بهشتی می دهی که هرگز نابود نمی شود!

به راستی چه سودی از این بالاتر؟

انفاق فقط کمک به نیازمندان نیست، اگر من می توانم با قلم و بیان از اسلام دفاع کنم، باید این کار را انجام دهم، این نیز انفاق است.

تو پاداش بزرگی به کسانی می دهی که در راه تو انفاق کنند، گاهی پاداش آنان را هفتصد برابر می دهی.

ص: ۳۲۷

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (٣١) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (٣٢) جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (٣٣) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (٣٤) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (٣٥) وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (٣٦) وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٣٧) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمِيعُ الْوَاتِقُ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلَيْكُمْ بِدَاتٍ الصُّدُورِ (٣٨)

این قرآن را بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل کردی، قرآنی که حق است و کتاب های آسمانی پیشین را تأیید می کند. پیش از این، تورات را بر موسی (علیه السلام) و انجیل را بر عیسی (علیه السلام) نازل کردی. پیام همه این کتاب ها یک چیز است، بین آن ها اختلافی نیست. (البته منظور، تورات و انجیلی است که تحریف نشده است).

این قرآن میراث جاودان است، میراث ارزشمندی که تو برای همه مسلمانان قرار داده ای، مسلمانان نسل در نسل باید از این قرآن بهره ببرند. تو گروهی از امت اسلامی را برگزیدی و این کتاب آسمانی را میراث آنان قرار دادی.

به راستی امت اسلامی در برابر این قرآن چه کردند؟ آن ها به سه دسته تقسیم شدند:

۱ - کسانی که به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خویش را تباه کردند.

۲ - کسانی که راه میانه روی را در پیش گرفتند.

۳ - کسانی که به توفیق تو در خوبی ها و نیکی ها پیش قدم شدند.

تو همه امت اسلامی را انتخاب نکردی، فقط گروهی از آنان را برگزیدی تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره ببرند، این که گروهی به دست تو برگزیده شدند، فضل و برتری بزرگی به حساب می آید. (۱۸۰)

به راستی پاداش کسانی را که میانه روی را انتخاب کردند و کسانی را که در خوبی ها پیش قدم شدند، چه خواهد بود؟ امت اسلامی به سه دسته تقسیم شدند، پاداش دسته های دوم و سوم چیست؟

تو در روز قیامت آنان را در باغ های بهشت جای می دهی در حالی که با دستبندهای طلا و مروارید زینت شده اند و جامه هایی از حریر بر تن کرده اند، آنان وقتی به بهشت تو وارد می شوند چنین می گویند: «ستایش خدایی که اندوه را از ما برطرف نمود که خدای ما بخشنده است و پاداش شکرگزاران را به خوبی می دهد، ستایش خدایی که

از لطف و کرم خود ما را برای همیشه در این بهشت جای داد که در اینجا از رنج و سستی و درماندگی خبری نیست».

امت اسلامی به سه دسته تقسیم شدند، پاداش دسته های دوم و سوم را برایم گفتم، اما گروه اول چه سرنوشتی در انتظارشان است، همان کسانی که به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خویش را تباه کردند. آنان هم از امت اسلامی بودند، مسلمان بودند اما در دنیا راه ظلم و ستم را در پیش گرفتند. سرنوشت آنان چیست؟

کسی که «شهادتین» بگوید، مسلمان است، کسی که این دو جمله را بگوید: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسولُ الله»، دیگر جان و مالش در امان است. اما آیا چنین کسی، مؤمن هم هست؟

مؤمن یک مرحله بالاتر از این است: مؤمن کسی است که به همه قرآن و دستورات آن، باور قلبی داشته باشد، گروهی از مسلمانان به ظاهر اسلام آورده اند، اما مؤمن نیستند، در واقع آنان فقط شهادتین را گفته اند اما به آیات قرآن و دستورات آن کفر میورزند.

تو به آنان نعمت اسلام و قرآن را عطا کردی، اما آنان این نعمت ها را کفران کردند، جایگاه آنان آتش جهنم است، آنان در جهنم همواره زنده خواهند بود، در آنجا از مرگ خبری نیست و عذاب آنان هم کاسته نمی شود. تو این گونه کسانی که نعمت های تو را ناسپاسی کردند، کیفر می دهی.

وقتی آنان در جهنم قرار می گیرند، فریاد برمی آورند: «بارخدا یا! ما را از اینجا بیرون آور تا بر خلاف گذشته، عمل نیک انجام دهیم». آنان از اعمال خود پشیمان می شوند و از تو می خواهند تا آنان را به دنیا بازگردانی و فرصتی

دوباره به آنان بدهی تا اعمال نیک انجام دهند و رستگار شوند.

اینجاست که تو به آنان چنین می گویی: «آیا من به شما یک عمر مهلت ندادم؟ هر کس می خواست پند بگیرد می توانست در طول آن مدت، پند بگیرد. در دنیا که بودید، پیام من به شما رسید، قرآن سخن من بود و شما را از این روز بیم داد، اما شما آن را دروغ پنداشتید، اکنون عذاب را بچشید و بدانید که هیچ یار و یآوری ندارید، زیرا شما ستمگرید».

تو به خواسته آنان جواب مثبت نمی دهی، زیرا تو غیب آسمان ها و زمین را می دانی و از نیت ها و اسرار دل ها باخبر هستی. تو می دانی که آنان دروغ می گویند، اگر دوباره به دنیا بازگردند، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنم از ذهنشان پاک شد، باز به کفر و بُت پرستی رو می آورند. (۱۸۱)

* * *

جابر یکی از یاران امام باقر (علیه السلام) بود، او این آیه را بارها خواند و به آن فکر کرد، او می خواست بداند این سه گروهی که در این آیه نام برده شده اند، چه کسانی هستند.

روزی او به خانه امام باقر (علیه السلام) رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام به او رو کرد و چنین فرمود: خدا در این آیه از سه کس سخن گفته است:

کسی که به خود ظلم می کند، او کسی است که حقّ امام را نمی شناسد.

کسی که راه میانه روی را انتخاب می کند، او کسی است که حقّ امام را می شناسد.

کسی که در خوبی ها سبقت گرفته است، او همان امام است.

ای جابر! بدان که کسی که به خود ظلم می کند و حقّ امام را نمی شناسد به جهنم می رود. (۱۸۲)

ص: ۳۳۱

وقتی این سخن امام را خواندم به فکر فرو رفتم، شنیده ام که خدا درباره ولایت اهل بیت (علیهم السلام) سفارش بسیاری کرده است، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۱۸۳)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱۸۴)

در اینجا هم قرآن از من می خواهد تا در راه «ولایت» باشم، ولایت همان راه مستقیمی است که مرا به سعادت راهنمایی می کند، راه ولایت، ادامه راه توحید و نبوت است.

خدا از میان امت اسلامی، گروهی را برگزید تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره بگیرند، خدا قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد، پس از مرگ او، قرآن به دوازده امام به ارث می رسد، کسانی هم که راه ولایت آنان را می پیمایند، از حقیقت قرآن بهره مند می باشند.

برای فهم بهتر این آیات باید آیه ۴۹ سوره عنکبوت را بخوانم، آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟

نه.

این کاغذها و نوشته ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی (علیه السلام) رسید، علی (علیه السلام)، حجت تو بود، بعد از

علی (علیه السلام)، این حقیقت از امامی به امام دیگر رسید، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی (علیه السلام) جای دارد، مهدی (علیه السلام) حجت و نماینده توست. (۱۸۵)

* * *

شیعه کسی است که پیرو مهدی (علیه السلام) است و می داند خدا مهدی (علیه السلام) را برگزیده است و حقیقت قرآن را در سینه او جای داده است.

شیعه کسی است که پیرو راه ولایت است و میانه رو است و از راهی که قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) نشان داده اند، پیروی می کند. گروهی از مسلمانان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) راه دشمنی را پیش گرفتند، گروهی هم دچار انحراف غلو شدند و اعتقادات باطلی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) پیدا نمودند و سخنان کفرآمیز بر زبان جاری کردند و در حق آنان زیاده گویی کردند. اهل بیت (علیهم السلام) در مقابلشان به سختی موضع گرفتند و آنان را لعن و نفرین کردند.

شیعه واقعی از دو راه دشمنی و غلو، راه میانه را برگزیده است، تنها راه سعادت هم همین می باشد.

* * *

فاطر: آیه ۳۹

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹)

تو انسان ها را به این دنیا آوردی تا امتحان کنی، تو آن ها را جایگزین کسانی که قبلاً بودند، نمودی و از آنان می خواهی تا قدر این فرصت را بدانند و فراموش نکنند که مرگ به سراغ آنان می آید و فرصت آن ها تمام می شود. تو راه حق را برای همه آشکار ساختی، هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش

ص: ۳۳۳

خواهد بود، زیرا کفر کافران بر خشمی که تو از آنان داری می افزاید و چیزی جز زیان نصیب آنان نمی شود.

وقتی من خشمناک می شوم، از حالت آرامش به حالت خشم در می آیم، یک نوع هیجان درونی در من به وجود می آید، اما تو هرگز چنین نیستی، تو خدای یکتایی و از هر عیب و نقصی پره دور هستی.

منظور از خشم تو این است که تو رحمت خود را روز به روز از کافران دور

می کنی. آنان با کفر خود، لحظه به لحظه از لطف و بخشش تو دورتر می شوند.

ص: ۳۳۴

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ يَلُوبِ أَلَّا يَعْزُبَ عَنْ ظُلْمِهِم بَعْضٌ مِمَّا لِيَ الْغُرُورُ (۴۰) إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۱)

وقتی انسان به چیزی علاقه مند می شود و از آن پیروی می کند، باید برای این کار خود دلیلی داشته باشد، بُت پرستانی که از آیین بُت پرستی پیروی می کردند، هیچ دلیلی برای این کار خود نداشتند، آنان اسیر خرافات شده بودند. اکنون تو از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا با آنان چنین سخن بگویند:

ای مردم! به من بگویید این بُت هایی که شما می پرستید، چه چیزی را در زمین آفریده اند؟ آیا آنان در آفرینش آسمان ها شرکت داشته اند؟

قدری فکر کنید، این بُت ها نمی توانند سخنی بشنوند و نمی توانند پاسخی

بدهند، آنان قطعه ای سنگ و چوب بیشتر نیستند، چرا آن ها را می پرستید؟ چه دلیلی برای این کار خود دارید؟

ای مردم! شما می گوئید: «این بُت ها نزد خدا شفاعت می کنند و خدا به آنان مقام شفاعت داده است. خدا از شما خواسته است این بُت ها را پرستید»، این چه سخنی است که شما می گوئید؟ شما باید سندی از کتاب های آسمانی برای این سخن خود بیاوردید.

شما خودتان هم می دانید هیچ سند و مدرکی برای سخن خود ندارید، هیچ پیامبر و هیچ کتاب آسمانی، مردم را به بُت پرستی دعوت نکرده است. شما به یکدیگر وعده های دروغین می دهید و یکدیگر را فریب می دهید، شما گرفتار خرافات شده اید و بی دلیل از نیاکان خود پیروی می کنید.

ای مردم! قدری فکر کنید، این خدای یگانه است که آسمان ها و زمین را از نابودی حفظ می کند، اگر آسمان ها و زمین رو به نابودی روند، هیچ کس جز خدای یگانه نمی تواند آن را نگاه دارد، بدانید که او بردبار و بخشنده است. او در عذاب شما شتاب نمی کند، به شما فرصت می دهد، اگر شما توبه کنید، گناه شما را می بخشد.

* * *

این آسمانی که من می بینم پر از ستارگان و سیارات است، تو نظام ستارگان را بر اساس جاذبه ها و دافعه ها به گونه ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیاره ای در مدار خود می چرخد.

زمین میلیون ها سال است که بدون ذره ای انحراف، در مدار خود به دور خورشید می چرخد، یک سال طول می کشد تا زمین حرکت خود به دور خورشید را کامل کند.

ص: ۳۳۶

خورشید که یکی از ستارگان کهکشان راه شیری است، در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در یک ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور یزند.

به تازگی ستاره شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، این ستاره ها میلیون ها سال است که در مدار خاصی حرکت می کنند و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده اند.

فاطر: آیه ۴۳ - ۴۲

وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحَادِي الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَهُ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللَّهُ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللَّهُ تَحْوِيلًا (۴۳)

بُت پرستان مکه که به شام (سوریه) سفر می کردند، در آنجا ماجرای پیامبرانی را شنیدند که مظلومانه به شهادت رسیدند. آنان وقتی فهمیدند گروهی از بنی اسرائیل پیامبران خود را به شهادت رساندند، خیلی تعجب کردند. بعضی از آنان سوگند محکم یاد کردند که اگر کسی از میان آنان به پیامبری برسد، به او ایمان خواهند آورد.

مدتی گذشت و تو محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث کردی تا پیام تو را به آنان برساند. محمد (صلی الله علیه وآله) با آنان سخن گفت و برای آنان قرآن خواند، اما آنان سخن او را انکار کردند. پیامبری محمد (صلی الله علیه وآله) برای آنان نتیجه ای جز دوری و نفرت از حق در برداشت.

ص: ۳۳۷

به راستی چرا آنان به محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورند؟ مگر محمد (صلی الله علیه وآله) از خود آنان نبود؟ مگر آنان سوگند یاد نکرده بودند؟

آنان روی زمین گردنکشی و نافرمانی می کردند و برای نابودی حق، توطئه می کردند، برای همین گردنکشی و توطئه ها بود که بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند، آنان برای نابودی دین تو تلاش کردند و نقشه ها کشیدند، اما نمی دانستند که این نقشه ها و نیرنگ ها، خودشان را گرفتار می کند، هیچ کس نمی تواند دین تو را نابود کند، آنان با این کارها، خود را از سعادت محروم کردند.

به راستی چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟

این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر پیدا نمی کند، تو حق را برای کافران آشکار می سازی، سپس به آنان مهلت می دهی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

فاطر: آیه ۴۴

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنُوا مِنْهُمْ قُوتًا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴)

چرا آنان در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟ کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، قدرتمندتر از مردم مکه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پیشرفته تر بودند، اما هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو برهاند. هیچ چیز در آسمان ها و زمین نمی تواند از قدرت تو بکاهد، تو خدای دانا و توانا هستی و بر هر کاری توانایی داری.

ص: ۳۳۸

کافران به خیال خود قدرت زیادی داشتند، فرعون ها و نمرودها به قدرت خود تکیه کرده بودند، اما قدرت آنان در مقابل قدرت تو، ذره ای بیش نبود، تو سرانجام آنان را به عذاب خود گرفتار ساختی، تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

و جهنم سرانجام کسانی است که با کفر، به خود ظلم کردند، آنان به خاطر این که آیات تو را دروغ شمردند و آن را به مسخره گرفتند، به جهنم گرفتار می شوند.

آری، آنان سخن پیامبران را دروغ پنداشتند، سخنان آنان را مسخره کردند و نتیجه کارهای آنان، آتش جهنم است. (۱۸۶)

* * *

فاطر: آیه ۴۵

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

تو می دانستی وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) آیات قبلی را برای بُت پرستان مکه بخواند، آنان به او خواهند گفت: «ای محمد! تو می گویی کسانی که قبل از ما بودند به خاطر کفر و بُت پرستی به عذاب گرفتار شدند، ما سال های سال است بُت می پرستیم، پس چرا عذاب بر ما نازل نشده است».

این سؤالی بود که آنان از محمد (صلی الله علیه و آله) می پرسیدند، تو پاسخ این سؤال را می دهی، پاسخ تو این است: «اگر من بخواهم انسان ها را به خاطر گناهانشان عذاب کنم و هیچ مهلتی به آنان ندهم، هیچ کس بر روی زمین باقی

این قانون توست، تو در عذاب انسان ها شتاب نمی کنی، تا زمان مشخصی به آنان فرصت می دهی تا توبه کنند و از کفر و بُت پرستی دست بکشند، وقتی مهلت آنان تمام شود و مهلتشان به پایان رسد، عذاب را بر آنان فرو می فرستی.

اگر قانون توست، قبل از آن که عذاب را بر کافران و گناهکاران نازل کنی، بندگان مؤمن خود را نجات می دهی. در همه زمان ها، گروهی از انسان ها هستند که به تو ایمان می آورند و به پیامبران تو باور دارند، تو وسیله نجات آنان را فراهم می کنی، برای مثال در زمان نوح(علیه السلام) تو همه کافران را نابود کردی ولی قبل از آن، نوح(علیه السلام) و پیروانش را نجات دادی، تو به نوح(علیه السلام) فرمان دادی تا کشتی بسازد و مؤمنان را بر آن سوار کند.

تو می دانی که کدام انسان مؤمن است و کدام کافر، تو بر حال بندگان خود آگاهی کامل داری، مؤمنان را نجات می دهی و کافران را نابود می کنی. (۱۸۸)

۱. واژه «یشتری» در اینجا معنای کنایه ای آن مورد نظر است که به معنای «تلاش و کوشش» می باشد.
۲. وأخرج جوبير عن ابن عباس قال نزلت في النضر بن الحارث اشترى قنيه (ای: مغنیه) وكان لا يسمع بأحد يريد الاسلام إلا انطلق به إلى قينته فيقول: أطعميه واسقيه وغنيه هذا خير مما يدعوك إليه محمد من الصلاه والصيام وأن تقاتل بين يديه فنزلت: تفسير الجلالين ص ۶۲۳.
۳. لا تدخل الملائكه بيتا فيه خمر او دف او طنبور او نرد...: وسائل الشيعه ج ۱۲ ص ۲۳۵، جامع احاديث الشيعه ج ۱۷ ص ۲۰۴، ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۷۴.
۴. حماد بن عيسى أبو محمد الجهنى مولى وقيل: عربى أصله الكوفه، سكن البصره...: معجم رجال الحديث ج ۷ ص ۲۳۶، رجال النجاشي ص ۱۴۲.
۵. لم يمر برجلين يختصمان او يقتتلان الا اصلىح بينهما...: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۶۲، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۲، البرهان ج ۴ ص ۳۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۹۷.
۶. يا لقمان! هل لك ان يجعلك الله خليفه في الارض تحكم بين الناس...: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۶۲، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۲، البرهان ج ۴ ص ۳۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۹۷.
۷. فان ريح الجنه توجد من مسيره الف عام ولايجدها عاق...: الكافي ج ۲ ص ۳۴۹، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۹۳.
۸. النعمه الظاهره، الامام الظاهر و الباطنه الامام الغائب: كمال الدين ص ۳۷۸، كفايه الاثر ص ۲۷۰، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۳، جامع احاديث الشيعه ج ۱۴ ص ۵۶۴.

٩. للقائم منّا غيبه أمدّها طويل، كآئني بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته، يطلبون المرعى فلا يجدونه...: كمال الدين ص ٣٠٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٠٩، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ٣ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٥٥.

١٠. دمر على من نصب له وكذب به، وأظهر به الحق، وأمت به الباطل، واستنقذ به عبادك المؤمنين من الذل، وانعش به البلاد...: مصباح المتهجد ص ٤١٣، كمال الدين ص ٥١٣، جمال الأسبوع ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٨.

١١. در ذيل فقد استمسك بالعروه الوثقى چند روایت در تفسیر البرهان ج ٤ ص ٣٧٩ ذکر شده است. روایت ٢، ٣، ٤، ٥، ٦، ٧ بیشتر انصراف به آیه الکرسی در سوره بقره دارد. روایت ١ هم که کلام علی بن ابراهیم است. اما روایت شماره ٧ شبیه شان نزول می باشد و این نکته که عروه الوثقی در این آیه، ولایت اهل بیت می باشد را ثابت نمی کند.

١٢. شبیه این آیه در سوره کهف، آیه ١٠٩ آمده است.

١٣. آیات اول سوره تکویر.

١٤. قام من عهدی جبرئیل قبل و حدثنی ان الحسین یقتل بشط الفرات...: مسند احمد ج ١ ص ٨٥، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٨٧، کنز العمال ج ٢١ ص ١٢٧، تهذیب الکرمال ج ٦ ص ٤٠٧، تهذیب الکرمال ج ٢ ص ٣٠٠، تاریخ مدینه دمشق ج ١٤ ص ١٨٨، تاریخ الاسلام للذهبی ج ٥ ص ١٠٢، امتاع الاسماع ج ١٤ ص ١٤٤.

١٥. علم والله رسول الله علینا الف باب یفتح من کل باب الف باب...: الاختصاص ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٩، ٤٠ ص ١٣٠.

للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٥ ص ٢٩٢، التفسیر الصافی ج ٤ ص ١٥٢، البرهان ج ٤ ص ٣٨٢، تفسیر نور الثقلین ج ٤ ص ٢١٩، جامع البیان ج ٢١ ص ١٠٤، تفسیر السمرقندی ج ٣ ص ٢٩، تفسیر الثعلبی ج ٤ ص ١٥٤، زاد المسیر ج ٦ ص ١٦٨، الدر المنثور ج ٥ ص ١٦٩، روح المعانی ج ٢١ ص ١٠٩.

١٦. روح اختاره الله واصطفاه وخلقه إلى نفسه وفضله على جميع الأرواح، فأمر فنفخ منه في آدم: التوحيد للصدوق ١٧٠، معانی الأخبار ص ١٧، بحار الأنوار ج ٤ ص ١١، تفسیر نور الثقلین ج ٣ ص ١١، عن الحلبي وزراره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله تبارك وتعالى أحد صمد، ليس له جوف، وإنما الروح خلق من خلقه...: التوحيد للصدوق ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٨ و ج ٤ ص ١٣، تفسیر العیاشی ج ٢ ص ٣١٦.

١٧. اذا اضللنا: ای اذا بطلنا و صرنا تراباً: غریب القرآن لابن قتیبه ج ١ ص ٩٦.٢

١٨. رعد: آیه ٥

١٩. قیام الرجل فی جوف اللیل بذكر الله ثم قرأ تتجافی جنوبهم...: الکافی ج ٢ ص ٢٤، تهذیب الاحکام ج ٢ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٨٦، جامع احادیث الشيعة ج ١ ص ٤٦٦.

٢٠. رعد: آيه ٣٥

٢١. انعام: آيه ٤٢-٤٥

٢٢. انعام: آيه ٥٤-٥٥

٢٣. فصبر رسول الله في جميع احواله ثم بشر بالائمه من عترته...: تفسير القمي ج ١ ص ١٩٧، البرهان ج ٢ ص ٤١٥.

٢٤. السلام على الأئمة الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

ص: ٣٤٢

۲۵. در این روایتی از آن روز، به عنوان «خروج الدابه» ذکر شده است. با توجه به تفسیر آیات ۸۵-۸۲ سوره نمل و بررسی روایاتی که در تفسیر آن آمده است، متوجه می شویم که منظور از خروج دابه، روز رجعت است: (طلوع الشمس من المغرب وخروج الدابه و الدخان و الرجل یكون مَصیراً...: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۸۴، البرهان ج ۲ ص ۵۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۸۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۱۲).

۲۶. روزگار ظهور، روزگار رجعت و روز قیامت، ایام الله می باشند: ایام الله عز و جل ثلاثه: یوم یقوم القائم، یوم الکره و یوم القیامه: الخصال ص ۱۰۸، معانی الاخبار ص ۳۶۶، روضه الواعظین ص ۳۹۲، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۷ ص ۶۱، جامع احادیث الشیعه ج ۹ ص ۴۹۴.

للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۳۲۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۸۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۶۰، البرهان ج ۴ ص ۴۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۳۳، جامع البیان ج ۲۱ ص ۱۳۹، تفسیر السمرقندی ج ۴ ص ۲۵۴، معالم التنزیل ج ۳ ص ۵۰۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۷۷، الدر المنثور ج ۵ ص ۱۷۹، فتح القدر ج ۴ ص ۲۵۸.

۲۷. و عن الحسن أنه كان جماعه یقول الواحد منهم: نفس تأمرنی و نفس تنهانی فنزلت، و جعل بمعنی الخلق...: روح المعانی ج ۱۱ ص ۱۴۳.

۲۸. قال طلحه و عثمان: اینکح محمد نساننا اذا متنا و لا ینکح نساءه اذا مات...: بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۲۳۸، تفسیر مجمع البیان ج ۸ ص ۱۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۹۸.

۲۹. اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالدّر...: الکافی ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵، دقت کنید: این حدیث از امام باقر علیه السلام است و با سند معتبر در کتاب معتبری همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الکلبینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.

۳۰. مائده ۱۰۹.

۳۱. أقبلت بحدّها و حدیدها حتّى أناخت علينا بالمدينه و اثقه بأنفسها فيما توجّهت له، فهبط جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله فأنبأه بذلك، فخذق علی نفسه و من معه من المهاجرین و الأنصار: الخصال ص ۳۶۸، الاختصاص ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۴۴.

۳۲. ولما فرغ رسول الله صلی الله علیه و آله من الخندق، أقبلت قریش حتّى نزلت بین الجرف و الغابه، فی عشره آلاف من أحابیشهم...: تفسیر مجمع البیان ج ۸ ص ۱۲۹، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۱۳، تفسیر البغوی ج ۳ ص ۵۱۱، معجم البلدان ج ۳ ص ۱۴۱، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۲۳۶، تاریخ الإسلام ج ۲ ص ۲۸۷، البدايه و النهايه ج ۴ ص ۱۱۷، إمتاع الأسماع ج ۸ ص ۳۷۲،

السيرة النبويه لابن هشام ج ٣ ص ٧٠٤، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ١٩٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٠، فبلغ ذلك رسول الله، واستشار أصحابه، وكانوا سبعمئه رجل: تفسير القمى ج ٢ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٣. فأشار سلمان الفارسي على رسول الله بالخندق، فأمر بحفره، وعمل فيه بنفسه، وعمل فيه المسلمون: بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٥١، قال سلمان: يا رسول الله، إنَّ القليل لا يقاوم الكثير في المطاؤله...: تفسير القمى ج ٢ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٤ ص

ص: ٣٤٣

١٧١ و ج ٦ ص ٢١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٤. الخندق: حفير حول المدينة، وهى فى شامى المدينة من طرف الحزّه الشرقيه إلى طرف الحزّه الغربيه: سبل الهدى والرشاد ج ٤ ص ٣٩٩.

٣٥. أنه كان من العرض بحيث لا يستطيع فرسان العدو عبوره...: الأمثل فى تفسير كتاب الله المنزل ج ١٣ ص ٢٠٤.

٣٦. إنّ النبى خطّ الخندق عام الأحزاب، وقطع لكلّ عشره أربعين ذراعاً: المستدرک للحاکم ج ٣ ص ٥٩٨، مجمع الزوائد ج ٦ ص ١٣٠، المعجم الكبير ج ٦ ص ٢١٣، الدرر لابن عبد البرّ ص ١٦٩، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٦٩، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٢، تفسير الثعلبى ج ٣ ص ٤٠، تفسير البغوى ج ٣ ص ٥١٠، تفسير القرطبى ج ١٤ ص ١٢٩، وقسم (رسول الله) الخندق بين المسلمين...: الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ١٧٩، أخذ معولاً فحفر فى موضع المهاجرين بنفسه، وأمير المؤمنين عليه السلام ينقل التراب من الحفره...: تفسير القمى ج ٢ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٧. فحفرنا حتّى إذا كُنّا بجبّ ذى باب أخرج الله من باطن الخندق صخرهً مروه كسرت حديدنا وشقّت علينا...: تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٦٩، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٢، أسباب نزول الآيات ص ٦٤، تفسير البغوى ج ٣ ص ٥١٠، روح المعانى ج ٣ ص ١١٢، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٢٣٥، إمتاع الأسماع ج ١٣ ص ٢٩١، نفس الرحمن فى فضائل سلمان ص ١٤٧، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٧٠، أخذ المِعْوَل وقال: بسم الله، وضرب ضربه فكسر ثلثها، فقال: الله أكبر، أعطيت مفاتيح الشام...: السنن الكبرى ج ٥ ص ٢٦٩، نفس الرحمن فى فضائل سلمان ص ١٤٩.

٣٨. فقال المنافقون: ألا تعجبون؟! يمينكم ويعدكم الباطل ويُعلمكم أنه يبصر من يثرب قصور الحيره...: تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٦٩، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٢، أسباب نزول الآيات ص ٦٤: تفسير البغوى ج ٣ ص ٥١٠، روح المعانى ج ٣ ص ١١٢، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٢٣٥، إمتاع الأسماع ج ١٣ ص ٢٩١، نفس الرحمن فى فضائل سلمان ص ١٤٧، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٧٠.

٣٩. كتبنا مع رسول الله يوم الخندق نحفره، فلبثنا ثلاثه أيام لا نطعم طعاماً ولا نقدر عليه...: سنن الدارمى ج ١ ص ٢٠، خرج رسول الله فى غده بارده إلى الخندق، والمهاجرون والأنصار يحفرون الخندق بأيديهم...: تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٧، فقلنا: يا رسول الله، إن كُديهِ قد عرضت، فقال: رشوا عليها. ثم قام فأتاها ويطنه معصوب بحجر من الجوع...: تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٩٨.

٤٠. ففرغ رسول الله صلّى الله عليه وآله من حفر الخندق قبل قدوم قريش بثلاثه أيام: تفسير القمى ج ٢ ص ١٧٩، تفسير الصافى ج ٤ ص ١٧٢، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٤٦، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٢٠، فضرب هناك عسكره، والخندق بينه وبين القوم: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٢٩، تفسير الثعلبى ج ٨ ص ١٣، تفسير البغوى ج ٣ ص ٥١١، معجم البلدان ج ٣ ص ١٤١، تاريخ الطبرى ج ١ ص ٢٣٦، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٨٧، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ١١٧، إمتاع الأسماع ج ٨ ص ٣٧٢، السيره النبويه لابن هشام ج ٣ ص ٧٠٤، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ١٩٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٠.

٤١. وكانت الأَحزاب عشرة آلاف، وهم ثلاثاً، عساكر وملاك، أمرها لأبى سفيان، أى المدبّر لأمرها والقائم بشأنها: السيره الحلييه ج ٢ ص ٦١٣، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٦٢.

٤٢. فقال سعد بن معاذ: دع عنك مشاتمهم فإنّ ما بيننا وبينهم أعظم من المشاتم... تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٢٣٧، تفسير الثعلبى ج ٨٧ ص ١٤، جامع البيان ج ٢١ ص ١٥٨، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠١.

٤٣. وأمر بالذراى والنساء فُرفعوا فى الآطام: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٠.

ص: ٣٤٤

٤٤. وكان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله أمر أصحابه أن يحرسوا المدينة بالليل: تفسير القمّي ج ٢ ص ١٨٦، التفسير الصافي ج ٤ ص ١٧٨، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٥٤، مستدرک الوسائل ج ١٠ ص ٢٠٠، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٣٠.

٤٥. إذا فتح الميم، فارجعوا إلى منازلكم بالمدينة، وأرادوا الهرب من عسكر رسول الله...: مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٠، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٩٣، وراجع: المحلّي ج ١١ ص ٢١٣، شرح الأخبار ج ١ ص ٢٩٤، السنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ٣٢، التبيان ج ٨ ص ٣٢١، الكشاف عن حقائق التنزيل ج ٣ ص ٢٥٤، تفسير جوامع الجوامع ج ٣ ص ٥٣، التفسير الصافي ج ٦ ص ١٧، تفسير مقاتل بن سليمان ج ٣ ص ٣٨، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٣، معاني القرآن ج ٥ ص ٣٣١، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ١٠، تفسير السمعاني ج ٤ ص ٢٦٤، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ١٤٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٠١، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٨١، الدرّ المنثور ج ٥ ص ١٨٦، فتح القدير ج ٤ ص ٢٦٦، روح المعاني ج ٢١ ص ١٥٩، البدايه والنهائه ج ٤ ص ١٠٦، إمتاع الأسماع ج ١٣ ص ٣٥٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٦١٧.

٤٦. فلتياً رأوا الأحزاب يوم الخندق قالوا هذه مقاله، علماً منهم أنه لا يصيبهم إلا ما أصاب الأنبياء والمؤمنين قبلهم...: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٩٥.

٤٧. كان أول فارس جزع المداد، وكان فارس يليل: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٢٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣١، وراجع: تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٥٠، السيره النبويه ج ٣ ص ٧٤٠، لسان العرب ج ١١ ص ٧٤١، تاج العروس ج ١٥ ص ٨٢٤.

٤٨. إن فوارس من قريش منهم: عمرو بن عبدودّ أخو بني عامر ابن لؤي، وعكرمه بن أبي جهل، وضرار بن الخطاب وهبيرة بن أبي وهب ونوفل بن عبد الله، قد تلبسوا للقتال، وخرجوا على خيولهم...: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٨١، البدايه والنهائه ج ٤ ص ١٢٠، السيره النبويه ج ٣ ص ٧٠٨، عيون الأثر ج ٢ ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢.

٤٩. فضربوا خيولهم، فاقتحموا فجالت بهم في السبخه بين الخندق وسلع: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٨١، البدايه والنهائه ج ٤ ص ١٢٠، السيره النبويه ج ٣ ص ٧٠٨، عيون الأثر ج ٢ ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢.

٥٠. كان المشركون على الخمر والغناء والمدد والشوكه، والمسلمون كأنّ على رؤوسهم الطير لمكان عمرو: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٧٢.

٥١. فألبسه رسول الله درعه ذات الفضول، وأعطاه سيفه ذا الفقار، وعمّمه عمامه السحاب على رأسه تسعه أكوار...: شواهد التنزيل ج ٢ ص ١١، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٧٤٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٣.

٥٢. إنك كنت عاهدت الله لا يدعوك رجلٌ من قريش إلى إحدى خلتين إلا أخذتها منه...: المستدرک للحاكم ج ٣ ص ٣٢، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ١٥، تفسير البغوي ج ٣ ص ٥١٣، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ١٣٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٧٨، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٠، لا يعرض عليّ أحدٌ في الحرب ثلاث خصال إلا أجبته إلى واحده منها، وأنا أعرض عليك ثلاث خصال فأجبنى إلى واحده: تفسير القمّي ج ٢ ص ١٨٤، التفسير الصافي ج ٤ ص ١٧٦، تفسير نور

الثقلين ج ٤ ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٢٦.

٥٣. فنزل فعقر فرسه وركّز عنزته، وكان أعرج، ومشى إليه على رضى الله عنه، وهاجت عجاجه: مكارم الأخلاق لابن أبي الدنيا ص ٦٨، فحمى عمرو واقتحم عن فرسه فعقره: المستدرک للحاکم ج ٣ ص ٣٢، تفسير الثعلبی ج ٨ ص ١٥، تفسير البغوی ج ٣ ص ٥١٣، تفسير القرطبی ج ١٤ ص ١٣٤، تاریخ مدینه دمشق ج ٤٢ ص ٧٨، تاریخ الطبری ج ٢ ص ٢٣٩، تاریخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٠.

ص: ٣٤٥

٥٤. اللهم إنك أخذت مني عُييده بن الحارث يوم بدر، وحمزه بن عبد المطلب يوم أحد، وهذا أخى على بن أبى طالب، ربّ لا تذرني فرداً وأنت خير الوارثين: كنز الفوائد ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٥، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٦٤.

٥٥. أمّا كفاك أتى بارزتك وأنت فارس العرب حتّى استعنت على بظهير؟ فالتفت عمرو إلى خلفه...: تفسير القمى ج ٢ ص ١٨٤، التفسير الصافى ج ٤ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٢٦.

٥٦. فغضب ونزل وسلّ سيفه كأنه شعله نار، ثمّ أقبل نحو على مغضباً، فاستقبله على بدرقته...: السنن الكبرى ج ٩ ص ١٣٢، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٧٩، عيون الأثر ج ٢ ص ٤١، بحار لأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٤، ووقعت الجفله بالمشركين فانهزموا أجمعين، وتفرقت الأحزاب خائفين مرعوبين: كنز الفوائد ص ١٣٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٦.

٥٧. وخرج أصحابه منهزمين حتّى طفرت خيولهم الخندق، وتبادر المسلمون...: الإرشاد ج ١ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٥، أعلام الورى ج ١ ص ٣٨٢.

٥٨. ضربه علىّ فى يوم الخندق أفضل أعمال أمتى إلى يوم القيامة: ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٨٢، وراجع: حليه الأبرار ج ٢ ص ١٥٨ وفيه: ضربه علىّ خير من عباده الثقلين، الصحيح من سيره النبى الأعظم ج ٩ ص ١٦، مشارق أنوار اليقين ص ٣١٢، شرح إحقاق الحقّ ج ٢ ص ١٠٤، فلو وُزن اليوم عملك بعمل أمّه محمّد، لرجح عملك بعملهم: كنز الفوائد ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٥، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٥٢، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٢، ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٨١، غايه المرام ج ٤ ص ٢٧٥.

٥٩. ما استطعت أن تخدّل الناس فخدّل! قال، قلت: أفعّل، ولكن يا رسول الله، أقول فأذن لى، قال: قل ما بدا لك، فأنت فى حلّ...: الطبقات الكبرى ج ٤ ص ٢٧٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٧، وراجع: شرح الأخبار ج ١ ص ٢٩٧، فتح البارى ج ٧ ص ٣٠٩، المصنّف ج ٥ ص ٣٦٨، الاستيعاب ج ٤ ص ١٥٠٨، الدرر لابن عبد البرّ ص ١٧٥، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٤، تفسير الثعلبى ج ٨ ص ١٧، تفسير البغوى ج ٣ ص ٥١٣، زاد المسير ج ٦ ص ١٨٤، تفسير القرطبى ج ١٤ ص ١٣٥، تفسير ابن كثير ج ١ ص ١٥١، الثقات ج ١ ص ٢٧٠، شرح سير الكبير ج ١ ص ١٢١، أسد الغابه ج ٥ ص ٣٣، تهذيب الكمال ج ٢٩ ص ٤٩٢، الإصابه ج ٦ ص ٣٦٣، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٢٤٢، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ١٨٢، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٢، الوافى بالوفيات ج ٢٧ ص ٩٧، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ١٢٨، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٣٠، السيره النبويه لابن هشام ج ٣ ص ٧١٢، عيون الأثر ج ٢ ص ٤٣، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٢١٤، سبل الهدى والرشاد ج ٤ ص ٣٧٣، السيره الحلبيه ج ٢ ص ٦٤٠.

٦٠. دعا رسول الله على الأحزاب فى مسجد الأحزاب يوم الاثنين ويوم الثلاثاء ويوم الأربعاء، فاستجيب له بين الظهر والعصر يوم الأربعاء...: إمتاع الأسماع ج ٩ ص ٢٧٥.

٦١. اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، أهزم الأحزاب...: مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٧٢.

٦٢. قد بعث الله عزّ وجلّ عليهم ريحاً من سماء الدنيا فيها حصى، وريحاً من السماء الرابعه فيها جندل...: الكافى ج ٨ ص ٢٧٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.

٦٣. إنه كان ليشبه بيوم القيامة: بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.

٦٤. فما تركت لهم ناراً إلا- أذرتها، ولا- خبأً إلا- طرحته، ولا رمحاً إلا ألقته، وجعلوا يتترسون من الحصى، فجعلنا نسمع وقع الحصى فى الأترسه: الكافى ج ٨ ص ٢٧٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.

٦٥. و كبرت الملائكه فى جوانب عسكرهم: روح المعانى ج ١١ ص ١٥٤.

ص: ٣٤٦

٦٦. كانت محاصره المشركين لرسول الله... ويقال خمسه عشر يوماً، وهذا أثبت عندنا: تاريخ الإسلام ج ٤١ ص ٤٧، وراجع: عمدته القارى ج ١٧ ص ١٧٧.

٦٧. ضربه علىّ في يوم الخندق أفضل أعمال أمتي إلى يوم القيامة: ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٨٢، وراجع: حليه الأبرار ج ٢ ص ١٥٨ وفيه: ضربه علىّ خير من عباده الثقلين، الصحيح من سيره النبي الأعظم ج ٩ ص ١٦، مشارق أنوار اليقين ص ٣١٢، شرح إحقاق الحقّ ج ٢ ص ١٠٤، فلو وُزِنَ اليوم عملك بعمل أمّه محمّد، لرجح عملك بعملهم: كنز الفوائد ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٥، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٥٢، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٢، ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٨١، غايه المرام ج ٤ ص ٢٧٥.

٦٨. أمرهم أن يأخذوا السلاح. ففرغ الناس للحرب، وبعث عليّاً على المقدمه ودفع إليه اللواء...: تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٣١١، بعث (رسول الله) علىّ بن أبي طالب عليه السلام على المقدمه، ودفع إليه اللواء: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٠، إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله بعث عليّاً عليه السلام يوم بنى قريظه بالرأيه، وكانت سوداء تُدعى العقاب، وكان لواؤه أبيض: قرب الأسناد ص ١٣١، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ١٤٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ١١٥، فلما رأوني صاح صائح منهم: قد جائكم قاتل عمرو، وقال آخر: قد أقبل إليكم قاتل عمرو: الإرشاد ج ١ ص ١٠٩، بحار لأنوار ج ٢٠ ص ٢٦١.

٦٩. مصاحبه مدير كل دفتر سلامت وزارت بهداشت، دكتور محمد اسماعيل مطلق در تاريخ ١٢ مهرماه ١٣٩٠.

٧٠. از آن جهت که پیامبر برای صرف غذا به حضرت فاطمه(س) فرمود: (ادعى لى زوجك وابنيك) واسمى از زينب(س)، دختر فاطمه(س) به میان نمی آید برای همین احتمال می دهم در آن روز، زينب(س) به دنیا نیامده بوده است. تولد زينب در سال ششم هجرى بوده است. پس جريان حديث كسا قبل از سال ششم روى داده است.

٧١. اين غذا (که نوعى حلواى رقيق است) امروزه به نام کاچى يا آش فاطمه مشهور است که معمولاً از شکر برای شیرين کردن آن استفاده مى شود.

٧٢. فاجتذب من تحتى كساءً خيرياً كان بساطاً لنا على المثابه فى المدينه فلقه رسول الله وأخذ طرفى الكساء...: العمده لابن البطريق ص ٣٥، الطوائف فى معرفه مذاهب الطوائف ص ١٢٦، ذخائر العقبى ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢١، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٢٢ ص ١١، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٠٤، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٢، إنّ النبي صلّى الله عليه وآله كان فى بيتها، فأنت فاطمه بمره فيها حريره فدخلت بها عليه، قال: ادعى لى زوجك وابنيك... : العمده لابن البطريق ص ٣٢، سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبى ج ٨ ص ٤٢، العصيده: دقيق يُلت بالسمن ويُطبخ: النهايه فى غريب الحديث ج ٣ ص ٢٤٦، لسان العرب ج ٣ ص ٢٩١، تاج العروس ج ٥ ص ١٠٨.

٧٣. ليله أسرى بى إلى السماء... فينما أنا أدور فى قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحه طيبه فأعجبتنى تلك الرائحه،

فقلت: يا حبيبي... : مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.

٧٤. كان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُكثِرُ تَقْيِيلَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ ، فَعَاتَبَتْهُ عَلَى ذَلِكَ عَائِشَةُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّكَ لَتَكثُرُ تَقْيِيلَ فَاطِمَةَ! فَقَالَ لَهَا: إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ... : تَفْسِيرُ الْعَيْشِيِّ ج ٢ ص ٢١٢، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٨ ص ١٤٢، وَرَاجِعُ: تَفْسِيرُ الْقَمِّيِّ ج ١ ص ٣٦٥، تَفْسِيرُ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ ج ٢ ص ٥٠٢، يَنْابِيعُ الْمَوْدَّةِ ج ٢ ص ١٣١، ذَخَائِرُ الْعَقْبِيِّ ص ٣٦، تَفْسِيرُ مَجْمَعِ الْبَيَانِ ج ٦ ص ٣٧، رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ... فَأَنَا إِذَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رِيحَهَا مِنْ فَاطِمَةَ: الطَّرَائِفُ فِي مَعْرِفَةِ

ص: ٣٤٧

مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٦٥، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فأكلتها ليله أسرى بي، فعلقته خديجه بفاطمه، فكنت إذا اشتقت إلى رائحه العجنه شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦، كنز العمالي ج ١٢ ص ١٠٩، الدر المنثور ج ٤ ص ١٥٣.

٧٥. توجه إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فجلست أنتظر حتى جاء رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فجلس معه علي والحسن والحسين عليهم السلام، أخذ كل واحد منهما بيده، حتى دخل فأدنى علياً وفاطمه فأجلسهما بين يديه، فأجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما على فخذه: المجموع ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوري ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص ١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧.

٧٦. فقامت فتتخيت في البيت قريباً، فدخل علي وفاطمه والحسن والحسين وهما صبيان صغيران. قالت: فأخذ الصبيين فوضعهما في حجره فقبلهما، واعتنق علياً بإحدى يديه وفاطمه باليد الأخرى، وقبل فاطمه...: العمده لابن البطريق ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٤٠ و ج ٣٥ ص ٢١٩، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٦، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٦، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٣، وراجع: كشف الغمّه ج ١ ص ٤٧، فقالت فاطمه: ذهب يأتي برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فجاء جميعاً فدخلا ودخلت معهما، فأجلس علياً عن يساره وفاطمه عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثم التفت عليهم بثوبه...: العمده لابن البطريق ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٨.

٧٧. ثم لفّ عليهم ثوبه _ أو قال: كساء _ ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقّ: المجموع للنووي ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوري ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص ١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧، فدخلا ودخلت معهما.

٧٨. فأدخلت رأسي البيت وقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ: العمده لابن البطريق ص ٣٢، سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢.

٧٩. لَمَّا بَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ اِخْتَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى بَابِهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، كُلَّ غَدَاةٍ يَدُقُّ الْبَابَ...: تفسير فرات الكوفي ص ٣٩٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٦.

٨٠. شهدت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَيَأْخُذُ بَعْضَادَتِي الْبَابَ ثُمَّ يَقُولُ: السَّلَامَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ...: الأمالي للطوسي ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤١٠.

٨١. والذي قتل من اصحاب الجمل سته الف و سبمائه و سبعون رجلا والذي قتل من اصحاب امير المومنين اربعة الاف رجل...: وقعه الجمل لضامن بن شدقم المدني ص ١٤٣.

٨٢. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني ج ٢ ص ١٨ الى ص ٥٠: (وقد كثرت الروايه فيها، فمنها روايه انس بن مالك الانصاري... كان يمر بباب فاطمه سته اشهر...).

٨٣. إنّما أمر الله عزّ وجلّ بطاعه الرسول، لأنّه معصوم مطهر، لا- يأمر بمعصيته، وإنّما أمر بطاعه أولى الأمر، لأنّهم معصومون مطهرون لا يأمرؤن بمعصيته: الخصال ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٣٣٨ و ج ٨٩ ص ١٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٧٨ و ج ١٥ ص ١٥٨، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٠١.

٨٤. ان هذا لا-ينكره من عرف عادة الفصحاح في كلامهم فانهم يذهبون من خطاب الى غيره و يعودون اليه و القرآن من ذلك مملو

ص: ٣٤٨

و كذلك كلام العرب و اشعارهم: مجمع البيان ج ٨ ص ٥٦٠.

٨٥. إنّما أمر الله عزّ وجلّ بطاعه الرسول، لأنّه معصوم مطهر، لا- يأمر بمعصيته، وإنّما أمر بطاعه أوّل الأئمّة، لأنّهم معصومون مطهرون لا يأمرهم بمعصيته: الخصال ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٣٣٨ و ج ٨٩ ص ١٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٧٨ و ج ١٥ ص ١٥٨، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٠١.

٨٦. لذات فلسفه، ويل دورانت، (دفتر نشر فرهنگ اسلامي) ص ١٤٨.

٨٧. إنّ الامامه خصّ الله عزّ وجلّ بها ابراهيم الخليل بعد النبوه والخله مرتبه ثالثه: الكافي ج ١ ص ١٩٩، الامالي للصدوق ص ٧٧٤، كمال الدين ص ٦٧٦، معاني الاخبار ص ٩٦.

٨٨. فقال الأسقف: يا أبا القاسم، موسى من أبوه؟ قال: عمران... إن غدا فجاء بولده وأهل بيته فاحذروا مباحلته، وإن غدا بأصحابه فليس بشيء... : مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٤، تفسير أبي حمزه الثمالي ص ١٢٣.

٨٩. بمعنى الملاعنه بين الشخصين، ولذا يجتمع أفراد للحوار حول مسأله دينيه مهمه في مكان واحد ويتضرعون الله أن يفضح الكاذب ويعاقبه: راجع: مختار الصحاح ص ٤٢، مجمع البحرين ج ١ ص ٢٥٨، النهايه لابن الأثير ج ١ ص ١٦٧.

٩٠. إذا أنا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى! إنّي لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها... مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٨١ و ج ٣٥ ص ٢٥٨.

٩١. فأقبلا- إليه فقالا- بمن تباهلنا يا أبا القاسم؟ قال: بخير أهل الأرض وأكرمهم على الله عزّ وجلّ... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣٤٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢١.

٩٢. سنن ترمذی ج ٤ ص ٢٩٣، فتح الباری ج ٧ ص ٦٠، عمده القاری ج ١٨ ص ٢٧، تحفه الاحوذی ج ١٠ ص ١٥٧، المصنف ج ٣ ص ٢٥٨، كنز العمال ج ٢ ص ٣٧٩، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ١٧٤، تفسير الصنعاني ج ١ ص ١٢٢، تفسير ابن ابی حاتم الرازی ج ٢ ص ٦٦٧، تفسير السمرقندی ج ١ ص ٢٤٥، اسباب نزول القرآن للواحدی ص ٦٧، تفسير السمعانی ج ١ ص ٣٢٧، شواهد التنزیل للحسکانی ج ١ ص ١٥٦، الکشاف للزمخشري ج ١ ص ١٦٥، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٢٦٥، تفسير القرطبي ج ٤ ص ١٠٣، تفسير الثعلبي ابن زمين ج ١ ص ٢٩٢.

٩٣. سنن ترمذی ج ٤ ص ٢٩٣، فتح الباری ج ٧ ص ٦٠، عمده القاری ج ١٨ ص ٢٧، تحفه الاحوذی ج ١٠ ص ١٥٧، المصنف ج ٣ ص ٢٥٨، كنز العمال ج ٢ ص ٣٧٩، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ١٧٤، تفسير الصنعاني ج ١ ص ١٢٢، تفسير ابن ابی حاتم الرازی ج ٢ ص ٦٦٧، تفسير السمرقندی ج ١ ص ٢٤٥، اسباب نزول القرآن للواحدی ص ٦٧، تفسير السمعانی ج ١ ص ٣٢٧، شواهد التنزیل للحسکانی ج ١ ص ١٥٦، الکشاف للزمخشري ج ١ ص ١٦٥، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٢٦٥، تفسير القرطبي ج ٤ ص ١٠٣، تفسير الثعلبي ابن زمين ج ١ ص ٢٩٢.

٩٤. هاتوا ابني اعوذهما مما عوذ به ابراهيم... مجمع الزوائد ج ٥ ص ١١٣.

٩٥. فيقول: ارتحلني ابني فكرهت ان اعجله: مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٨١، مسند ابى يعلى ج ٦ ص ١٥٠.

٩٦. يا براء يقتل ابني الحسين و انت حى لاتنصره... مناقب آل ابى طالب ج ٢ ص ١٠٦، بحار الانوار ج ص ٣١٥، الارشاد ج ١ ص ٣٣١، مناقب آل ابى طالب ج ٢ ص ١٠٦.

٩٧. الامالى للصدوق ص ٨٩

٩٨. رعد ٢٣-٢٤

٩٩. نساء آيه ٤١.

ص: ٣٤٩

۱۰۰. بقره آیه ۲۶۱، سجده آیه ۱۷.

۱۰۱. بقره: آیه ۲۲۸

۱۰۲. در انجیل متی، باب ۱۹، شماره ۹ چنین می خوانیم: هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.

۱۰۳. و التي وهبت نفشها للنبي خوله بنی حکیم: الخصال ص ۴۱۹، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۴۵، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۸۱، جامع احادیث الشیعه ج ۲۰ ص ۲۰۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۶۸، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۹۷.

۱۰۴. نام همسران پیامبر چنین است: اُمّ سَیْلَمَه، اُمّ حَبِیب، صَفِیَّه، جُویْرِیَّه، سَوَدَه، عائشه، حَفْصَه، میمونه، زینب بنت جَحْش. البته ماریه قبطیه، کنیز پیامبر بود و برای پیامبر پسری به نام ابراهیم به دنیا آورد، ابراهیم، هجده ماهه که بود بیمار شد و از دنیا رفت. خود ماریه پنج سال بعد از وفات پیامبر از دنیا رفت.

۱۰۵. قال طلحه و عثمان: اینکح محمد نسا ئنا اذا متنا ولا ینکح نساءه اذا مات... بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۲۳۸، تفسیر مجمع البیان ج ۸ ص ۱۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۹۸.

۱۰۶. لَمَّا نزلت آیه الحجاب قال الالباء و الابناء و الاقارب: یا رسول الله! ونحن نکلهم ایضا من وراء حجاب... مجمع البیان ج ۸ ص ۱۷۷، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۰۰، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۹، روح المعانی ج ۲۲ ص ۷۴.

۱۰۷. وقتی از پسرخواهر نام برده شد، یعنی آن پسر می تواند خاله اش را بدون پرده و مانع ببیند. همچنین این آیه می گوید: پسربرادر می تواند عمه اش را بدون حجاب و پرده ببیند، وقتی ثابت شد مرد می تواند عمه و خاله خود را بدون پرده ببیند، پس عمو می تواند دختر برادرش و دایی می تواند دختر خواهرش را بدون حجاب ببیند، زیرا عمو و دایی برای زن همانند عمه و خاله برای مرد می باشند.

۱۰۸. قال ابو حیان: انه صلی الله علیه وسلم امر بضرب الحجاب دونه و فعلته ام سلمه مع مکاتبتها نهبان: روح المعانی ج ۲۲ ص ۷۵، این سخن دلالت می کند منظور از ما ملکت ایمانهن، فقط کنیزان می باشند.

۱۰۹. لاتصلوا علی الصلاه البتراء، قالوا: وما الصلاه البتراء یا رسول الله...: ینابیع الموده ج ۱ ص ۳۷، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۴۶۵، جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۲۶۲، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۳.

۱۱۰. من صلی علیّ ولم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة...: الامالی ص ۲۷۶، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۸۶، ج ۶۳ ص ۳۲۱، جامع احادیث الشیعه ج ۷ ص ۲۹۹.

۱۱۱. سلام علی آل یاسین، قال: یاسین محمد و نحن آل یاسین...: معانی الاخبار ص ۱۲۲، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۱۲، البرهان ج ۴ ص ۶۲۷.

١١٢. (سلموا تسليماً) يعنى: سلموا له بالولايه وبما جاء به: تفسير القمى ج ٢ ص ١٩٦، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٠١، البرهان ج ٤ ص ٤٨٩، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٠٠.

١١٣. من صلى على النبى صلاه واحده... لم يبق شىء مما خلق الله الا- صلى على العبد...: ثواب الاعمال ص ١٥٤، مكارم الاخلاق ص ٣١٢، جمال الاسبوع ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٩١ ص ٥٧.

١١٤. من صلّى على النبى و آله فمعناه أنى انا على الميثاق والوفاء الذى قبلت...: معانى الاخبار ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٨٧ ص ١١٦، البرهان ج ٤ ص ٤٨٨.

١١٥. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافى ج ٢ ص ٧، التوحيد ص ٣٣٠، علل الشرايع ج ٢ ص ٥٢٥، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٧٩، ج ٥ ص ٢٤٥. دقت كنيد: اين حديث از امام باقر عليه السلام است و با

ص: ٣٥٠

سند معتبر در کتاب معتبر همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.

۱۱۶. إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً...: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۴۲۶، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، وج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، وج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفى ص ۱۵۳.

۱۱۷. فقلت: كيف نصلى على محمد و آل محمد؟ قال: تقولون: صَيَلَوْتُ اللَّهَ وَ صَيَلَوْتُ مَلَائِكَتَهُ...: تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۰۳، البرهان ج ۴ ص ۴۸۸.

۱۱۸. فاطمه بضعة مني فمن أغضبها أغضبني: صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۹، ابنتي بضعة مني، يريني ما رابها ويؤذيني ما آذاها: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱، فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها: مسند أحمد ج ۴ ص ۵، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۶۰، المستدرک ج ۳ ص ۱۵۹، أمالی الحافظ الإصفهاني ص ۴۷، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰، وراجع: سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۶۰، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵، فتح الباري ج ۷ ص ۶۳، مسند أبي يعلى ج ۱۳ ص ۱۳۴، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۴۰۸، المعجم الكبير ج ۲۰ ص ۲۰، الجامع الصغير ج ۲ ص ۲۰۸، فيض القدير ج ۳ ص ۲۰ وج ۴ ص ۲۱۵ وج ۶ ص ۲۴، كشف الخفاء ج ۲ ص ۸۶، الإصابه ج ۸ ص ۲۶۵، تهذيب التهذيب ج ۱۲ ص ۳۹۲، تاريخ الإسلام للذهبي ج ۳ ص ۴۴، البدايه والنهائيه ج ۶ ص ۳۶۶، المجموع للنووي ج ۲۰ ص ۲۴۴، تفسير الثعلبي ج ۱۰ ص ۳۱۶، التفسير الكبير للرازي ج ۹ ص ۱۶۰ وج ۲۰ ص ۱۸۰ وج ۲۷ ص ۱۶۶ وج ۳۰ ص ۱۲۶ وج ۳۸ ص ۱۴۱، تفسير القرطبي ج ۲۰ ص ۲۲۷، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۲۶۷، تفسير الثعلبي ج ۵ ص ۳۱۶، روح المعاني ج ۲۶ ص ۱۶۴، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ۸ ص ۲۶۲، أسد الغابه ج ۴ ص ۳۶۶، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰، تذكره الحفاظ ج ۴ ص ۱۲۶۶، سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۹ وج ۳ ص ۳۹۳ وج ۱۹ ص ۴۸۸، إمتاع الأسماع ج ۱۰ ص ۲۷۳، ۲۸۳، المناقب للخوارزمي ص ۳۵۳، ينابيع الموده ج ۲ ص ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۷۳، السيره الحلبيه ج ۳ ص ۴۸۸، الأمالی للصدوق ص ۱۶۵، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۶، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۱۲۵، الأمالی للطوسی ص ۲۴، النوادر للراوندي ص ۱۱۹، كفايه الأثر ص ۶۵، شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۰، تفسير فرات الكوفي ص ۲۰، الإقبال بالأعمال ج ۳ ص ۱۶۴، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۳۱۱، بشاره المصطفى ص ۱۱۹ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۳۷ وج ۳۰ ص ۳۴۷، ۳۵۳ و ج ۳۶ ص ۳۰۸ وج ۳۷ ص ۶۷.

۱۱۹. فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمه منها شيئاً، فوجدت فاطمه على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم توازه حتى توفيت: صحيح

البخارى ج ٥ ص ٨٣، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٥٤، السقيفه وفدك للجوهري ص ١٠٧، فتح البارى ج ٦ ص ١٣٩، عمدہ القارى
ج ١٧ ص ٢٥٨، صحيح ابن حبان ج ١١ ص ١٥٣، مسند الشاميين ج ٤ ص ١٩٨، شرح نهج البلاغه ج ٦ ص ٤٦، نصب الرايه ج
٢ ص ٣٦٠، كنز العمال ج ١٥ ص ٤٩٩.

ص: ٣٥١

١٢٠. فأذنت لهما، فدخلها فسلما فردت ضعيفاً...: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٥٧ ، الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ١٤ ص ٢١٦ .

١٢١. فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله ، والله إن قرابه رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإني لأحب إلي من عائشه ابنتي: الإمامه والتبصره ج ١ ص ٢٠ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٧ ، الغدير ج ٧ ص ٢٢٩ ، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٣٢٨ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٨ ، هامش مؤتمر علماء بغداد ص ١٨٦ .

١٢٢. ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضى عني يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٢ وراجع: عمده القارى ج ١٥ ص ٢٠ ، كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٥ ، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١٢١ ، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٧ ، البدايه والنهايه ج ٥ ص ٣١٠ ، السيره النبويه لابن كثير ج ٤ ص ٥٧٥ .

١٢٣. فقالت: يا عتيق ، أتيتنا من ماتت، أو حملت الناس على رقابنا ...: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٥٧ .

١٢٤. قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتم رسول الله يقول: فاطمه بضعه مني، فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣ ، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٧ ، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٣ .

١٢٥. لا والله لا أَرْضِي عنكما أبداً حتى ألقى أبي رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وأخبره بما صنعتما، فيكون هو الحاكم فيكما...: كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣ و ج ٤٣ ص ١٩٩ .

١٢٦. فقالت فاطمه : يا بن الخطاب ! أتراك محرّقاً عليّ بابي ؟ ! قال : نعم ! : أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩ ، فقال عمر بن الخطاب: اضرموا عليهم البيت ناراً...: الأمالي للمفيد ص ٤٩ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١ ، وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧ .

١٢٧. والذي نفس عمر بيده، تخرجنّ أو لأحرقنها على من فيها، فقيل له: يا أبا حفص ، إن فيها فاطمه ! قال: وإن ! : الغدير ج ٥ ص ٣٧٢ ، الإمامه والسياسه ج ١ ص ١٩ .

١٢٨. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا عليّاً عليه السلام ملتبساً...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧ .

١٢٩. عصر عمر فاطمه عليها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضه حتى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١ .

١٣٠. وهي تجهر بالبكاء وتقول: يا أبتاه يا رسول الله ، ابنتك فاطمه تُضرب؟!...: الهدايه الكبرى ص ٤٠٧ ، وقالت: يا أبتاه يا رسول الله، هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟!...: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤ .

١٣١. قالت في نفسها إنى أحدث توبه لله أحسن مما وعدنيه قارون من المال لعزّ، فتقدمت وقالت بصوت عال لا والله حاشا

موسى، و لكن قارون جعل جعلاً على قذفه و وعدنى أن أقول إنه فجرى...: بيان المعانى ج ٢ ص ٤٠٢.

١٣٢. و من يطع الله ورسوله فى ولايه على والائمه من بعد فقد فاز فوزاً عظيماً...: الكافى ج ١ ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٠١، تفسير القمى ج ٢ ص ١٩٨، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٠٦، البرهان ج ٤ ص ٤٩٨.

١٣٣. عن أبى بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...)، قال: الأمانه: الولايه، والإنسان: أبو الشرور: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣١٢، البرهان ج ٤ ص ٥٠٠، إن الله يقول (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...) قال: هى ولايه على بن أبى طالب عليه السلام: بصائر الدرجات ص ٩٦، الكافى ج ١ ص ٤١٣، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٨٠.

ص: ٣٥٢

١٣٤. يقال: حمل الأمانة واحتملها: أى خانها وحمل إثمها: معانى القرآن للنخاس ج ٥ ص ٣٨٧.

١٣٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ١٧، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٠٠٣، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٠٠، البرهان ج ٤ ص ٤٨٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٢٢ ص ٦٢، تفسير السمعانى ج ٤ ص ٣١٠، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٤٥، زاد المسير ج ٦ ص ٢١٧، تفسير البيضاوى ج ٤ ص ٣٨٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٠٤، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٢٣، فتح القدير ج ٤ ص ٣١٠.

١٣٦. وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ أى المحمود جدا، وإضافه صِرَاطٍ إِلَيْهِ قيل بيانه: روح المعانى ج ٩ ص ١٣١.

١٣٧. نحل: آيه ٢٩، رعد: آيه ٥

١٣٨. أميا داوود فملك ما بين الشامات الى بلاد اصطخر و كذلك سليمان...: الخصال ص ٢٤٨، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٨١، تفسير العياشى ج ٢ ص ٣٤٠، التفسير الصافى ج ٣ ص ٢٥٩، البرهان ج ٣ ص ٦٦٤، و مكث فى ملكه اربعين سنه...: بحار الأنوار ج ١١ ص ٥٦.

١٣٩. در كتاب تفسير قمى، از قالى سليمان سخن نيامده است بلکه از تخت سليمان نام برده شده است: (كانت الريح تحمل كرسي سليمان فتسير به...: تفسير القمى ج ٢ ص ١٩٩، وراجع: التفسير الصافى ج ٤ ص ٢١٢، البرهان ج ٤ ص ٥٠٩، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٧٥.

١٤٠. ما هى تماثيل الرجال والنساء ولكنها تماثيل الشجر وشبهه: الكافى ج ٦ ص ٤٧٧، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٠٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٧٤، البرهان ج ٤ ص ٥٠٩.

١٤١. كان لهم جنتان عن يمين و شمال عن مسيره عشره ايام فيها يمر المارّ لاتقع عليه الشمس...: تفسير القمى ج ٢ ص ٢٠٠، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢١٦، البرهان ج ٤ ص ٥١٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٤٣.

١٤٢. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافى ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معانى الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبه للنعمانى ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذى ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفه الأحمدي ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبى يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البرّ ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الرايه ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبى ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.

١٤٣. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لينا: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩١.

١٤٤. قد عقد الرجل اليوم عقده ولن يخلفونى فيها...: البرهان ج ٤ ص ٥١٩، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٦٥١.

۱۴۵. این تطبیق آیه با یک موضوع است. آیه در مکه نازل شده است، اما تطبیق آن با یک مصداق بعداً اتفاق افتاده است.

۱۴۶. انبیاء: آیه ۲۹-۲۷

۱۴۷. انعام، آیه ۲۷.

۱۴۸. فرقان: آیه ۱۶-۱۱

۱۴۹. إني ربما ذكرت هؤلاء المستضعفين، فأقول: نحن وهم في منازل الجنة. فقال أبو عبد الله: لا يفعل الله ذلك بكم أبدا: الكافي ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن أبي عبد الله: من عرف اختلاف الناس فليس

ص: ۳۵۳

بمستضعف: المحاسن ج ١ ص ٧٨، الكافي ج ٢ ص ٤٠٥، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ١٦٢، إذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على سبعة: على الطفل، والذي مات بين النبيين، والشيخ الكبير الذي أدرك النبي وهو لا يعقل، والأبلة...: التوحيد ص ٣٩٢، الخصال ص ٢٨٣، معاني الأخبار ص ٤٠٨، من لا يحضره الفقيه ص ٤٩٢، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٩٠.

١٥٠. لو ان احدكم اكتسب مالا من حلّه وانفقه في حله لم ينفق درهما الا اخلف عليه: الكافي ج ٢ ص ٤٨٦، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٨٢، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٢٣٣، البرهان ج ٤ ص ٥٢٤، نور الثقلين ج ٤ ص ٣٩٩.

١٥١. وقيل صورته الشياطين لهم صور قوم من الجن و قالوا: هذه صورته الملائكة فاعبدوها فعبدوها: روح المعاني ج ١١ ص ٣٢٥.

١٥٢. رعد: آيه ٥

١٥٣. مائده، آيه ٣.

١٥٤. اما قوله فرادى: فيعنى طاعه الامام من ذريتهما من بعدهما...: تفسير فرات الكوفى ص ٣٤٦، بحار الأنوار ج ٤ ص ٥٢٦.

١٥٥. تفسير العياشى ج ٢ ص ٢٠٨، مجمع البيان ج ١٠ ص ١٤.

١٥٦. اجر الموده الذى لم اسالكم غيره فهو لكم، تهتدون به...: الكافي ج ٨ ص ٣٧٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٥٣، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٢٦، البرهان ج ٤ ص ٢٣٢.

١٥٧. لَمَّا بنى أمير المؤمنين بفاطمه عليها السلام اختلف رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إلى بابها أربعين صباحاً، كلَّ غداه يدقُّ الباب...: تفسير فرات الكوفى ص ٣٩٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٦.

١٥٨. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ أَى الْإِسْلَامِ وَ التَّوْحِيدِ أَوِ الْقُرْآنِ، وَقِيلَ السَّيْفُ لِأَنَّ ظَهْرَ الْحَقِّ بِهِ وَ هُوَ كَمَا تَرَى وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ أَى الْكُفْرَ وَ الشَّرْكَ وَ مَا يُعِيدُ أَى ذَهَبَ وَ اضْمَحَلَّ...: روح المعاني ج ١١ ص ٣٢٩.

١٥٩. فى قوله عزّ وجلّ: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَطِلُ). قال: إذا قام القائم ذهب دوله الباطل: الكافي ج ٨ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١٣ و ج ٥١ ص ٦٢، التفسير الصافى ج ٣ ص ٢١٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢١٢.

١٦٠. فاذا كان ذلك خرج السفينانى فيملكك قدر حمل امراه...: الغيبة ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٥٢، البرهان ج ٤ ص ٥٢٨.

١٦١. فيقول الرجل:.... نريد إخراج البيت وقتل أهله: بحار الأنوار ج ٣ ص ١٠.

١٦٢. البيداء: اسم لأرض ملساء بين مكّه والمدينه، بطرف الميقات المدنى الذى يُقال له ذو الحليفه: معجم البلدان ج ١ ص ٥٢٣، تاج العروس ج ٤ ص ٣٦٨، عن الإمام الصادق عليه السلام: فيقول الرجل: عددنا ثلاثمئه ألف رجل نريد إخراج البيت

وقتل أهله: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٠.

١٦٣. فينادى مناد من السماء: يا بيداء أبيدى القوم ، فيخسف بهم البيداء...: الاختصاص ص ٢٥٦، تفسير العياشى ج ١ ص ٢٤٥.

١٦٤. فيقول الرجل:... فلتمّا صرنا فى البيداء عرسنا فيها ، فصاح بنا صائح: يا بيداء أبيدى القوم الظالمين ، فانفجرت الأرض وابتلعت كلّ الجيش...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.

١٦٥. بعث الله سبحانه جبرئيل فيقول: يا جبرئيل اذهب فأبدهم...: تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٥، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ٣١٥.

١٦٦. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ٧٥، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٠١٩، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٢٧، البرهان ج ٤ ص ٥٣٠، جامع البيان ج ٢٢ ص ١٣٣، تفسير السمرقندى ج ٣ ص ٩١، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٦٣، زاد المسير ج ٦ ص ٢٤٢، تفسير البيضاوى ج ٤ ص ٤٠٨، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٨٠، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٤٢، فتح القدير ج ٤ ص ٣٣٦، روح المعانى ج ٢٢ ص ١٥٨.

ص: ٣٥٤

١٦٧. اعراف آيه ٣٧، انعام آيه ٦١، انفطار آيات ١٠ تا ١٣، هود آيه ٧٧، نحل آيه ٢.

١٦٨. هود، آيات آيه ٦٩ تا ٧٧، مريم آيه ١٧.

١٦٩. نحل: آيه ٣٢

١٧٠. الكلم الطيب قول المومن: لا-اله الا-الله محمد رسول الله، على ولي الله و خليفه رسول الله: تفسير القمى ج ٢ ص ٢٠٨، التفسير الصافى ج ٤ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٥٢، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٦٤.

١٧١. ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح فى قومه ألف سنه إلاّ خمسين عاماً...: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافى ج ٨ ص ٢٥٣، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعه ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالى للطوسى ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعه ج ١ ص ٤٢٦.

١٧٢. من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعه ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعه ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.

١٧٣. سمعت جبرئيل يقول: سمعت الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلاّ الله حصنى، فمن دخل حصنى أمن من عذابي. قال: فلما مرّت الراحله نادانا: بشروطها، وأنا من شروطها: التوحيد للصدوق ص ٢٥، الأمالى للصدوق ص ٣٠٦، ثواب الأعمال ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤٤، معانى الأخبار ص ٣٧١، الجواهر السنيه ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٧ و ج ٤٩ ص ١٢٣، نور البراهين ج ١ ص ٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩، بشاره المصطفى ص ٤١٣، وراجع: روضه الواعظين ص ٤٢، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٢٩٦، ينابيع المودّه ج ٣ ص ١٢٣.

١٧٤. القمطير: هو من الاستعاره من قله الشىء و تحقيره. غريب القرآن ج ١ ص ٣٠٩.

١٧٥. نحل: آيه ٢١-١٩

١٧٦. لا- تصحبه الأوقات، ولا تضمّنه الأماكن، ولا تأخذ السنات، ولا تحدّه الصفات... حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه وبينها غيرها...: التوحيد للصدوق ص ٣٤، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٢٨ و ج ٥٤ ص ٤٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٩.

١٧٧. فضّلت، آيه ٢١ و ٢٢.

١٧٨. خوف: أصل واحد يدلّ على الذعر والفرع، يقال: خفت الشىء خوفاً وخيفه: معجم مقاييس اللغه ج ٢ ص ٢٣٠، إنّ الأصل الواحد فى هذه المادّه هو ما يقابل الأمن، ويعتبر فى الخوف توقّع ضرر مشكوك والظنّ بوقوعه: التحقيق فى كلمات القرآن ج ٣ ص ١٣٩، خشى: إنّ الأصل الواحد فى هذه المادّه هو المراقبه والوقايه مع الخوف، بأن يراقب أعماله ويتقى نفسه مع الخوف والملاحظه: التحقيق فى كلمات القرآن ج ٣ ص ٦١.

۱۷۹. ریشه خش‌ی و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ریشه خ و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می‌ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیت دارند. زیرا مقام خشیت مقامی است که فقط کسانی به آن می‌رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده‌اند.

۱۸۰. دقت روی عبارت (من عبادنا)، اگر حرف (من) در این آیه نبود، معنای آن این بود که همه امت اسلامی انتخاب شده‌اند.

۱۸۱. انعام آیه ۲۸.

۱۸۲. الظالم لنفسه: من لا یعرف حق الامام والمقتصد: العارف بحق الامام...: الکافی ج ۱ ص ۲۱۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۱۳، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۳۸، البرهان ج ۴ ص ۵۴۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۶۴.

ص: ۳۵۵

١٨٣. ثم قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثم لم يوالك يا عليّ، لم يشم رائحة الجنه ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، وج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، وج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

١٨٤. من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.

١٨٥. (بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم)، قال: هم الاثمه من آل محمد: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٨٩، البرهان ج ٤ ص ٣٢٨.

١٨٦. روم، آيه ٩.

١٨٧. المراد بالدابه الإنس وحدهم و أيد بقوله تعالى: (وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) و هو يوم القيامة فإن الضمير للناس لأنه ضمير العقلاء: روح المعاني ج ١١ ص ٢٧٩.

١٨٨. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ١١٨، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٠٢٩، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٣، جامع البيان ج ٢٢ ص ١٧٦، تفسير السمرقندی ج ٣ ص ١٠٧، ج ٨ تفسير الثعلبي ص ١١٣، تفسير السمعاني ج ٤ ص ٣٦٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٧٥، زاد المسير ج ٦ ص ٢٦٠، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٤٢٤، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٨٣، فتح القدير ج ٤ ص ٣٥٦، روح المعاني ج ٢٢ ص ٢٠٦.

ص: ٣٥٦

منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱. الاحتجاج

۲. إحقاق الحقّ

۳. أسباب نزول القرآن .

۴. الاستبصار

۵. الأصفى فى تفسیر القرآن.

۶. الاعتقادات للصدوق

۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸. أعیان الشیعه .

۹. أمالی المفید .

۱۰. الأمالی لطوسی.

۱۱. الأمالی للصدوق.

۱۲. الإمامه والتبصره

۱۳. أحكام القرآن.

۱۴. أضواء البیان.

۱۵. أنوار التنزیل

۱۶. بحار الأنوار .

۱۷. البحر المحیط .

- ١٨ . البدايه والنهائيه .
- ١٩ . البرهان فى تفسير القرآن .
- ٢٠ . بصائر الدرجات .
- ٢١ . تاج العروس
- ٢٢ . تاريخ الطبرى .
- ٢٣ . تاريخ مدينه دمشق .
- ٢٤ . التبيان .
- ٢٥ . تحف العقول
- ٢٦ . تذكره الفقهاء .
- ٢٧ . تفسير ابن عربى .
- ٢٨ . تفسير ابن كثير .
- ٢٩ . تفسير الإمامين الجلالين .
- ٣٠ . التفسير الأمثل .
- ٣١ . تفسير الثعالبى .
- ٣٢ . تفسير الثعلبى .
- ٣٣ . تفسير السمرقندى .
- ٣٤ . تفسير السمعانى .
- ٣٥ . تفسير العزّ بن عبد السلام .
- ٣٦ . تفسير العياشى .
- ٣٧ . تفسير ابن أبى حاتم .

- ٣٨ . تفسير شبر .
- ٣٩ . تفسير القرطبي .
- ٤٠ . تفسير القمى .
- ٤١ . تفسير الميزان .
- ٤٢ . تفسير النسفى .
- ٤٣ . تفسير أبى السعود .
- ٤٤ . تفسير أبى حمزه الشمالى .
- ٤٥ . تفسير فرات الكوفى .
- ٤٦ . تفسير مجاهد .
- ٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان .
- ٤٨ . تفسير نور الثقلين .
- ٤٩ . تنزيل الآيات
- ٥٠ . التوحيد .
- ٥١ . تهذيب الأحكام .
- ٥٢ . جامع أحاديث الشيعة .
- ٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .
- ٥٤ . جمال الأسبوع .
- ٥٥ . جوامع الجامع .
- ٥٦ . الجواهر السنيه .
- ٥٧ . جواهر الكلام .

- ٥٨ . الحدائق الناضره .
- ٥٩ . حليه الأبرار .
- ٦٠ . الخرائج والجرائح .
- ٦١ . خزانه الأدب .
- ٦٢ . الخصال .
- ٦٣ . الدرّ المنثور .
- ٦٤ . دعائم الإسلام .
- ٦٥ . دلائل الإمامه .
- ٦٦ . روح المعاني .
- ٦٧ . روض الجنان .
- ٦٨ . زاد المسير .
- ٦٩ . زبده التفاسير .
- ٧٠ . سبل الهدى والرشاد .
- ٧١ . سعد السعود .
- ٧٢ . سنن ابن ماجه .
- ٧٣ . السيره الحلبيّه .
- ٧٤ . السيره النبويّه .
- ٧٥ . شرح الأخبار .
- ٧٦ . تفسير الصافي .
- ٧٧ . الصحاح .

- ٧٨ . صحيح ابن حبان .
- ٧٩ . عدّه الداعى .
- ٨٠ . علل الشرائع .
- ٨١ . عوائد الأيام .
- ٨٢ . عيون أخبار الرضا .
- ٨٣ . عيون الأثر .
- ٨٤ . غايه المرام .
- ٨٥ . الغدير .
- ٨٦ . الغيبه .
- ٨٧ . فتح البارى .
- ٨٨ . فتح القدير .
- ٨٩ . الفصول المهمّه .
- ٩٠ . فضائل أمير المؤمنين .
- ٩١ . فقه القرآن .
- ٩٢ . الكافى .
- ٩٣ . الكامل فى التاريخ .
- ٩٤ . كتاب الغيبه .
- ٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .
- ٩٦ . الكشاف عن حقائق التنزيل .
- ٩٧ . كشف الخفاء .

- ٩٨ . كشف الغمّه .
- ٩٩ . كمال الدين .
- ١٠٠ . كنز الدقائق .
- ١٠١ . كنز العمّال .
- ١٠٢ . لسان العرب .
- ١٠٣ . مجمع البيان .
- ١٠٤ . مجمع الزوائد .
- ١٠٥ . المحاسن .
- ١٠٦ . المحبّر .
- ١٠٧ . المحتضر .
- ١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل .
- ١٠٩ . المزار .
- ١١٠ . مستدرک الوسائل .
- ١١١ . المستدرک علی الصحیحین .
- ١١٢ . المسترشد .
- ١١٣ . مسند أحمد .
- ١١٤ . مسند الشاميين .
- ١١٥ . مسند الشهاب .
- ١١٦ . معاني الأخبار .
- ١١٧ . معجم أحاديث المهدي (عج) .

١١٨ . المعجم الأوسط .

١١٩ . المعجم الكبير .

١٢٠ . معجم مقاييس اللغة .

١٢١ . مكيال المكارم .

١٢٢ . الملاحم والفتن .

١٢٣ . مناقب آل أبي طالب .

١٢٤ . المنتظم فى تاريخ الأمم .

١٢٥ . منتهى المطلب .

١٢٦ . المهذب .

١٢٧ . مستطرفات السرائر .

١٢٨ . النهايه فى غريب الحديث . ١٢٩ . نهج الإيمان .

١٣٠ . الوافى .

١٣١ . وسائل الشيعة .

١٣٢ . ينابيع المودّه .

ص: ٣٥٨

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان (علیه السلام))
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله))
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن (علیه السلام))
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه (علیها السلام))
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

- ۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)
- ۲۰ . فقط به خاطر تو . (اخلاص در عمل)
- ۲۱ . راز خوشنودی خدا . (کمک به دیگران)
- ۲۲ . چرا باید فکر کنیم . (ارزش فکر)
- ۲۳ . خدای قلب من . (مناجات، دعا)
- ۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)
- ۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)
- ۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۲۷ . لذت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))
- ۲۸ . سرزمین یاس . (فدک، فاطمه(علیها السلام))
- ۲۹ . آخرین عروس . (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۳۰ . بانوی چشمه . (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)
- ۳۱ . سکوت آفتاب . (شهادت امام علی(علیه السلام))
- ۳۲ . آرزوی سوم . (جنگ خندق)
- ۳۳ . یک سبد آسمان . (چهل آیه قرآن)
- ۳۴ . فانوس اول . (اولین شهید ولایت)
- ۳۵ . مهاجر بهشت . (پیامبر اسلام)
- ۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))
- ۳۷ . گمگشته دل . (امام زمان(علیه السلام))
- ۳۸ . سمت سپیده . (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹. حوادث فاطمه (حضرت فاطمه علیها السلام)

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری» ۶۷. تحقیق «فهرست حمید» ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطله».
۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید» ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه» ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق» ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون» ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنين (علیه السلام). ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البکاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه (علیها السلام).

ص: ۳۵۹

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

